

۲۱۸ - ۱۷

۸۷۳

۴۸۸

۱۳۵



بازدید شد
۱۳۸۵

202

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		کتاب: <i>کافور</i>	
موضوع: <i>۱۲۵۵</i>		مؤلف: <i>۸۸۴۴</i>	
شماره دفتر: <i>۲۷۸۱۲</i>		موضوع: <i>۱۰۳۹۹</i>	

۱۱۲۹۰

خطی - فهرست شده
۱۵۵۶۰



۲۱۸

۲۱۸

۴۸۹

۱۹۵



بازدید شد
۱۳۸۵

بازرسی شد
۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: ...
موضوع: ...
مؤلف: ...
شماره دفتر: ۲۷۸۱۲
۱۰۲۹۰

خطی - فهرست شده
۱۴۵۶۰

عدوم اگر ناز از قرار دایره بزدج نشفت است و در است است
هوار بزدج نشفت و چهار است و آب در بزدج نشفت است
و خاکش هم نشفت است و ناز در دایره ابدج نشفت است
و عدد هوایش نشفت است و آتش هفتاد و شش است

کتابخانه
۵۸۶۱

*

بسم الله الرحمن الرحيم

همه موفز احدی را عو شانه که زبان بر فردی از افراد کائنات در تقریر و
تحریر صفات ذات او فخر و متکاشر است و شکر نامحسوس صاحب جنبر را عظیم
شانه که صفاتش از نسبت زوجهت مهرا و منزله و سپاس بیچاس حکیمی را
عم نواله که خیمه زرنگار اخلاک را در سبارات مزین و منور ساخت که آثار یمنی
السماء الدنیا بنزیه الکو اکب و از اجتماع و امتزاج ابا و اجدات چندین
بزار اشکال و تمثال مختلف بر صفحه خاک رفوم و منقوش فرموده و هر یک از این
معدنا و مبدعات را عطا می نماید تنهایی از خزانه الهی که امت فرموده که
اعلی کل شی خالق و طبقات انسان را کمالیت صورتی و معنوی مخصوص کرده
و هر یک از مخلوقات بر بویست و الوهیت او معترف و تسبیح و تنبیل او مامور
و مستحکمه و ان می شنی الایسج کجده و دیده اوله الالبصار از مشاهده جانش
و عقول عفتلا از ادراک کنه جانش عاجز و متعجز و بجز خود مفر که لا قدره الالبصار
و هو بزرگ الالبصار مالک الملکی که اجرام سینه و جسم سته بر در خیر تسبیح و تصویر
است و فرض ماه و آفتاب میز چون کوی سخن چکان تعد بر او که الشمس القمر

و انعم

و النجوم سخوات با مره بعد از کتبه و توجید حضرت معبود در روزنا معدود و بر
واجب الوجود و سلام و صلوات بلا اصری بر شفع روز خزا و سته اینها که عجت
اینها بر عتبه رسالتش اجتماع نموده با مبد شفاعت بسنا و و مضم اند و در چاه ابر
و نهیش مطیع و منقاد کشته چون پر کار پای ارادت حکم هناد و سقیم یعنی سینه
الثقلین و سینه الفرقین و سینه لثین فاب و فوسین محمد عتی ابروی برود ستر
کسی که خاک درش منت خاک بر سر است و برال اجهه ش اجمعین صلوات الله الا
لوم الدینی فایده چون که بعضی نکات در متن مذکور است علی آن نکات را در این
میان می گویم تا بر تبندی بیان شود در اوزان ثبوت نام فرموده هر چون که اول
دختم و نهم و ۱۳ ناری اند حساب روی هم می بری معلوم میشود مثلا یک پنج می شود
عربانه ۱۵ می شود ۱۰ با ۱۳ می شود بیست که فرموده است و هو اراهم فرموده مذکور
دویم و ششم و دهم و چهاردهم هوائی اند روی هم که حساب می کنی معلوم میشود مثلا
۲ با شش بیست می شود ۱۸ می شود ۱۰ با ۱۴ می شود ۲۴ می شود این است که فرموده است
و آب را یعنی سه و سه و الاله الی اند مثلا ۳ با ۱۰ می شود ۱۰ با ۱۱ می شود ۲۱ می شود ۱۵
۳۳ می شود اینست که فرموده است و اوزان خاک را اهل فرموده است هر که خانه
۳ دور ۱۲ و عا خاکی اند مثلا ۳ با ۱۲ می شود ۱۲ با ۱۲ می شود ۲۴ با ۱۲ می شود
جهل این است که فرموده است و اسلام و مراجع البعیر که فرموده است که و جهل

ثبت کیفیت دارد یعنی بر عرضی و در کیفیت دارد که بشود ثبت یکی هم مزاج جمع می شود
نه چون اوزان ثبوت با ثبت ۳۸ ثبت است ۹۹ که طرح می کنی بکجه و می ماند
آن یکجده و را بر مزاج طبعی افزا سینه که بشود ده که طرح عدد باد است پس اوزان
سوت هر اک ۳۲ می باشد ده که طرح می کنی در عدد ثبت عدد باقی می ماند
این دو عدد را بر مزاج طبعی می افزا سینه باز ده میشود طرح آنی بر روی کند
پس اوزان سوت آب که عیب می باشد باز ده که طرح می کنی ۳ عدد باقی
می ماند این سه عدد را بر مزاج طبعی می افزائی میشود ۱۲ و در طرح خاکی بر روی کند
پس اوزان سوت خاک که چهل می باشد دو از ده دو از ده طرح می کنی چهار باقی
می ماند اوزان اهمات راده فرموده است یعنی اول دویم و سیم و چهارم را اهمات
کو بند بالای هم حساب می کنی معادل میشود مثلاً یک با دو سه میشود و با شش میشود و با ۱۰
ده میشود که اهمات راده فرموده است و بنا بر این شش چون که پنجم و ششم و هفتم
و هشتم را بنا بر این کو بند بر سر هم حساب می کنی معلوم میشود مثلاً پنج با شش ۱۱ و
باز ده با هفت ۱۷ و ۱۸ با هشت و نهم شش است که فرموده است و متولدات
چهل و دو چون که نه با ده و با زده با دو از ده متولد آن اند نه با ده ۱۹ دوازده
با بار زده ۳۰ سی با دو از ده و چهل دو و زایدات پنجاه و نهم که ۱۳ و ۱۴

و ده

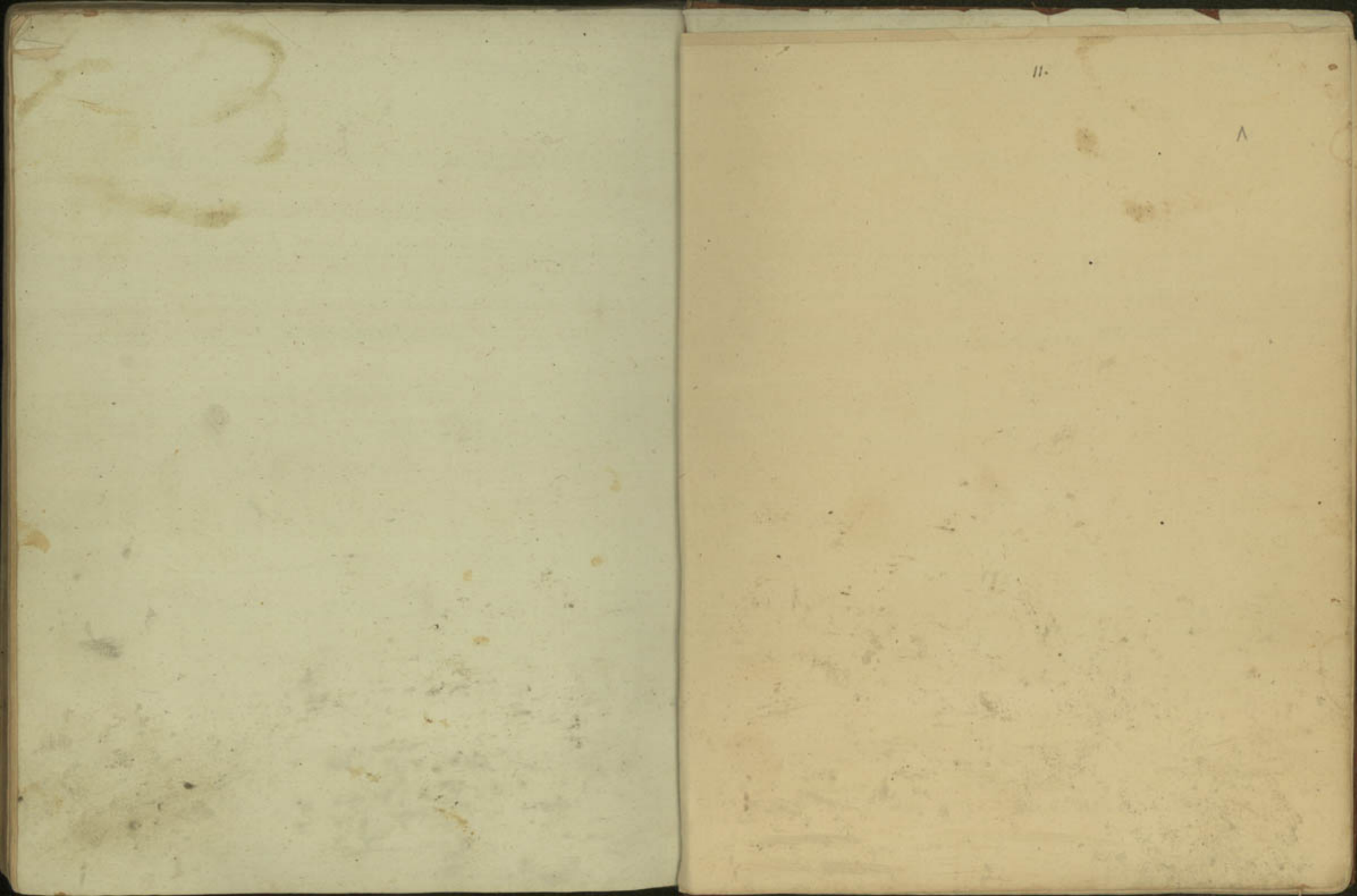
و ده و از داید استند ۱۳ با ۱۴ تا ۲۶ با ۳۳ ۳۲ و ۳۱ و ۳۰ با ۲۹ میشود این
که فرموده است بعد از طرح عدد زاید است از جمع عدد ثانی شش تا سیکونی صد و پنجاه و شش
کرد چون اء اء اء طرح می کنی دو از ده باقی می ماند ثبت که فرموده که احکام نا دو از
خانه و السلام در چکر فرموده مراکز نار و خاک در میزان متساوی می باشد سبب آنکه
جمع عدد نار به است و جمع عدد خاک هشتاد و چهار جمع این برود میشود صد و چهل
چهار و مراکز مواد آب متساوی می باشد بکنه آنکه جمع عدد هوا سفت هشت است و جمع
عدد آب هفتاد و شش جمع این برود میشود صد و چهل و چهار که فرموده است و السلام
ایشان چون که فرموده اند که اوزان سوت من جهت الاشتراک می باشد و آن
چنان است که اول با تخم را تثلیث می باشد یک با پنج شش میشود این است که فرموده
که وزن اول شش و خانه دوم را با ششم تثلیث می باشد این است که فرموده اند
دوم ثبت یعنی دو با شش ثبت میشود و سیم را با هفتم نظر تثلیث است و سه با نهم
ده میشود این است که فرموده اند و چهارم را با ششم تثلیث است چهار با هشت دوازده
میشود این است و پنجم را با نهم تثلیث است و پنج با ده چهارده میشود و شش را
با دهم تثلیث است شش با ده شانزده میشود و هفتم را با یازدهم تثلیث است
هفت با یازده هجده میشود و هشتم را با دوازدهم تثلیث است و نهم را با سیزدهم

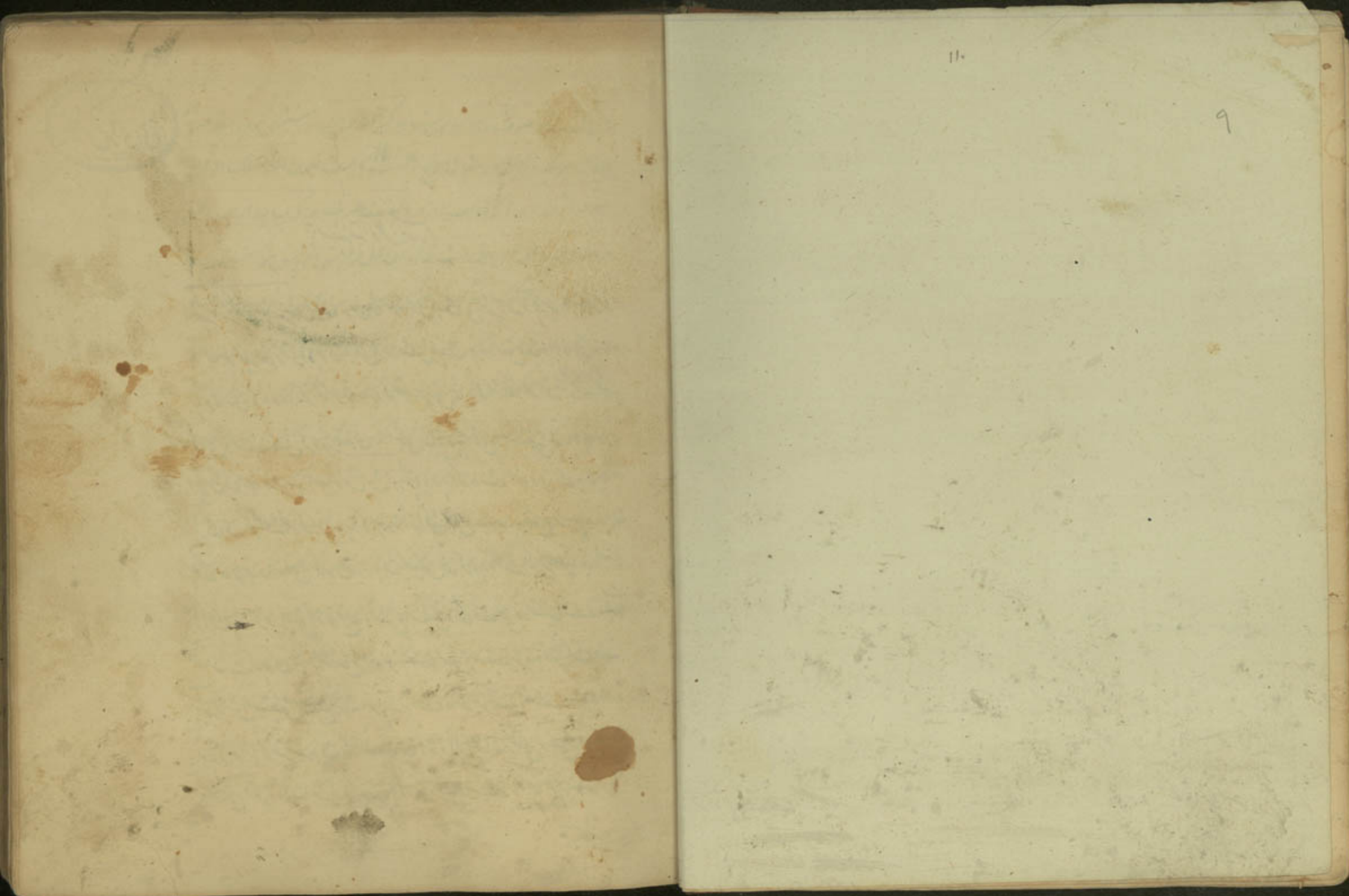
باد و از ده هفت میشود و قس علی هذا جمیع سویت را ایضا در آن صفحه که فرموده
 عدد پنجم یک است چون که وجود ما ز پنجم از اول است و الله پیش او است از آن جهت
 پنجم را یک گرفته است و ششم را دو جهت آنکه وجود خانه ششم از دوم است
 از آن جهت ششم را دو گرفته است و هفتم را سه جهت آنکه وجود هفتم از سیم است از آن
 جهت است و هم چنین هشتم از چهارم است که چهار فرموده و نهم را دو از ده گرفته است
 جهت آنکه هفتم از اول و دوم غایت میشود و الله پیش او است یک با دو سه میشود
 رسته باشد در از ده این است که فرموده و وجود خانه دهم از سیم و چهارم است
 سه با چهار معنی میشود و معنی با ده معنی میشود و اینست که فرموده و باز
 را پست جهت آنکه وجود باز دهم از پنجم و ششم است معنی با شش باز ده میشود
 و باز ده با باز ده هفت و دو است اینست که فرموده و دو از ده و الله پیش
 هفتم و ششم است معنی با شش باز ده میشود و باز ده با دو از ده است و معنی
 که فرموده است و چونکه و الله بن سیزده از نهم و دهم است نه با ده نوزده میشود
 و نوزده با سیزده سی و دو و این است و چهار دهم و الله پیش باز دهم و دهم
 و باز ده با دو از ده هفت رسته و هفت رسته با چهار ده سی معنی و باز ده
 و الله پیش سیزده با چهار ده است سیزده و چهار ده هفت معنی هفت معنی هفت

یا

$$\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$$
 اینست که فرموده و باز
 ما باز ده چهل و دو میشود و شازده از او و باز دهم احد است میشود یک با باز ده
 شازده میشود و شازده با شازده سی و دو میشود و این است که فرموده است
 و باز میفرماید از دوم تا باز دهم اشکالی که ردیف باشند از مثلث ایشان
 لجان احد است میشود و این معنی همان است چون که و ایره اربع $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ این است که مثلا ابتدا از جمله کرده اشکال
 را بر ردیف ضرب می کنی لجان احد است میشود یا بضرة خارج مثلا جمعه و عجمت
 با اول که از ضرب شازدهم با اول فرموده و باز فرموده باز دهم با اول و دهم دهم
 تا الی الکیس که ضرب می کنی اشکال یک قطر حاصل میشود مثلا $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ را با
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ که ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب چهارده است و باز طریق را با حمزه
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ که ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب سیزده است و باز طریق را با بضرة خارجی
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ که ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب دوازدهم است و باز طریق را با میان که
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ میکنی حاصل میشود که صاحب باز دهم است و باز طریق را با قبض الخارج که ضرب
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ میکنی حاصل میشود که صاحب دهم است و باز طریق را با اجتماع ضرب میکنی
 $\frac{1}{1} \frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ حاصل میشود که صاحب نهم است و این طرف را ز بود که حاصل شده که یک
 قطر است باز طریق را با عتبه داخل ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب اول است و باز

طریق را با نفی ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب دویم است که قطر ثانی ^{پنجمی} است
و باز طریق را با نفی الد اقل ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب ^{ششم} است و باز
طریق را با عطف ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب ^{ششم} است هفتم که در بالا
معلوم شد و باز طریق را بر خودش ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب ^{هفتم} است از
دو این از اعجاز این دایره است که هم شرط است و السلام و هر چه که فرموده فلک
درست میشود اینها بدانکه اینجا که فرموده است بر رجبی است و چهار نقطه است اینجا
که مثلاً فرغ صح نقطه است و طجان هفت نقطه است و عبته و اقل صح نقطه است و پاض
هفت نقطه است یعنی فرغ با عبته جناسی اند و طجان با پاض سباعی اند و نفی
که حساب میکنی اینها که اشکال اتمات و یک ربعه بدایره بزود است و چهار نقطه
میشود یعنی دو خماسی ده و دو سباعی چهارده جمعا است و چهار میشود و السلام





بسم الله الرحمن الرحيم

فقره کثیره فی بعض النسخه من المعادین فاسم رمال صنفها فی بعض النسخه فی قوله وستره عوین
را بخاطر خطه خطور نمود که چون بنای غیر را بقافی نیست در عودس و بنای او قافی نه لابد
با دکاری باید و در آخر بخاطر سبب که تصنیف نماید که از مطالعه آن ^{طیلاً} موجب خط
دانی و کشف کافی گردد مبتدی را مثنوی سازد و مثنوی را مستغنی چه با دکاری
چون کتاب در عرصه احصاء حساب در بنیاد بر آنکه مدت مثنوی شاید که بیاید
بر خلاف که کتب غیر آن مابینه که هنوز از اقی طالع بدرجه ارتفاع رسیده این
خطا نماید و از اوج ظهور تصور یافته بجنیف خاک را بد و گفته اند چه چنانچه در سبک
را نشاید و عرض اصلی از توضیح و شرح مسائل و نکات علمی در تصنیفات و تالیفات
آنست که چون از اشباع عقود و مشکلات مسقیمه شوند و از انکشاف
میباشند مستغنی و مثنوی که بر آنه به بحث فایده مؤلف مصنف را یاد آورده
سان را بنده که خیر مصروف و معطوف سازند و اگر اجابا بر خلی و علی اطلاع یابند
با صلاح مفرون ساخته بکم معذور دارند و در مجاب عفو را غماض مستور

این کتاب موصوف و موسوم است به کثر الاحباب و مستثنی برود مقدمه و
مقاله و هر یک از این دو مقاله مشتمل بر هشت بابست بعون الله الملك الوهاب
مقدمه اول در ذکر شایسته از جمله کیفیت هر یک با آنکه بساطت اربعه را یعنی
عناصر اربعه را محل طبعی مقرر است که از آن محل فرایش و فرایس شوند شد
مگر بر ارادت و حرکت اجرام عالم علوی و سفلی چه مواد عنصری تابع اجرام علوی باشند
پس بنا بر علیه حرکت و جنبش ایشان ضروری و غیر ارادی باشد و چون هر یک
از محل حقیقی بسکن طبعی خود فرایش و فرایس شوند ایشان را با یکدیگر قیامت
و آمیزش بود که موجب احداث موالبه ثلاثه نباتات و حیوانات و معاون
گردد در عالم کون و فساد این مرکبات است که حالت لازم است از احوال و اعتدال
سیان حرارت و برودت و اعتدال و تقرب و نادر اخف و اللف سار عناصر
ولهذا اودرا خفیف مطلق خوانند و چون هوا نسبت بنا خفیفتر است و اخف
از آب است پس خفیفتر است از آب و فوف آب خواهد بود و اودرا خفیف بالاضافه نامند
و چون آب خفیفتر است بهوا که نسبت به خاک خفیفتر است بهوا فوف خاک
و اودرا خفیف بالاضافه نامند و چون خاک اقل از آب است در بحث سار عناصر
و از این جهت اودرا خفیف مطلق خوانند پس علی بن ابي القاسم القاسم برنا بر موجب از یاد حار
و لطافت و خفیف ارفع خواهد بود نسبت بهوا و هوا نسبت باب و آب نسبت بخاک

۲ اینترنکس

این کتاب در علم حساب

و نار را با هوا مختار است نزدیک و معادقت است بر پنج مویط و هو را با نار بر پنج
 صعد و آب را با خاک همان حالت است که نار را با هوا و خاک را با آب چنان چه
 هو را با نار و آتش را با خاک همان حالت است که هو را با خاک و آتش را با آب
 تبعاد و تبعاض است بر پنج مویط و آب را با آتش بر پنج صعد و باد را با خاک همان
 حالت است که نار را با آب و هو را با آب تفاوت توصلی است بالعوض بر پنج مویط و باد
 و آب را با هو بر پنج صعد و آتش را با خاک هم چنین در مویط و صعد و در هر یک
 از این بساط که مضاد و مخالف یکدیگرند یا بطبع در وسط ایشان عنصری واقع است
 موافق طرفین چنانکه ما بین نار و آب هو را در او داد و گفت واقع است بطرفین
 خود چنانکه حوائش با نار مشترک است در طوبش آب در هم جنس ما بین هو و خاک
 آب و اسط است چنانکه رطوبت با هو و برودت با خاک و غرض از وساطت ما بین
 العنصرین آن است که اجزای مضاد و منافق که باطبع طالب و محتاج یکدیگرند
 و اصل و لاحق سازند بلا ضرر که نامستجیل مکرر و پس بالضرر که نامستجیل یکدیگر پس
 بالضرر هو امقوی و معین نار است و آب مقوی و معین خاک و عکس این
 صورت منظور و ملحوظ است و هو و آب و خاک و نار مقوی یکدیگر نیستند اما
 مزید بر علت یکدیگرند بالعوض آتش و آب و باد و خاک تا بطبع منافق و مضاد یک
 و یکدیگر و بالفعال طالب و مایل در این صورت را لفظی و تعدیل مطلق نماند و اما

و باد را با خاک چنان حالت است
 که است با نار

عنصر

عنصر نار با جمیع مراکز نار به متعلق اند بفضل صیف و هو بفضل ریح و آب شبتا
 و خاک بخوبی نار صغیر و هو ادم و آب بلغم و خاک سودا و نار مشرق و هو
 شمال و آب مغرب و خاک جنوب و نار نظر و هو الطبق و آب اتصال و خاک انظار
 و آتش احاد و باد عشرات و آب مائت و خاک الوف و آتش حرکت و باد انظار
 و آب دخول و خاک ثبوت و آتش ایام و باد اسبوع و آب ستور و خاک سنین
 و نار معدن و هو احسبوان و آب نبات و خاک کمان او باد نبات و آب متولد
 و خاک زایدات و آتش طول و باد عرض و آب عنق و خاک عنق و آف
 از این چهار وجه بدون نباشد چنانکه و تد و مایل و زایل و تذال و تذال و تقسیم صحیح
 با سقیم و حضور و کسور و حالات مرکب در محل مناسب مذکور و مظهر کرده باشد توفیق
مقدمه در بیان اوزان عناصر و هویت و مراتب و در این باب خلاف
 بسیار کرده اند اما آنچه در او رساند ان اشفاق فرموده اند معروض کرده بدانکه
 بر عنصری در مرکز خود که پیش متضاد است بر جمیع چهار اما کجیب عبور در مرکز مناسب
 و موافق اضاعف در غیر مناسب و موافق شاق و در شاق و این صورت مراکز و افعال
 ملحوظ منظور است چنانکه نار کاهی که از طمان کدزد در چند مرکز موافق الطبع معلوم
 که استخاد و الکتاب حرارت و پوست نموده کج افراط بهله و کاهی که از قبض
 الخارج یا عجز الخارج کفقتش در حرارت است شش خواهد بود و علی هذا در سایر عناصر
 اگر در کج افراط است باد و کج عجز است و کج افراط از طریق چون کدز است بعضی از این

و باد را با خاک چنان حالت است
 که است با نار

آتش اتمات
 در مرکز است که سرد و در ریح
 در مرکز است که سرد و در ریح
 در مرکز است که سرد و در ریح

و باد را با خاک چنان حالت است
 که است با نار

و باد را با خاک چنان حالت است
 که است با نار

و سوت فرض توان نمود در صفت اوزان عناء در سوت فرضاً چون عطف در مرکز عطف
 عطف کل باشد و نارسش بر سیزدهم آید در این خانه غریبه الخارج باشد گوئیم که نارسش بود
 که معدوم شده و بدرجه چهارم رسیده و چون با چهارم مشترک است در حرارت عرضی
 منصف حرارت اصلی است و عدوش و دست گویم وزن این شش یکی مرکز صفت در چون
 به هم نقل نمود و در این خانه لغزه الخارج بود چهارم ^{در اینجا} و مزید او میشود و بسبب نارسش
 در مرکز پس کتساب یازده عدد نمود و چون با اول نقل نمود و در اول بقص الخارج بود
 و یک چهار باشد یکی از وجود بعدم رفت بوسط وجود آب پس سه عدد دیگر مزید او
 او میشود پس این را نیز آنچه ^{در اینجا} استیم نمودیم چهارده عددش و این اوزان کتبی گویند
 و چون مثنی بعطف و لغزه الخارج باشد عدوش یازده ^{باشد} بود و این عدد را هم گویند
 رباین کیشال تصور جمیع حالات و منتهیات توان نمود و در این صورت در بعضی
 عمال دلیل اکیال حوام بود و در بعضی اوقات تصور و لی سراجی تمام در محل مناسب
 مان کرده ^{نموده} است و الله تعالی انا اوزان مراتب هشتگانه نارسش را در سوت فرض
 و نارسش را چهار نارس چهارم را مبعث نارس پنجم را ده نارس ششم را نه نارس هفتم را نارس و نارس
 نرسیم را یازده نارس و اوزان مراتب موای اول نرس و موای دوم را مبعث موای
 سیم را مبعث موای چهارم را نرس و موای پنجم را ده نارس و اوزان موای هفتم را
 یازده نارس و موای هشتم را ده نارس و اوزان مراتب آب اول چهار نارس دوم را مبعث

و آب سیم را ده نارس چهارم نارس پنجم را نرس آب ششم را یازده نارس هفتم را نارس و نارس
 هشتم را سیزده نارس و اوزان مراتب خاک اول را مبعث خاک دوم را نرسش
 خاک سیم را نه نارس چهارم را ده نارس و اوزان خاک پنجم را یازده نارس ششم را ده نارس
 هفتم را سیزده نارس و خاک هشتم را نه نارس فغتم اما در اوزان بیوش نرسه کانه
 اوزان سوت نارسش است و موای و دو و آب سی و نرسش و خاک هفتم را
 اوزان نارسش از طرح مزاج طبی عدوش حاصل کرد که آن یکی است و چون عدد
 حصول را بر مزاج طبی افزایند طرح میآید که آن ده است بعد از طرح عدوش
 حاصل کرد و عدد حصول ثانی را بر مزاج طبی افزایند طرح اب حاصل شود بعد از
 طرح عدد اب بظهور آید و عدد حصول ثالث را بر مزاج طبی افزایند طرح خاک
 حاصل کرد و بعد از طرح عدد خاک حاصل شود و چون اعداد مذکوره را جمع کنند
 صد و سی و شش کرد که عدد خانه نرسه هم بود و در سکن بزود که نهایت
 مرکز است جمع مراتب نارسش و جمع مراتب موای است و مبعث و جمع
 مراتب آب مبعث و نرسش و جمع مراتب خاک مبعث و چهار و جمع مراتب چهار
 کانه و ولایت مبعث و نرسش اما مرکز نارسه خاک در میزان مساوی باشند و اگر
 آب و موای نرسه وی است اما اوزان اهمات ده و نبات مبعث و نرسش و مبعث
 هفتم و در زیادت چاه و مبعث مجموع صد و سی و شش میشود و چون عدد زیادت

و نرسش

که ساقط است طلع شود مضان و شش کرد و چون بر خانه را مخرج است مخرج
 منی کرد و صد و پنجاه و شش کرد شود و چون شانزده شانزده طلع مناسبند
 و از ده می ماند که عدد بروج است بنابر این احکام را بود از ده قرار داده اند اما
 اوزان سورت من حیث الاثنی عشر که می باشند و این چند نوع است اول یعنی کوبند
 و این همان است که وزن اول شش است و دوم شش و سوم ده و چهارم دوازده
 و پنجم چهارده و ششم شانزده و هفتم بیست و هشتم بیست و نهم بیست و دهم
بیست و چهار و یازدهم بیست و شش و دوازدهم بیست و سیزدهم چهارده
 و چهاردهم شانزده و پانزدهم بیست و شانزدهم بیست و نوعی نامی را اوزان
 بطنی و مولده نیز گویند چنانکه وزن اول شش و دوم شش و سوم ده و چهارم
 دوازده و پنجم یک و ششم دو و هفتم سه و هشتم چهار و نهم دوازده و دهم بیست و
یازدهم بیست و دوازدهم بیست و سیزدهم سی و چهاردهم سی و پنجم
 و پانزدهم چهل و ششم سی و دو و اما اوزان او نادم است و دست و مابقی است
 شش تا اول سی و دو و تا الون پنجاه و شش و این اوزان که ذکر بوقت در زیر
العجل بکار آید پیش ازین در افن می اوزان کوشیدن مرضی و سخت نیست و اکثر
علمای مخفی و مسلور دانسته اند چون اوزان عناصر و سورت بجفت سورت همان اوزان
 اشکال و در ابر از جمله لواحق و لوازم این علم است بدانکه وزن بر تسکین از

نکته

تا کین رمله که خالی از ضبط و اعتباری نموده باشد هر آینه مشترک خواهد بود
 بر وجهی چند از وجه و فایم خواهد بود از فایم حد و وجهات و اقطاب و
 و اقطار و تراوف و تلازم او تا در وزن ابایی شکلی همان که معتبر ترین و باز
ابیح و بزرگ است که مکی معقول است از حضرت و انبال و یکی از او سین
 و بریک ازین دو تسکین را بر این طبعی و دلیل مکی مخوف و منظور است مجمع
 و دایره معتبره فایم و تاج دایره ایم باشد او را ام الد و ابر نماند از جمله
 و صافی این تسکین است که اقطاب نامی باشد من جست الضرب هر
مخوف الکثیر احوالی کرده و چون با طالع ضرب نمایند شکل دوم خود
 احوالی شود و با دوم طالع ضرب نمایند شکل سوم که سیم است و چون سیم
 ضرب نمایند شکل چهارم احوالی شود که چهارم است و سیم حق الز
 ضرب می نمایند تا جماعت که شکل شانزدهم است تولد کرده باز از دوم تا پانزدهم
اشکالی که ردیف باشند از منته شان لجان اخراج شود و از ضرب
شانزدهم با اول لجان و پانزدهم با اول و دوم و سیم تا اف اشکال ضرب نمایند
 اشکال یک قطر حاصل کرده علی الترتیب و این را قطر دایره نامیده اند
 و چون شکل اهمات را با بنات و شکل متولدات را با زایدات
 ضرب نمایند مباح احوالی کرده یعنی از اول تا سیم و پنجم تا نهم و از نهم

تا با زوهم و سبز و هم و تا با نوزدهم و این را دهم است گویند و چون چهارم را
 تا هشتم و دوازدهم را با نوزدهم ضرب نمایند نضرة الداخل شود و این را از او
 گویند و چون شکلین مذکورین را ضرب بکنیم همان اکتین احدث کرد که صاحب
 قطب است از اقطاب دایره پنجم از مشکلات و معجزات این شکلین است و چون
 مراتب مغزی را منظور دارند از حصول ترادف ناری من حیث الضرب همه اش
 کرده و باقی عناصر لجان اوزان اجناس مفیده است و نبات چاه و متولد است
 مشتاد است و زاید است صد چهارده و جمع موازین و دست و سف و چهار
 بار طریق سید و علی است و جماعت مضاد چون عدد و باطن شکلین مذکورین
 را جمع سازند هیل و پنج پنج باشد که عدد اسم آدم است اما شکلین دوم بروج
 و او را فو این و بر این طبعی بسیار است و مستقیم الاوضاع و الاقطار و اقطاب
 و جهاتش بر نسق و طرف دایره اربع است چه عدد هر یک از ارباع موافق یک
 دیگر واقع اند من حیث الظاهر و الباطن و در اثباتش موافق ساعات شبانه
 روزی باشد که حرکت فلک الافلاک و چون در چهار ضرب نمایند نود و شش شود
 که موافق اسم و انبال است و چون عدد سطحی هر ربعی بکنند موافق بروج شود و کسب
 و چون در دوازده ضرب نمایند سصد و شصت شود که عدد محیط فلک الافلاک
 و چون در چهار ضرب نمایند صد و هشت شود و چون عدد جماعت را مجموع دی

سازند

سازند عدد جماعت شود در خانه دی در این شکلین و عدد اربع است و عدد شصت که
 که دایره آدم است نو که درجه ارتفاع است و عدد درجات بر ربعی موافق این
 دایره است چرا که عدد یعنی هر ربعی نو درجه است و عدد زعد در هر ربعی نو درجه
 عدد هر ربعی است و در ایض عدد هر ربعی است هیل و شش است و عدد بکره شش
 و دست و شش و دست و زعد و نصف و طه عظیم برای صورت است و باز
 افراد و از واج نار و آب هر دو شکل که در کیف باشند موافق بود و هواد
 خاک مختلف و پنجم بر ربعی نضرة الخارج احدث کرد و عدد هر ربعی هیل
 و دست و میزان اول و پنجم موافق و نهم و سبز و هم موافق و دویم و ششم
 و دهم و چهاردهم موافق و این میزان موافق میزان ماضی است و میزان
 سیم با مقیم و با نوزدهم و با نوزدهم و چهارم با هشتم و دوازدهم با نوزدهم
 و میزان این مراکز نضرة الداخل است و میزان مجموع مراکز اکتین خاک که مطو
 شد و بر این و اعجاز این شکلین هشت از صد و هشت و شش و شش نظیر عظیم
 دارد اما بر این شکلین است که صبط و نسق او بر پنج دیگر است این شکلین
 بر ترتیب است بروج وضع نموده اند چنانچه بروج یکی نهار است و یکی
 لیلی تا آخر اشکال این دایره یکی نهار است و یکی لیلی است چنانکه حمل نهار است
 و شور لیلی و جزا نهار است و سرطان لیلی و اسد نهار است و سنبله لیلی

تا آخر بروج اشکال این تسکین برین نوع است که لجان نهاری و قبض الله اغل لیل
 و قبض الخارج نهاری و جماعت لیلی و فرغ نهاری و عقله لیلی و انکس لیلی چرخ
 نهاری تا آخر اشکال بر این نسق است و چون تا مل کنی این تسکین را در ابطه و علقه
 طبعی نسبت به بروج اثنا عشریه بود چه زمانی رحمه الله علیه و وضع این دایره را لا
 و مواضع عمل و ادعای نجومی ساخته چنانکه مراتب هفتگانه را مثال کوکب
 سید سیاره دانسته و در هر یک ثواب طبعی و قواعد حکمی مری و تجربی است
 چنانکه لجان صاحب نفس حقیقی و قواعد حکمی و تجربی است و قوت لغزنی است
 و نامحذوف در مرکز نار مرتبه است صاحب مزاج بوی و در جهه دایره صاحب
 دور اول است پس بناء علیه محل و مقوس در خانه اول است دانسته اند چون
 قبض الله اغل در داخلات و قوی است و در تسکین و سطلی صاحب بیت غا
 حاضر است و دریم دریم در منوبات شریک اند و لهذا او را در بیت ثانی تسکین
 داده اند و چون قبض الخارج در خارجات افوی است و بیت ثالث ثقل و
 حرکت و سفر نزدیک است و بیت ثالث ضعیف او شده و چون جماعت
 ثابت و خاکی مطلق است و هیچ شکل به ثبوت و قبض او مثبت است رابع را
 با و سپرده اند و چون بیت خامس منسوب است بفتح و عشق و تجویب و
 اولاد لهو و طرب و خبره این مذکور است مشابه و مناسب فرج است و چون

بیت سادس منسوب است بغموم و قبض و اسک و امراض و عطل و کبریا
 و این صورت مشابه ترکیب عقلت است و چون سابع مضاد و مغایر و مخالف
 بیت طالع است مع هذا منسوب است باضداد و سرکه و ضمآن و سارین و این
 جمله مخالف نفس و منسوب الیه طالع است و صورت انعکاس لجان در انکس ظاهر
 و با بر است و لهذا او را در بیت سابع مذکور ساخته اند و چون بیت ثامن متعلق است بخوف
 و خطر و موت و قتل و این حالات مشابه حمزه است او را صاحب بیت ثامن
 کرده اند و چون نهم بیت سفر و تحفلات علمی و مراکت و بعضی از منسوب الیه این مرکز
 در دخول و ثبوت النسبی است و بعضی در خروج چون سابق با لذات ثابت است
 و بالعوض مغلب و متحرک یعنی کعب کوکب و این مشابه بیت ناسع است بنابراین
 او را در این خانه مسکن داده اند چون بیت عاشر منسوب است بشوکت دعوت
 و سعادت و نبوی و سخاوت و نهرو و نار و جوای نغره الخابج و این خانه مخطوظ اند
 و در اثنی عشریه مذکور است زیرا شخصی ماند که به بحث سلطنت قرار گرفته در خانه
 تسلط و تعظیم بواسطه نار و هوا مفرد و ترکیب آب و خاک بنا بر این او را صاحب
 این بیت شناخته اند و جمیع اشکال را بر این نحو مفرد مسکن داده اند اما مدار
 احکام در این تسکین مراتب نقاط سبعه است و سبب اسقاط مراتب مطلق
 است که نقاطش متناهی و مضاد یکدیگرند و نار مراتب ثانیه که تحت الارض است

بیت

در ذات اوست و کجاست نسبت که اکبر سببه و الحکل حروف و اسقاط از درجه
 ناظره اور اسقاط و معطل ساخته اند و جمهور علما در ابطالش سعی و اهتمام تمام
 به تقدیم رسانیده اند و صفا که طرح این مرتبه صدقیت تمام در حدیث صدق اینمقال
 صاحب شجره است که تعاطی که از طبع طریق کذب با منتهی من طریق باشد مطلق
 عیبها را ننموده از درجه حکم اسقاط و معطل داشته و انصورت را که اولنگ شمرده اند
 بکثرت اشغال و تضاد طبایع که بالذات منافی یکدیگرند و از غایت
 مشغله و نهایت تردد یعنی شنوندن درهم از دواج جماعت را هم در اسقاط و ابطالش
 کوشیده اند از نهایت بستگی و تحمل بعد از مطلوب و مطلب چه از وجود بعد مرقه
 تعارض لازمه اسقاط وجودش میشود لهذا اولنگ و طریق کریم کوبند پس مرتب
 از دواج جماعت را هم در ابطال و اسقاطش اتفاق کرده اند در هر دو ایراد از دو ایراد
 این مراتب سببه مغرب است خصوصاً در دایره اربع و هبوط و مثلث اربع که تمام است
 بسکین اوم علیه السلام و هر یک از این مراتب را عددی معین و مقر است چنانکه
 نادر اول را هفت کردند و نادر دوم را دوازده و سیم را پانزده و چهارم را بیست و چهار
 و پنجم را سی و هشتم و سیم را سی و هجده و نهم را سی و دو و دهم را سی و چهار
 و این سنی اند اما الش اول را پنجم و ثانی را ششم و ثالث را هفتم و رابع را هشتم
 و تباعدی است با الطبع که اولش اول را با دویم تضاد قی است با الطبع و ثانی است

در ذات اوست و کجاست نسبت که اکبر سببه و الحکل حروف و اسقاط از درجه ناظره اور اسقاط و معطل ساخته اند و جمهور علما در ابطالش سعی و اهتمام تمام به تقدیم رسانیده اند و صفا که طرح این مرتبه صدقیت تمام در حدیث صدق اینمقال صاحب شجره است که تعاطی که از طبع طریق کذب با منتهی من طریق باشد مطلق عیبها را ننموده از درجه حکم اسقاط و معطل داشته و انصورت را که اولنگ شمرده اند بکثرت اشغال و تضاد طبایع که بالذات منافی یکدیگرند و از غایت مشغله و نهایت تردد یعنی شنوندن درهم از دواج جماعت را هم در اسقاط و ابطالش کوشیده اند از نهایت بستگی و تحمل بعد از مطلوب و مطلب چه از وجود بعد مرقه تعارض لازمه اسقاط وجودش میشود لهذا اولنگ و طریق کریم کوبند پس مرتب از دواج جماعت را هم در ابطال و اسقاطش اتفاق کرده اند در هر دو ایراد از دو ایراد این مراتب سببه مغرب است خصوصاً در دایره اربع و هبوط و مثلث اربع که تمام است بسکین اوم علیه السلام و هر یک از این مراتب را عددی معین و مقر است چنانکه نادر اول را هفت کردند و نادر دوم را دوازده و سیم را پانزده و چهارم را بیست و چهار و پنجم را سی و هشتم و سیم را سی و هجده و نهم را سی و دو و دهم را سی و چهار و این سنی اند اما الش اول را پنجم و ثانی را ششم و ثالث را هفتم و رابع را هشتم و تباعدی است با الطبع که اولش اول را با دویم تضاد قی است با الطبع و ثانی است

بالذات

بالذات تباعدی است بالعوض و اولش اول با دو ششم را ثانی یکی است بالمرکز
 و تباعدی است بالعوض و تضاد قی است با الطبع و اولش اول را با خاک ششم ثانی
 یکی است بالمرکز و ثانی لمیت با الطبع و تباعدی است بالذات و آما کشی
 کجا لغی است با الطبع و ثانی یکی است با العنصر و تباعدی است بالعوض و با ش
 چهارم ثانی است با الطبع و ثانی یکی است با العنصر و تباعدی است بالعوض
 و اولش اول را با آب اول ثانی یکی است با المربه و ثانی لغی است با الطبع و تضاد
 قی است بالعوض و با آب دویم تضاد قی است با الطبع و تضاد قی است بالعوض
 و با آب سیم ثانی لغی است با المربه و با الطبع و تباعدی است بالذات و با آب
 چهارم ثانی است با المربه و ثانی لغی است با الطبع و تباعدی است بالعوض و با
 آب پنجم ثانی یکی است با المربه و ثانی لغی است بالذات و تضاد قی است بالمرکز
 و با آب ششم تضاد قی است با المربه و ثانی لغی است با الطبع و ثانی یکی است بالمرکز
 و با آب هفتم ثانی است با المربه و تباعدی است بالعوض و ثانی یکی است بالمرکز
 با ششم ثانی است با المربه و تباعدی است بالعوض و ثانی یکی است بالمرکز
 و سایر مرکز در اشک است که انصورت دارند اما الش اول را با باد اول تضاد
 قی است بالذات ثانی در وسط و با باد دویم تضاد قی است با المربه و با باد سیم تضاد
 قی است بالعوض و مجاز و لهذا دلالت کند بر موانع و عدم ثبات در مواضع تضاد

بالذات

و با باد چهارم بر توسط در مصداق با وجود ثبات و با باد پنجم بر فضا مصداق
 و الف ت و واد و عطف و این مصداق خاصه مذکور است بود و در سایر
 مراتب این صورت فرض توان نمود اما الش اول در حد اهماث موافق بود
 و در حد ثبات مصادق و در منوالیات مخالف و از ایذات سالم در سب
 اهماث و اهماث موافق و ثبات مصادق و در منوالیات مخالف و در ز
 ایذات سالم و در مرتبه اول در حد خود موافق و در ثانی مصادق و در ثالث
 مخالف و در رابع سالم اشکال ناری در مرکز ناری موافق و در مرکز ثبات
 مصادق و در مرکز ثانی مخالف و در مرکز ثانی سالم موافق و لیل ثبات بود
 و در فراغت و استراحت و مصادق و لیل بر الف و فرغت و در ثبات
 متوسط است و مخالف بر عدم ثبات و الم که درت و پراکنده کی و عدم ثبات
 و سالم بر عدم الف و نفع و ثبات تمام در جهام آمانا در غیر هوادال است
 بر ابناء و احمیا و در غیر آب لیل ابناء و اطفال و در غیر خاک الی ابناء و اطفال و همسایگان
 در مرکز ناری است بر احمیا و ابناء و استغلا و استکبار و استخراج و در غیر آب و لیل
 در دخول و وصول و وقوع نزول و توسط امور و ترک خروج و در غیر خاک و لیل بر ابناء
 و مجز و مسکن و مغلوب است و زبونی نفس و نقل امری و پراکنده کی از شهر و مقام
 و لغزان نزدعات و افشای اسرار و وفاسی و آب در غیر ناری است بر اطفال
 ابناء

و ابناء استخراج و استغلا و قوت ضغفا و علو اسافل و اول ظهور خصوصیات که
 بنرخ و خروج السب بود و در غیر هوادال است بر امور متوسط و وصول مال و
 حصول الخیر و انشعاع از مدلول البسابع و استعمار و دخول بخروج و تبدیل کثافت
 بلطافت و در غیر خاک و لالت کند بر ابناء و ظهور نباتات و یکی ضیاع و عفا و نزول
 همت و مخفی ماندن و فاین و اسرار و بنای عمارت و فرماندن در امور سهیل و کث
 در غیر ناری است بر ظهور و فاین و افشای اسرار و تبدیل طمعت بصله و ابناء و ثبات
 و غصب و لغو بی در امور شرعیه و غیره و عدم بقاء در امری که توقع ثبات داشته باشد
 و ظهور غموم و هوسوم در هنگام فرح و وقوع و فرح و الم در صین غم و محن و در غیر
 هوادال است بر اطفال و ابناء و اطفال و طبایع و اختلافات و تحقیق و تعقیبات و
 عکس این حالت هم لازم است و بعضی آوردن مال زوجه و ساری و فاین و پویش
 و مدلول البسابع و فاین و اسرار و ابناء و وجود احداث از دست رفتن
 و ظهور وصل و اتحاد و دستان و جمع اعدان و غایب همسایگان در یک محل و ثبات
 اشیاء و نفع کثافت و ترکیب معاینه فی الجمله این حالات را در محل مناسب ملحوظ
 و منظور باید داشت در احکام تا اثرش بصواب قریب کرد و بلکه اقرب بدانکه
 هر یک از این عناصر در محل خود بسیط اند یعنی معز و از بسط مفردات بی آنکه
 اثرش بی وفا لظنی نبود اثری از آثار عالم کون و ف و صورت نپدید و چون

لفظ در مرکز خود منتهی باشد لازم است نظر در مرکز غیر نمودن و حالات حصول
 و لا حصول مطالب و مقاصد موقوف باشد بقوت و ضعف لفظ غیر چنانکه در
 شجره مسطور است در سبب نازل شک چون لفظ ناز در خبر خود آنها باید نظر
 در مرکز ثالث در رابع غایب و حصول و لا حصول از ثالث و منع عرضش در رابع
 استیاض غایب این مقصد در محل خود ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی
 مقدمه اول در کلیات که در همه اوقات در احکام رملیه معتبره اند و آن
 مرتب باب است **باب اول** در کیفیت اشکال بد آنکه ارکان اشکال چهار شکل
 بسط اند و اشکال اربعه بسیطه بمنزله که اند بالذات و هر یک را سه شکل
 هم طبع و شریک چنانچه **کره** و **دایره** و **مربع** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب**
مربع و **مربع** و **مربع** و **مربع** و **مربع** و **مربع** و **مربع** و **مربع** و **مربع** و **مربع**
کره و **دایره** و **مربع** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب** و **مستطاب**
 و حکم بر اغلب طبع کند چنانکه در ثمره الارواح که مشتمل شرح شجره مشهوره است باز نمود
 اما بر یک از این اشکال که در مراکز رملیه واقع شود پس جهت الطبع تعدیل باید نمود
 و حکم بر اغلب طبع نمودن چنانکه **در اول طبع متضادین که در نفس او موجود است**
 تعدیل پذیرد و موافقت با زمانه و این لازم طبع است در این جهت و این سبب
 خارجی صورتی آن فزونی اشکال بود و در جهت طبعی و کوکبی طبع بر چهار نوع است
 تدریجی

۹ تابع

نواقض عسقری است یعنی در و ابره ابره بعد و عنصر موافق باشند بعد از خروج منت **دوم نواقض عسقری**
 مانند سیم نواقض مراتب چهارم نشاء که مراتب نجم نواقض مرکزی ششم نشاء که
 مرکزی هفتم و نه اصلی هشتم و نه عارضی نهم و نه شکلی دهم و نه سکنی یازدهم و نه
 رباعی دوازدهم بزرگوند دوازدهم حد سبوت سیزدهم حد مراتب چهاردهم
 عدد پانزدهم عنصر نوزدهم طول مفیدیم عرض بیستیم عمق نوزدهم شواهد بیستیم
 نواظر بیست و یکم نواقض از جهت خود بیت در لفظ و اشکال بیست و دوم وقوع
 اشکال در سبوت مسعوده و سبوت بیستم حرکت اشکال در مثل سبوت مسعوده است
 چهارم تغییر اشکال بر پنج مسعوده بر موجب افشاح اما قوت کوکبی برش نوع است
 اول بروج دهم مرکزی که حد شرف کوکب در آن بود بیستم حد چهارم و در پنجم مثلثه است
 فرج مقابل سبوت و بال و مقابل شرف مسبوط و مقابل هر یک از حد و در ضعف
 و بکلی محقق است و مقابل فرج شرح اما لفظ را در میان حرکت صغفی و قوی می باشد
 اقوی لفظ ان لفظ بود که سبب ای حرکتش با آنها می تلاقی اشکال سعید
 کرده و در مراکز نواقض المزاج با اشکال موافق الطبع بر جهت منتهی کرده و هر یک از این
 حالات در سیر ظهور رسد لاشک و آل بود بر سعادت و ارضاعات فی عبرت
 و صعوبت و این حرکت را در علمایم گویند و خلاف این حرکت مردود و غیر طایم
 نامند فی الحقیقت استقامت لفظ و دلیل سرگردانی و پریشانی خاطر را

که حرکت نقاطه بمقابل شخصی است که عنق وطن و مسکن خود داشته باشد بعد از مسکن
 و بعد ایام چون منزه بجلد مسکن خود شود و ادراپی جنبه از راه خوف ساخته به
 محل دیگر بر نه که غیر مکان وطن او باشد البته این حالت دلیلی بود بر عسرت و پریشانی
 و یاس نام و تعطیل مهمان اما رجعت نقاطه بر دو نوع است اول رجعت متری دوم
 رجعت غیر متری حرکت نقاطه از حد خود بی حرکت در غیر حد خود اما حد آنها
 ۱۳ آباد الدین است حد نبات عماد آباد الدین است هرگاه فقط در طول راجع
 حرکت در عرض یا در عرض راجع کرد بی حرکت در طول او راجعی متری کوسینه
 و چون از طول بعضی راجع شود بالعکس این رجعت را غیر متری نامند و این حرکتین
 را بعد التبر و جنبی است و این حرکات مستقیم چند حالت است لکن از مراکز
 موافق موافق رجوع نمایند و گاه موافق از آن مخالف و گاهی از ملامت مضافه و گاه
 متضاد بملایم و گاه از مصادیق بملایم اما موافق گاهی است که **ما ۱** در اول و **۱**
در پنجم **ما ۲** در دوم **ما ۳** در ششم **ما ۴** در هفتم **ما ۵** در هشتم و **۱**
 در چهارم باشد و از ملامت مصادیق چون **۲** در پنجم و **۳** در اول که مار از چهارم که سالم
 و ملامت است و رجعت فی غایب و در ششم که خانه مصادیق است منتهی مشرب و از ملامت
 چون **۴** در خامس و طریق در طالع و از موافق بخلاف چون **۵** در ششم و **۶** در دوم
۷ در سیم و **۸** در هفتم از مخالف بملایم چون **۹** در اول و **۱۰** در پنجم **۱۱** در دوم

در ششم

۱ در ششم با وجود اشکال مزود در ثانی **ما ۲** در دوم با وجود اشکال
 کامله در سادس و رجوع از مخالف بموافق طولاً با عرضاً و قتی است که **۳**
 در ششم باشد با وجود مزوجات در ثانی یا **۴** در سابع با وجود مزوجات
 در ثالث و در نبات برعکس این صورت در مراکز منقوص است و رجوع ملامت
 بمصادیق گاهی است که **۵** در سابع باشد **۶** در ثالث با در ثالث و در نبات
۷ در ثالث و **۸** **ما ۱** **ما ۲** **ما ۳** در سابع و از مصادیق بملایم چون **۴**
 در خامس و اشکال کامله در طالع باشد **ما ۵** در ثامن با وجود اشکال کامله
 در رابع و چهارم در رملیه متضمن مذکور است اما نقاطه مستقیم در مراکز خود با شکل
 ناقصه منتهی مکرر چه وجود نقاطه یعنی و سببی گاهی که ظاهر شوند ذاتی لا
 فردیت بود در مراکز والد خود چنانکه نارسیدیم از وجود فرد مرکز خامس
 احساس کرده و نار چهارم از اول پس لازم است که وجود نارسیدیم که از خامس
 محسوس است و چهارم از طالع هر دو من حیث الصورة متضاد و متوافق باشند
 تا نادر در مرکز عقل کل احداث کرده چون در خامس معزده باشد نزد من حیث
 الشكل لازم است حرکت و میلش بسپرده پس لا شبهه شکل طالع مزود خواهد بود
 چون حرکتش بسپرده شود لا شک بنهم ره یا به هم الکره اول اید معروضی است که
 شکل اول مزود خواهد بود یقیناً پس در هیچ صورت از صورت رملیه اشکال از غیر مستقیم

در غیر خود بشکل ناقصه غیر مینافی آنها نه باید مگر در حالت رجوع صوری و فردی
 و غیر ارادی باشد البته تنجیح باشند با انقلاب و قاعده انقلاب در حال سب
 معروض کرده انشاء الله اما بفرین در مراکز ثلث ریل دلیل قلت لفظ بود
 یعنی در هر مرکزی قلت لفظ عنصر متعلق باد اگر در اول پنجم باشند قلت لفظ
 ناری و قسمی نیز در طریق عصبه داخل و عصبه خارج و لیل کشت در جماعت و لیل
 و مضای لفظ چنانکه در می که در اول پنجم **۱** باشد معلوم است که ده لفظ نازد در
 ریل خواهد بود و چون نقرین بود چهار و چون جماعت باشد مطلق معده خواهد بود
 چون اشکال سه ای غیر نقرین باشند مثل لفظ موجود خواهد بود خاصی ده و خاصی
 باشد ای ده و سبای سبای شش و باشد ای شش و با خاصی شش و هر یک از این
 مراتب با ثمانی مثل مرتبه خود بود و چون دو مرتبه راجع نمایند اگر از جمع طرفین
 فردی احداث کرده یکی بر آن افزایند که مرتبه آن لفظ احداث کرده و کتب تکمیل
 و تقیم مراتب چرا که حال است که لفظ با میزان مضروه بود **باب دوم**
 در معرفت منوبات سبوت بدانکه سبوت شانزده است که در ضرب چهار در چهار
 که عدد طبایع است حاصل میشود و چهار از سبوت را و تا و کونید و آن اول و چهارم
 و هفتم و دهم است و تا اول را طالع و تا چهارم را و تا الارض و تا رابع و هفتم را
 و تا غارب و سابع و دهم را و تا التما و عاشر خوانند و این او تا دار بقدر مذکور

از عدد

را افوی سبوت اند و لهند اولالت کتد بر زبان حال و چهار دیگر را مایل الوته نام
 وان دویم و پنجم و هشتم و باز دهم اند و در قوت متوسط اند و لهند اول بود
 بر زمان استقبال و چهار دیگر را زایل الوته نامند و آن سیم و ششم و نهم و دوازدهم
 و اضعف مراکزند و لهند اول لیل بود بر زمان ماضی و چهار دیگر را زایدات اربعه
 و شواهد گویند و چون اشکال زایدات در سبوت رود و واقع شود با عکس عا
 الترقب این صورت را و تا الوته نامند از جهت لظای امور نیک است
 اما تا طالع بطبع ایهات بود و تا رابع بطبع نبات و تا سابع بطبع متولدات
 و تا عاشر بطبع زادات و نوع دیگر و تا طالع بطبع ایهات و تا رابع بطبع
 زادات و تا سابع بطبع متولدات و تا عاشر بطبع نبات و چون مایل
 کنی هر یک از سبوت را مبدی فی ذاته و تا باشند و ثانی مایل و ثالث زایل و
 احکامش در عمل خود گفته شود باله اعانه اما در بیان شواهد و تا نظرات بدو سب
 سیم و پنجم بعد نهم و باز دهم در احکام طبایع اما در احکام دوری سیم و پنجم
 هر مرکزی شاد و قریب است و پنجم و باز دهم بعد بعضی از علمای این فن سیم
 هر مرکزی را شاد و قریب دانسته اند و پنجم بعد مطلق و نیز این مکه معقول و
 ترتیب اما سبوت ناظره اول و سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و باز دهم
 و یانی ساقط و ازین متواظراته چهار یعنی بود و چهار اسیری و سبزه هم

باشد با قول پنجم و نهم و چهاردهم بدویم و ششم و دهم و یازدهم سیم و هفتم
 و یازدهم و شانزدهم چهارم و هشتم و دوازدهم در سقوط آما بین الناظر لغات
 فاضل مرعیت چنانکه اول پنجم و نهم و سیم و یازدهم را نواظر سعد گویند و این
 نظرات هم معاد است اند چنانکه پنجم و نهم و سیم و یازدهم را قوی خواهند بود در مودت
 نسبت سیم و یازدهم و نهم و سیم در میان نواظر نفس هم تفاوت است چنانکه
 هفتم کوشش نسبت چهارم بیشتر خواهد بود در عداوت و احکام اینهم شروع
 خواهد بود الشاء الله تعالی اما اگر نادر اول را با باه اول اشتراک
 واقع شود و در پیوست رملیه این صورت را قرآن سعدین نامند و هم چنین اگر
 آب اول با خاک اول را این صورت عاریف کرده و هم قرآن سعدین خوانند
 اگر الش اول را با آب اول با خاک اول را با باه اول این اشتراک واقع شود
 قرآن محسن بود اگر الش اول را با الش سیم یا با سیم اشتراک واقع شود این
 اشتراک را تسلسل گویند و اگر چهارم بود ترسع گویند و اگر چهارم ترسع و پنجم
 تسلسل و هفتم مقابله و اگر در نقاط موافق الطبع بود حکم زیادتی سعادت گشته
 و مخالف الطبع بر توسط سعادت و اکثر اشتراک لغات در دویم و ششم و نهم
 بود این صورت را ساقط از نظر نامند و دلالت کند بر نامحی مهاد و افادان
 از مراتب و سرگردانی فی الجمله لغات ناظره و دلیل اتمام مهاد بود در نقاط ساقط
 رملیه

دلیل نامحی و سرگردانی در جمیع اوقات اما اگر الش اول در خانه باه اول با
 عکس واقع شود این حالت را قرآن گویند و این صورت را محی و فو فی باشد
 بالعوض و اگر در دویم یکدگر واقع شوند اگر چه بزعم صاحب مخرج طالب مطلوب است
 اما کتب نظر ساقط اند و دلالت کند بر عدم فعل و اتمام مهاد اگر در مرتبه سیم یک
 دگر واقع شوند تسلسل بود اگر چه من حیث الطبع معناد و مخالف و منافق هم اند
 و دلالت بر توسط امور همت چنین در سب و مخالف این صورت جاری است چنانکه
 سابق مذکور شد اما نظر در سب و دلالت کند مسامت و مثلث مرعیت و مقابله
 مخالف اما مرتبه دویم و ششم اگر موافق ظاهر می کرده اما کوشش بالعوض و
 احساس بشود کجک منسوب البه مرکز است که موافق مرتبه است اما من لجهت در
 شاطر منظور است گاه باشد که ترسع و مقابله و دلیل حصول مطلب بود و مثلث
 و تسلسل و دلیل عدم معقود چنانکه مراد از عداوت بین الشخصین بود ترسع و مقابله
 و دلیل حصولش بود و قرب و اتحاد و تجویج مراد بود مقارنه و الحف و دوری
 و در اد مثلث و تسلسل و دلیل حصولش باشد و ترسع کجک تعبیر عادات و مضاعف
 و عفار در ترتیب و املاک و در این اما مراکز ساقط تفاوت نهند معلوم است که
 نامن نسبت بسبب کوشش بیشتر خواهد بود ثانی عشر نسبت بسبب و ثانی
 نسبت کجک مراکز تدهتر خواهد بود فی الجمله سعادت کجک منوبات ظاهر می کرده اما

منومات سوت برین و جبر است منوب است بطالع و نفس و جسم و کیفیت نزدیک
 و اغاز که زاده سکون و حرکت و نفس سابل و نفق و صحت و آری و ندر و اندازگان
 مشرق مطلق و از بروج حمل و از فضول من جبت الترتیب ریح من جبت المزاج جفت
 از اعضا فرق سه با اسفل و ماغ و از اقلیم اول و از کواکب کج مزاج مریخ
 و کج ترتیب زحل منوب است مال و مکاسب و سوع و شری و افند و عطا
فقر و غنی و قدوم غائب و اعوان و اخوان و اخوات خصوصاً مادری و نامر رسول
و سلاطین و اکل و شرب و آنچه از بروج سابع کرده و مستقبل مال نفس و آنچه در منوبات
پشت اول مذکور شد و از اعضا و لیل است بر طبق مود کردن و از بروج ثور و از کواکب
زهره و از جهات منوب برع منجم و برع ارباب این علم شمال و از اقلیم اولیم دوم
برع ارباب این علم و برع منجم اقلیم پنجم منوبات بر نقل و حرکت و سفور
و خراب و بدین و تعمیر جواب و علم و جهل و اخوان و اخوات و اقارب و همسایگان
نزدیک و مستقبل و آنچه در منوبات خانه دوم مذکور شد و نفخ مکاسب و سوع و ابل
خانه را من و نفس و شاد و مصطفی ربلی نامند و بعضی انبه او انها را از این خانه گویند
و این چند ان مصطفی نذارد و اعضا و لیل است بر سینه و آب جوز و از بروج جوز و از
کواکب عطارد و از اقلیم سیم برع منجم ششم از جهات برع ارباب این علم جنوب
و برع منجم شمال منوب است بر پدر و مقام و اطلاق و ضیاع و عطا و عمار

و عمر و عاقبت امور و در فاین و خرابین و مستقبل منوب الیه پشت ثالث و اقلیم
 و مداین و تقاع و حصار و انبار و جهومات و عطای کسان و احوال و سکون و حرکت
 از بعضی در این خانه گویند و از جهات سمت قبله و قطب و جنوب و از اعضا و لیل
 بر و شش رست و حسب منجمی و از بروج سرطان و از کواکب ثور و از اقلیم برع ارباب
 این علم رابع و برع منجم سابع و این خانه صد اول است منوب است بعضی
و محبت و اولاد و الفت و عطف و دلمه و لعب و طرب و هدا با تکلف و رسل
در سابل و خط و نشاط و شهوت و هی و هیبت و چگونگی آن و اجاره نامه و صدق
و کذب اخبار و کسناد و مکاتبت و اکل و شرب و لذات و ضائقت و نشاط و مخطوط
روانیه و حیوانیه و طغیات و ملبوسات و وضع حمل و چگونگی آن و حاصل املاک
و مقام مستقبل و کواکب و حمام و آسیا و شباهه انبیا و بیث المال و در مقام برود
شهر را بعضی از این خانه گویند و ترکیب معاین و مفرحات و مصاقت و محامل و
و عروسی و ترمیم و نهند بمجاشرت و آنچه شباهه انبیا باشد و در اغزا و لیل است
بر و شش جیب و حسب سببری و از بروج اسد و از کواکب شمس و از اقلیم برع
ارباب این علم اقلیم خامس و برع منجم چهارم و از جهات مشرق مابل شمال و اقلیم
با مراضی و حمل و عنوم و مسموم خزان و عقود و سحر و طلسمات و غرام و تجارت
و قمار و بخت و سخن فضا و دینگی و خردشی و عزت و شادت و خردماندن در اطلاق

و شکر شمی و حضور و نقصان و تلف اشیاء و احوال عبیه و خدمتکاران و طیبوز
 و خوش و چهار پان سیم شکافه و دفع امراض و معالجات و مداد بعضی از این
 خانه کوبند و بعضی از پنجم شکر کت چهارم و کبیده و قمع و احوال مرده و جو عدم و فرزند
 و وضع حمل و عسرت و سهولت آن و هبت المال فرزند و محبوب و رسل آنچه آورده
 احوال عم و غمه و اقوام پدری را بعضی از این خانه کوبند و نقل و حرکت در دوشو
 و مرکز و اسرار و افشای آنها و دفاین و سرقت بستر کت مشتم و از بروج و لیل است
 بسبب و از کواکب عطارد و از اقالیم بزعم ارباب این علم اقالیم سوس
 و بزعم پنجم ششم و از جهات شمال مطلق و از اعضا بر حجابت گاه
 بنویسند باز و اوج و شرکاء و ضمان و اضا ادا و آنچه در ذات و احوال فاعیان و
 بروج و تعبیرات و افعال سماوی و چگونه کی سال مستقبل و مقام ثانی و از اجداد
 و املاک و مقام پدر و عواقب آنچه در بنویسند رابع مذکور شد و احوال ساری
 و صور ایشان و این خانه را هبت المغارب و المفاصد کوبند و لالت کند بر محل عز
 کواکب و کبیر گاه و طلا به و رزان و لشکر می هبت المال عبیه و حال استغاثه
 و حصول کم شده و تلف کرده را بعضی از این خانه کوبند بستر کت روز دهم و از
 اعضا و لیل است برش نه راست و از بروج میزان و از کواکب زهره و از اقالیم بزعم
 ارباب این اقلیم سابع و بزعم پنجم خامس و از جهات غرب مطلق

بنویسند

بجواریت و دفاین و مرکب و خوف و خطر و مفا بر و تملک و کمکت و تزیین و دفع غل
 و طفت و خفا و انعکاس و عزوب و کواکب و جاه و کواکب و زما و جهنما و زبر نین و
 قتل قتل و دارالتیج و محلی که در آن نفیس اموال و رزیده کهنه باه خون س از نه
 و هبت المال رزق و سارق و اضا ادا و بعضی برادران پدری را از این خانه کوبند
 و از بروج و دلیل است بر عقرب و از کواکب مرغ و از اقلیم آنچه در خانه اول ذکر شد
 بزعم جمهور و از جهات جنوب مایل لغرب و از اعضا هبت نه جب
 منسوب است جلوم و ارباب و مذاب و اعضا و ادا و زو با و لغیر آن بشرکت
 مرکز ثالث و اسفار پنده و تعلیم تعلم و فضا با و حکم قضات و خطبه و دار الشفا
 و دختر خانه و محل محاسبه و نقل حرکت غایبان و ساری و اقوام زوجه و این خانه
 رابع الامرا اول نامند و میراث از اول و دوم سمانند که والدین او بنده دولت
 کند بزرقیب و تجمیع کتب و خطوط و اوراق و مکاتیب مشرفه و از بروج و دلیل است
 بزوس و از کواکب مشنری و از اقالیم آنچه در هبت ثانی مذکور شد و از اعضا
 و مستطه و از جهات شرق مایل شمال منسوب است بلوک سلاطین و منسوب
 و احوال ارباب منسوب و عز سعادت و شرف و رفعت و مادر و مقام زوجه عا
 و محل و مسکن ساری و محل و صنایع و مکاتیب مشرفه بعضی از این خانه کوبند
 بشرکت دوم کوبند و دولت و عز و در و عجب و نخوت و کمکت و حکم و تعلیم

و تسلط و سمیت الراس و فتح الباب و این خانه را داند عاشره و تده است ما کوبند
 دلالت کند بر دوج و دو بقا و محل ارتفاع و میراث از بسم و چهارم سنانه و احوال
 استقبال از بن خانه استنباط نمایند بشرکت دویم از بروج و دلیل است بر جدی
 از کواکب بر جل و از اقالیم بر غنم منجین اقلیم اول و بر غنم از باب علم
 آنچه در منوبات بسم مذکور موطور شده و از اعضا بر ناف و شکم و قلب
 منسوب است به اجاب و صدق و رجاء و مقر پین ملوک و سلاطین و خرابان
 و غنائم ملوک و حاصل عمل و مناصب و فرج اکبر و هیئت المال منسوب الیه
 مرکز عاشره و مستقبل احوال ملوک و آنچه در منوبات عاشره ذکر یافت و در حدیث
 و فراغت بعضی سهم الغیب را از بن خانه کوبند سهم السعادات را از عاشره
 و احوال فرزندان و زوجه و اعضا رخسایان و در ذوال را بعضی از این خانه استنباط
 نمایند بشرکت پنجم و اگر ضرب نمایند از شکل ششم کوبند و احوال ارقام و از بروج
 و لو و از کواکب بر جل و از اقالیم بر غنم منجین اقلیم اول و بر غنم از باب علم رابع
 و از اعضا نشئت گاه و این میراث از پنجم و ششم سنانه

منسوب است بر اعدای و حیس و محوس و دواب و غرت است و شعاوت و سبج
 و عنوم و هموم این خانه تحت الارض و تحت القدم کوبند و دغاب و اسرار از این
 خانه جوینند و احوال زکوریات و اناسیت اولاد و فرض و اناسیت و تده فین

زینب

و نفیق و مکت و شک و سستی و خطر امراض عاقلان منسوب الیه هفتم و کعبه
 و قطع و فتح و طلاق و منزل و کلبه خوله و از بروج و دلیل است بر جوت و اگر
 کواکب مشنری و از اقالیم سادس بر غنم جمهور و از اعضا دران رایت و این خانه
 میراث از هفتم و ششم سنانه منسوب است بر نفس سابل و اسرار و
 انفع اجور و دواب و احداث جرایم و جناس و صدق و کذب و اجنار را
 بعضی از بن خانه کوبند و خوش حالی در اسفار و در جمهور منوبات مشرکت است
 با دل و پنجم و نهم و این خانه را سالن الامرتانی کوبند و میراث از نهم و دهم
 سنانه و از اعضا دلیل است بران حجب و دلیل است بمسئول و
 و این خانه را مقصد الاشیا کوبند و پنجه اهمات است و این خانه را میراث
 الرمل نامیده اند چه حدیث این خانه از اهمات است که اصل رمل است و میراث
 از یازدهم و دوازدهم سنانه و دلالت کند بر حرکت جوسان و دواب
 و از اعضا بر ساق است دلیل است بر رضایابی کلی و این خانه را قاضی
 و حاکم مطلق کوبند و پنجه البوت بسم نامند لهذا احوال قضایای امور جزوی
 و کلی از بن خانه استنباط کنند که محل عقل کل و معدن و مبداء حوادث است و
 این خانه میراث از سیزدهم چهاردهم سنانه و از اعضا دلیل است بر ساق لری
 و دلیل است بر عاقبت العاقبت و ترک و فراغت و اشهای امور و این

سابق

کتاب

سان الامر ثالث خوانند و در احکام برینتی از صورت این خانه را در اندازند
 در عواقب امور کلی و جزوی و از اعضا دلیل است از کعبین تا پائینه
 در بیان منوبات اشکال \equiv سعد خارج است و ناری و معدنی و
 شرقی و طبع وی گرم و خشک و دلائل کند بر فطر حرارت و سوت و نازش
 بمنزله کره است و از صورت اشخاص دال است بر شخص معتدل الفامت که چاک
 سرد از دهان باوقار اندک کوی زیرک بسیار موش مدرک و فصیح زبان
 راست قول که برقی سرد از زحی باشد که سوشش با امر اضی چاره پذیر
 آمده و از طبقات مردم دلیل است بر صلی و الثبا و زناد و ائمه و قضات
 و سادات و مجتهدین و حفاظ و اهل درع و از انسان که ولت و از عطا با اگر
 در او نادر باشد مضافاً و نه سال و اگر در مایل بود جهل و بی صلاح سال و نه سال و
 اگر در زابل بود و دوازده سال و از شهر اول رمضان و از ابام روز شنبه
 و آخر شب دوشنبه و در اول صاحب حدیث است و در ششم و هفتم و در چهارم
 حدیث شرف کویب و در دهم شرف عدد و در اول و در ذات اوست
 و در ششم و اول و ششم در صاحب مثلثه و در سیزدهم و تده الوند و از اول تا
 چهارم صاحب طول تا ششم صاحب عرض و نادر از دهم عنق و از مواضع
 دلیل است بر مساجد و مدارس و کعبه و بیت المقدس و مشاهد ائمه و سوت آباد

در این

و اما کن شریفه و دار الحفاظ و دار الصداده و دار العصاد و دار الاحباب و از
 صور اشکال و دلائل کند بر مبنی و حجاب و محل نمودن آن که از آن کو بد پائینه
 که امامت کند و چون در او نادر با مکر ناری بود بر این جمله دلائل کند
 و از ضایع و مکاسب دال است بر تسخ سازی و تاج و وزی و خلافت و ثغاب
 و از جواهر یا قوت و عبق و آنچه اولش باریک و خوش سلیقه بود و از بنات
 کجوز و پهلج و از خوا که بر او در و خیزه و حیوانات شتر و از بهایم شیر و از طهور
 جمای و آنچه بلند پرواز باشد \equiv کهن ثابت است و هوای ریشمالی بزعم
 از باب این علم و بزعم مخین غری دلائل کند بر جوت و از خرفی و نظیر
 شولش و عیاره و سازه و مفاتحه طبع وی گرم و زست و این شکل سم بمنزله
 کره است و از صور اشخاص دلائل بر شخص مرتوی سیخ روی سیخ موی از چشم
 و من فرخ رزک سه شده خوی بسیار کوی تیز زبان که در روی و کردن زحی
 داشته باشد و کعبت عاریه و از طبقات مردم دلیل است بر هنکال و
 ترکان و جلادان و مردم شخته و عوانان و طبقه مفید و از مکاسب دلیل است
 بر قصای و خاری و صبادی و جراحی و تضادی و صدای و از مواضع دلیل
 مدار السخ و قتل کاه و زرم کاه و کپس کاه و سارین و محلی که قطاع الطریق باشد
 بر برند جای هملکت پر خطر و از انسان س شباب و از عطا بای کبری کشت

حره
=

شش و وسطی جهل سال و صغری پانزده سال اگر قوی حال بود در او تاد بود
 عطیه کبری دهد و مایل و سطن و زابل صغری و از شهر ادا بل محتم و از ابام اول
 روز سه شنبه و در دهم صاحب حضرت است و در ششم سکن و در بیستم حد و حوف
 ج قد و در بیستم شرف عدد و در دهم شرف کوکب و در صاحب شنبه
 و از اجساد و لیل است بر بس و از جواهر مرجان و از صنوبر آنچه در پان اوزجی یا
 سوراخی باشد و از بهایم بر و بلنگ و از طهور مرغان شکاری و از دو آب اس
 و اسلحه سپر و از اعضا حلقوم و مرفس و امراض بواسیر و ماشری و سرطان و
 امراض که در کله و دماغ بدید آید و از هبات و ارکان بزعم مجیم جنوب و برشم
 از باب این علم شمال مطلق از بلا و بلخ و سمرقند و خطا و از الوان سرخ مطلق
 و از طعم ترش و تلخ و بویهای ناخوش = بعد خارج است و ناری شیره
 مایل بشمال و نهاری و دیگر از طغفات مردم و لیل است بر ملوک و سلاطین
 و امراد مردم اصیل و مسک باوقار سخنی طبع بلند همت باشکوه رفیع القدر
 و از صورت اشخاص سخنی متوسطه الغامر سفید و سرخ اندک سال که در وسط سن بنیاد
 بود و از عظام او اگر در او تاد باشد سخت سال و اگر در مایل باشد جهل سال
 و اگر در زایل بود در سال و از الوان سرخ و زرد و از طعم شیرین و از بویها
 خوش و از مواضع حضور و عمارات رفیع عالی جای خوش و حرم در شش طلا

تقریباً
=

چون منازل سلاطین و تخت پادشاهان و از ابام اول روز یکشنبه و آخر
 پنج شنبه و از شهر ادا بل صغری و از صنوبر اجب و آنچه او شش بار یک و آخر شش سطر بود
 و از جواهر لعل و باقوت و طلا و از بلاه آنچه در السلطنه بود و اقلیمی که ششم
 متعلق است و در بیستم صاحب حضرت است و در دهم ساکن است و در نهم شرف و عدد و
 در اول صاحب مزاج و شرف و کوکب و در پنجم خانه کوکب در ۶ و صاحب شنبه
 و از صنایع کیمیاگری و هنرهای وندگری و از حیوانات آموذ از طهور هزار گسار
 و طایرس و الهه علم بعد مطلق است و ثابت مطلق و آبی و منوچی برعم
 از باب این علم و بزعم مجیم شمالی و طبع وی سرد و تر است و لیلی مؤنث
 و از طبقات مردم و لیل است بر مردم در با و کشتی بانان و سفایان و کلانان
 و کاغذ کران و مزاربانان و مذاققان و سفید کران و ماست بنده ان و از صورت
 اشخاص و لیل است بر سخنی متوسطه الغامر سفید پوست کث و ابروی سیاه چشم
 دلالت کنند بر کوه و گان شیره خواره و از امراض بر رجب و فالج و لقوه و رعشه
 و لکهای سفید که در جلده اعدا است که در و از اخلاط بلغم طبیعی و از اجناس غلبه
 و پخته و کرباس و کف دریا و دندان مایه و صدف و از جواهرات مروارید
 و از معادن لقره و قلع و از مواضع جو بار و دریا بار و حوضهای سفید مربع
 و از صورت آنچه مدور و سفید که در میان زحنی با سوراخی باشد و از ابام آخر

سیدی
=

اخرو در شنبه و اول شب جمعه و از برج سرطان و از اقلیم بزعم مجتهدین اقلیم اول
 و در نهم سخن دارد و در چهارم عدد شرف و حد و بحر و عنصر ۳ و حرف ح و
 ذات اوست لهذا او را در این خانه مستولی دانند و ۴ و ۱۱ مثلثه و از کتب
 بزعم مجتهدین حیوان و بزعم ارباب این علم کهولت و از عطا با اگر در او تا و بود
 صد و هشت و اگر در مایل بود و سخت و شش و اگر در زایل باشد هشت و پنج
 سال و از طبر و ربط و خانه و مرغان کجری و از و حوش کرب و از بو بها کافور
 و از ریاحین لسترن و با سمن و از طعم شیرین خوش خورد و از اعضا سینه شکم
 کس خایج است و ناری و ناری و شرفی و طبع وی گرم و خشک
 و از طبقات مردم دلیل است بر قسط و فقره و مردم لاقید و چون در دوان و قمار
 با زبان و مردم کذاب بی نماز و سرف و لطف گشنده بی همستبار و از صورت
 بر شخصی قامت ضعیف ترکیب سیاه و زرد و کبر چشم و دهن فراخ و زبرک فدا
 که چک سه سطر کردن بار یک میان کچل و معیوب و کدر سه و شکم وی نشا
 باشد و از حیوانی پوست و از نباتات برگ درخت بی بر و از حیوانات
 دراز گوش و از و حوش سگ و از طيور زراغ و از حیوانات مردار خوار و
 از طعم تلخ و شور و از بوهای خوش و از امراض آتشک و آنچه در آلات
 شاسل و مشهورت بدید آید و از موضع خوابات و حمار خانه و مصنوعی که
 در دوان

۲۷

تاکت
صفت

در دوان سب برند و از سلاح کمان و از الوان سیاه بزعم بعضی سبز و سیاه
 و از ابام اخرو در شنبه و در سیم سخن دارد و در پنجم عنصر و در ششم عدد و در
 ششم مزاج و در چهارم شرف بزعم رمال و در دوازدهم حد و حرف و لغ
 در ذات اوست و در ۱۱ و ۱۲ مثلثه و از اسپان سن کهولت و از عطا با آنچه
 در سال مشرفی مذکور شد و از مکاتب کناشی و موی تابی و با غنی و شرفی
 متمیز است و ثابت مطلق و حیوانی و شمالی بزعم ارباب این علم و پنجم
 عرب و از طبقات مردم دلیل است بر کتاب و محال و ابل حساب و در شرف
 ارباب علم و صنعت و اطباق و حکما و سبحان و در تالان و مردم خیلوف زیرک
 بسیار و شرف ملوک المزاج عذار تحمیل و از صنایع دلیل است بر شاشی و صابونی
 و صحافی و از صورت مردم دلیل است بر شخص متوسط العذر و مرتوی بزرگ و
 بزرگ سرین کندم کون که سبغی کرا به و از اعضا بر شکم و ناف و اعضای سطحی
 و از الوان زرد و سفید و بعضی گویند بو قلمون و از طعم آمیزنده و از اجناس
 کانی چون روی و از معادنی لا جورد و فزوزه و از حیوانی صدف و از نباتات
 همه و از حیوانات استر و از طيور مرغ خانه کی و از مواضع مکتب خانه
 و مطبخ و محکم قصات و در خانه و در سه و از ابام اول روز چهارشنبه و
 اخوت کیشنه و از انسان سن شباب و از عطا با اگر در او تا و باشد و شاد
 شش سال و اگر در مایل بود و جهل و هشت سال و اگر در زایل بود و هشت و در نهم

اصح

سکن وجه دارد صاحب حرف سست و در بیم مزاج و برج در باز و بیم عدد و شرف
 در ششم شرف کوکب و برج و از صور و لیل است بر ضد وق حجره و کتف و جود
 غیره فاعل کفلس خارج است و ناز و نهار و شرفی و مذکر و جمع کرم و خشک از طبقات
 مردم و لیل است بر سپاهان و مطبجان و جو کبان و کاهنان و مردم کذاب
 فاسق فاجور حرام خوار و کابل ناز و نبرد لیل است بر طبقه دروان و قطع الطرف
 و از صور ایشان بر شخصی کشیده قامت ضعیف ترکیب سیاه زرد و سطر ساق
 کوچک سر باریک کردن که بر سر دروی عیوب و تصور بسیار باشد و از مکاره
 قمار بازی و عیاری و کبسه بری و از امراض تب و لرز و قب فاعل و از امراض
 صفرائی و از اعضا الم شهوت و حصه و از مواضع خواب و جانی که در درون
 و قمار پیشه کان لیس برند و از اجناس کافی سرب و آهن و آبکینه و از اجناس
 چشم و از نباتات کبیا و تلخ و تیره و از بطور للاغ و از وحوش بوز و از پوست آنچه
 در و بلنر خانه که در پرده واقع شود و از اخلاط صفرائی ناطعی و از اسلحه تیر و تیر
 و از اسنان پری و از بلا و کبرستان و از ابام آخرو ز شنبه در روز و بیم سکن
 او مفرست و در چشم عیوب و بیم و شرف و عدد و ششم وجه و در بیم شرف کوکب
 در است و ششم حرف و ف و دارد و در ۱۲ صاحب شکله کفلس و افلاک و فاعل
 و جنون و طبع دی سرد و خشک است مژنه و لیل و از طبقات مردم و ال است بر
 مشایخ و عهد دین و بیان و بیوران و کبران و خیران و زناد و فاعل در باب ربا

۲۸

از پیش
۱۱۱

و سلوک و فاعل ان قدیم و اهل قلع و اجبال و اکراه و الوار و از صنایع تجاری و کل
 کاری و دوستانی و سستی و ثباتی و دشت مانی و لنت کند بر مردم کند او صاحب
 صبر و باسکه و از اجزای ابدان عظام در دود و سپرز و از اعضا زانو تا ناف
 یا خصوصاً ای چوب و از فضیلات نامحرم و موی و از فوی ماسکه و از خاصه
 و از امراض جذام و نفوس و قروح و سعال و بیره قان سیاه و سل و قویج و جمع
 ارحام و استغناء و جمع سپرز و امراض مزمنه و هر چه از سودای مغز اعضاء
 کرده و از اورام واء الفضل و سرطان و از صورت مردم سوخته ابروی
 حید موی سطر لب شک اندام بزرگ سرد هم فراخ کشیده قامت کرب
 لغای کابل بطی کج بکت سخت و آواز و افعال جهل و کج و بد و کل و در سواس
 خاطر و کله های باطل و کج و کج و بد و جوفی و خلث و سلوک و فی خواری و کج و
 و صبر و توجه کرب و تعویب و ظل و ظلم و زندان بافی و از اسبان پری و از افزان
 و اقوام آبا و اجداد و مادری و از حیوانات کاد و قبل و از طبع و زراغ و فرستوت
 و از حشرات مکس و شتر از نباتات عدس و ناز و بلوط و ایلج و از اجناس سنگین
 فی قیسه و از اجساد امین و سرب و از مواضع خواب و سموت ستوران و عاز
 و جاهها و صحرای خشک فی کبیا و خواهبای قدیم و کوهها از انابیم اعلیم و از
 مداین خازم و کجا را و قیاس بود و حبشه و سنده و میند و مین و فط و بربر و از نبات

جنوب مطلق و از بویها خوش و از صورت آنچه اولش سبطه و آخوش بار یک باشد
 و از امام اخور در شنبه و اول شب چهارشنبه و از عطا با اگر در انا و باشد
 چنانچه هفت سال و اگر در مایل بود هفت سال و اگر در زابل بود سی و سه سال
 و در هفتم سکن او منقر است و از بروج جدی و در هشتم عشر عدد و شرف دور
 پنجم و در دهم عدد و حرف ب و ص در ذات اوست و در هفتم و نهم صاب
 شسته مخس نخل است و خاککی و جنوبی و طبع سرد و خشک و نهاری و مذکر
 گفته اند او را اگر در مرکز بود نادر واقع شود مذکر و اگر در مرکز خاک و آب افتد مؤثر
 و لیلی و از طبقات مردم و آل است بر کردگان و دهقانان و سبایان و امثال
 احتشامان از باب صحاری و جبال یعنی گویند بر جهنم آن و سبایان و شبانان
 و کورکنان ثعالبان و طون تانان و سا حوان و مردم مشبه چون حقر بازان
 و کال و لبان و میمون بازان و از صورت آن دلایل است بر شخصی کوتاه بالادام
 بزرگ کوچک سر بار یک ساق فراخ شانه کوزن است سباه و در زمین چشم
 کوتاه کردن مجمل را از دار و بسیار عذر ترش روی کم سخن صاحب نخل و از افعال
 بر تامل و تکامل و تعطیل و لغو بقی و کبده و کبر و ثبات در عقده هات و عقده دست
 مهمام و دفع سرعت و حرکت و هجوم و عزم و خفای اسرار و سحر و اخفون و از
 ملکات کل گشتی و مخاری و آجوزی و داعی و موی تالی و امثالها و از احوال

ص ۲۹

در ذکر

در ذکر شکم و درم از حام و دور و پشت و بار حمل و استغنی طبعی و خنازیر
 و از صورت احباب و حقه و فعل و کوزه و حمزه و امیان و آنچه اول و آخوش
 بار یک و میان سبطه بود دلالت کند بر کوه یا عقده یا و از اجزای ابدان بر عده
 و کبده و اعضا و مطلق را از خاصه سامعه و از انوفی ماسکه و از معادن شبیه و
 از اجناس کافی آیین و از حیوانی شاخ و سم حیوانات و از نباتات ماورای
 و باقلا و از طبور کبک و از وحوش روم و از طعم ثخ و تیز از بویهای ناخوش
 و از مواضع مطبخ و نجاری و شور و نقل و فاین و ذخا بر دندان خاها و انباری
 با صورت و مغاير مواضع ناخوش و از جهات جنوب مایل مشرق و از اسام
 پری و از اقالیم اقلیم اول از بلاد کردستان و هند و زنگبار و کشمیر و سمرقند
 و قندار و سیستان و از عطا یا آنچه در باب الکبیرین ذکر یافت و از امام اول مرتضی
 و از خوش چهارشنبه و در هشتم سکن دارد و در نهم عشر و در دهم عدد و شرف عدد
 و بروج در چهاردهم حرف نون دارد و عدد و پنجم خراج و بوی و در عدد و صاب
 شسته سعد و اخل است و خاککی و جنوبی و طبع وی سرد و خشک است و
 و لیلی و از طبقات مردم و لیلی است بر ملوک و سلاطین و مردم اصیل و صنایع و
 مکاسب بر بازرگانی و تجارت و در کرنی و صرافی و جوهر فروشی و زرگونی و کیمیا
 گری و خزان و از صورت اشخاص بر شخص معنی الفات بزرگ شکم کرد و سرفیه

بزرگی او صغر

سر بلند او از کرد روی کت ده ابروی که در سینه در آن اوست بی باشد
 و از صور بر عم سنج مستد بر در عم از باب این علم و آنچه اولش سطر و آفرینش
 باریک بوط و از اخلاط اگر در مرکز هوا نماند بود صفرای معتدل و اگر در مرکز
 آب و خاک باشد سودای معتدل و از جواض با صره و از قوی قوت حیوانی
 و از اجناس سر سینه و دندان چشم است و دماغ و مغز و از اسنان سن و قوف
 و از افعال عقل و فهم و ترفع و بهجت و کبر و کرم و حرص مال و طلب غنایم و عنایب
 و سلطنت و قهر بر بشر و از قرآن و اخبار پدرو و خاندیم و مادر و از نباتات
 فی شکر و صندل و زعفران و ترنجبین و برنج و خرما و درختان بلند میوه و از
 جواهر زر و باقوت و لاجورد و کبریت احو و زرنج و کبریا و از بلوسات تاج
 و کبر و کینه آنچه مطلقا در صبح باشد و از حیوانات کوسفند و از طیور باز و عقاب
 و قمری و از دو آب اسب و از امراض در چشم و دل و دماغ و از اجالیم اقلیم
 رابع و از مواضع خزائن ملوک و محل کنوز و قصور و در الضرب و بزار خانه
 و بارگاه و دیوان خانه و جانی که ابنوه حلائق باشد و از ابام اخرو ز بکشند
 اول شبیح شبند و در دهم سکن او مفر است و در دهم عشر و در اول و سه
 و شرف کوكب و در پانزدهم حد اشرف عدد و در یازدهم خوف کاف و ظ و
 و صاحب حد است و در او صاحب شکره $\frac{1}{2}$ سد نقب است و در آن شمال و طبعی

۱۱۰

کرم و زوز عم مجسم بی در غسم رمال مذکر و روزی اگر در جهات نری و هوایی
 واقع شود مذکر و ناری است اگر در جهات نری و نری واقع شود سیس و نونست و از
 طبقات این دلیل است بر زمان و امر دان و جوانان خوش صورت و خواهر بران
 و اصحاب ساز و طب و خوش جوانان داهل بود لب و طرافت در مملای و
میوزی در زفاف و عوس و جهانی در کعبه عطر فردی و مث طه کرمی در امر و شخاص
بر شخص معتد لغات ضاحک بکوزی سفید و سرخی گواید و سیاه چشم و سطر سیم
و زبیر و شیرین و کرد سر و کویک سر و خورد دندان و کت ده ابروی و باریک ریش
و نازک بدن که در ناف شکم اوست فی باشد و از ادیان اسلام و از اروان سفید
و در دشمن در زدی اندک بر غسم مجسم نبر شفاف و از بویها بوی خوش و از کت
بغایت نرم و تر و از اخلاط دم طبیسی و از صسته شمه و از قوای شهواتی و از شکل
آنچه اولش و لغوش باریک و میان سطر بود بعضی در آیشیر و خنجر تصور کرده اند اگر
در ششم و هشتم و نهم بود اگر در چشم و چهارم و دهم و یازدهم بود
شمع اخرو حشره در مجلس در خفا پشت و ناف و جلود کرده و نسج در جم دات کثرت
و نما نوز و از اسنان بلوغ و از نبات جوز و انگور و انجیر و سیب و به در با عین در چو
زیر جد و جوع و مر و درید و آنچه زمان را با راید و از خوش خوش و از طیور بید و قوی
و کبوتر در زبیر ابر سینه نقش و غیر آن و نقش و حقیقت در مواضع گلشن و مواضع

در خفا

مروج بند نقش و از امراض ضعف قلب و دماغ و کرده و مشنه و ضعف دماغ و اسهال
 عیش و حجت و از اقلیم اعظم تخم و از بلاد حجاز و خوارزم و اردبیل و سمرقند و کنیا
و از عقیق اگر در اوقات دلجو باشد دو سال اگر در سایر بلاد چهار و پنج سال و در زراعت
 است سال در ایام اول روز جمعه و آخر شب شنبه و در پنج سخن دارد در باره سیم
 عنصر و در اول عدد و شرف عدد و در هم وجه و در نهم حرف و عدد دارد و در
 هزاره سیم شرف کواکب و در پنج و یازده صاحب شسته بعد داخل است و آب
و مغزلی طبع وی سرد تر است و از طبقات دلیل است بر سادات و صفات
 و انتمه و اشرف و ضعی و واقف و مردم پرستگار و بخار و خشمنا از آن
 بر شخصی خوش خلق و مت شکر چشیم و علام موقر و مکن و سفید پست شیرین طعم
 علام کوی صمیم گوش و بازو و پهلو و سر این و صلق و معده و جگر و ران با
 و قافی جانب یعنی در از افلاطون طبعی بزم مجسم و بزعم ربان یعنی که اندک
 بود اما میخسته بود نف نفانی نامیه و قاضیه و انسان کهوت و از جاست شامه
 است و سامعه و لکسه و از اوصاف عدل و انصاف و تقوی و زهد و صدق
 شهادت و امانت و دیانت و امر و معروف و نهی و سلوک و تقویت ادیان و مذاهب
 و اظهار شرف و صفای باطن و خیرات و سعادت و دلیل بودن امور در اخروی
 و اصالت و لقب و حجت شیرین بوی خوش سفیدی که میبودی

نصف در حجاز

در اوصاف

و از مواضع معتبره و ذیهای خوش و خرم چون مدارس و سد جد و شاد و جاهائی که
 آب روان باشد و از جهت معرب مایل بجنب و از ایام آخر روز شنبه و اول شب
در شنبه در انسان کهوت و از جهت کندی و بویخ و کندی و کندی و از جهت کندی و نار شیرین
و از ریاضین یا بمن و از جواهر و سیم و الماس و اجبار بهر و از اقلیم و قلعی و در
 عبوبات جبر و کتان و از امراض بر عسیم مجسم سکه و در اول و سر نه و هر چه از
 بسیاری نفخ پیدا آید و بر عسیم از باب این علم فلج وستی اجصاب و ضعف
 کرده و در در اقلیم در آج و طه و س و مرغان دریائی و از جهت کندی و کندی و کندی
 ایم و چهارم و از بلاد عراق و فارس و خراسان و طمه و مدینه و از خط یا آنچه
 در باب لیان مذکور شد و از بروج حوت و از ادیان اسلام و از شعور دنی تقد و
 در یازدهم سخن دارد و در ۱۲ عنصر و عدد و شرف عدد و در ۱۲ وجه و در ۱۲
 شرف کواکب و در ۱۵ حرف و ش در ۱۱ و ۱۲ صاحب شسته بخش نهاد
 و آبی و نمونش و یسی و طبع وی سرد تر است و در ذات این شکل کجب تعدیل خفیه
 متفادین برودت و یسوت غلبت و اگر در مرکز نار واقع شود دلالت کند بر
 خردی و اگر در مرکز آب و خاک است دلالت کند بر دخل و انتقال و این شکل
 خوش مایل و بیست گفته اند در ذات او طبیعت و مطولت با هر بود که چون در
 هم گزنی از مرکز زمین واقع شود چون با صاحب است اتمراج دست شکل

نصف در کتب

اصداش کرده و منظور حضرت محقق طوسی ادراغلس الرمل انبیه در نطق مردم
 دلیل است بر امواتش که بماند و سر بهنگان و مردم خون ریز و خندان و غولان و طبقه
عش و اترک و شخته و از صورت انان دلیل است بر سخن کشیده است کم موی
 سبط کردن باریک ساق کوچک سر استقله غاندام سفید است که بزدی کرا
در زطم مایخ و نیز در اترک برادران میانه و خوشان مادی در زطنه بزعم حکم مایخ
 و بر عسم رمال سفیدی که بگوید زنده و زبوی پیمان خوش و از قوت غضب و زوحاسه
 تا مرچب در زحضا و اجزای ابدان زهره و در کهای نهجسته و پشت در کرده و
 مجاری نظف و حبر و زخویها کم حیاتی و جردت و لجات و به جودی و شرارت
 و خست و کذب و نافرمانی و خوف در زحضا قتل و راه زنی و زدی و زنا و اولاد
 و خصیان و عقوقت و سرعت جواب و کثرت شهوت در زحضا بسیار فی و کما
 و آتش کاری بزعم حکم اسکمه سزی و جبهه داری و شمشیر بازی در زحضا آنچه اول اول
 باریک و میان سبط بود و از نباتات امرد در تش و بقم و بادام تخ و انار و تش
 و سیر و پانز و ترب و با دجان و آنچه تر باشد در زحضا کراک و خونک و خراشید و زبور
 و مرغان شکاری چون باز و پتین و غره و در مغدن مس و فولاد و سکنرف و از جوار
 مقفطیس و زرمواضع محل بسیار است و لیکن کاه و دست کاه و زرمواضع محلی دانسته
 و جب و تارک و ناری و بول و اسیر در زحضا اعلم ثالث بزعم حکم سابع و از نطق و قره ناز

دولتان

دولتان و کرمان و فارس و عراق و بصره و شام و بعضی از بلاد روم در زحضا بزعم حکم
 صفا و بر عسم از زبان این علم بفسم در زحضا از زایام آنچه روز سه شنبه و اول
 شنبه و از اسنان آنچه سن شنباد در زحضا آنچه در باب جمعه مذکور شد
در زحضا اسکن دارد و غضب و در در زحضا وجه ذره شرف عدد و در در زحضا صد و حرف
 و شرف کوبک دارد در زحضا عقوب و در در زحضا شرف عدد ۱۰ و در سیزدهم
 شسته دارد بعد داخل است و توانی و شامی و طبع وی کم و در است
 و در طبع این نقل من حیث التعديل برودت در طوبت غالب است در زحضا
 اشخاص دالت بر سخن کشیده قاتل حسن الوجه خندان روی سفید و سرخ سیاه
 چشم بسته ابودی خوش اندام شیرین کلام خوش خلق با صحبت که در سر راه
 وی نشانی باشد و از طبقات مردم دلیل است زبان و برده کیان و خواهم
 معظله موقر با تهور یا کیره چقا که کم الا حنلق و از صورتش حال بر نیزه و لو ادا از
در زحضا بر درخت انور و آنچه در سب و سر و و جوز ما در در زحضا چرب و شیرین و از
 بویها بوی خوش چون عین و مشک و لادن و از زبور ما سبده روی و طاقه و زحضا
 فروزه و از زحضا هر دو در زحضا در زحضا سیم و قلعی در زحضا رمان خراش و آنچه
 و ماهی بزرگ و زحضا در زحضا فاخته و بس و از زحضا کرب و از در زحضا انور در طب و از زحضا
 ابریشینه و پشمینه و از مواضع استان اندون بیوت و از زحضا جوی خوش

عینه داهر

مروج در خند خون طبعی و از تسه شمه و ذائقه و از خف بگشتان دست و از
 قوی شهراتی و دانه ذائقه در خل و ضبط و جمع اموال و سعادت با کعبه و
 سهولت و امانت و دیانت و از اوصاف علم و خلق و راست قوی و شیرین نخی و وقتاً
 در دباری و حسرت بانی و الفت و از آخر زوجه و اول شب سه شنبه و از
استان اول سن شب و از عطف آنچه در باب فرج گفته شد و در مری رتبه
 و شرفی و از نور در چهاردهم سخن دارد و عطر و در م نراج و در ساعت
 و حرف زشت در سیم شرف عد و در ت شرف کوب و در ن صاحب شلته
 سعد منقلب است و مانی و مونس و بی و طبع وی سرد است و مغولی و از طبقات
مردم دلیل است بر پنهان و مکاران و در کولان و بکوران و ملکان و خواصان
 در راه دران و ثمالان و از صورت پنهان رخصتی سفید و در دو ضعیف ترکیب کشیده
 قامت متون المراج پوسته ابرو و بزرگ چشم نکل روی تیز سخن که ده دندان زود
 رخ که از خنده بگریه و از گریه بخنده و در سر حرکت بی صبر و کتب که از نگاه تو
 داشت و از تعمیر شوری و شیرینی اندک و از خند طبع و از صبر عقم در آریه
 و دانه پس و از تسه با صبر و دانه و از قوی طبعیه و از عطف چشم راست دران
 و خلق و دماغ و پستان و شش و عروق ماسریق و از اثر فالج و لغوه و اختلال
 اعضاء و از تسه طغولیت و از سر سرعت و حرکت و پصری و جهل و از اثر رتبه دارد

انفرادان

و همزادگان و دایه و از تسه یک نفسی و از تسه و کثرت خلوت و کذب و خرابی و
 قوت معاشرت و از تسه ایام و زرم پست بود چون کرم و کوسسار و از تسه
 بود و در آید و لغت سه و از تسه زاج سفید و از تسه چینه و با در نیک و از در شان
 انار و انور و از چهار پیمان شتر و گاو و کوسفند هر چه با مردم پس گیرد و از تسه
 بطور و کثرت و کجالت و از من زل جاده و مهر جوی آب و از تسه چشم اول و بعد
 سابع و از تسه از ابستان و مونسان و تهنه مار و بعضی از بلاد اذربایجان و شام
 و موصل و خیلان و مازندران و از تسه اول روزه شنبه و تسه در عطف
 آنچه در باب سافس مذکور شد و از مواضع رودنا و جوی تا و درختان و از تسه
 باریک مطلق و در تسه سکر دارد و در تسه چشم و در تسه چشم
 کوب و وجه در تسه چشم و در تسه چشم و در تسه چشم و در تسه چشم
 خاک و جنونی و بیس و طبع وی سرد و خشک و از طبقات دلیل است بر علمی و حکما و
 مردم فیض و منفید بسیار غدر مقبوض الطبع خیل ملکوی که کفایت در زبان داشته
 باشد و نیز دلیل است بر ابله و کمالان و معینان کتب و جمع خیا طمان و نقاشان و
 اهل معارف و نیز دلیل است بر زده م خلدن بجهت قنات و زرد و شطرنج و حقه بازی
 و از صنایع بر کتب داری و صحافی و مستباحی و حوزده فروشی و لغاتی و عطف
 و از صورت مردم دلیل است بر شخصی مطلق و کشیده قامت بسیار موی کندم کن

۹۸
۱۱۱

و ۱ و ۲ در ۴ م فراج دهنه روز جمعه و شب سه شنبه و ۳ و ۴ در سیم فراج دهنه
 روز چهارشنبه و شب یکشنبه و ۵ و ۶ در چهارم روز شنبه و شب جمعه و ۷ و ۸
 در پنجم روز شنبه و شب چهارشنبه و ۹ و ۱۰ در ششم فراج روز پنجشنبه و شب سه شنبه
 داده اند و ۱۱ و ۱۲ در هفتم فراج روز سه شنبه و شب شنبه داده اند و ۱۳ و ۱۴ در هشتم
 فراج شنبه و شب سه شنبه داده اند و چون هر یک از این افعال از محل وقوع متولد
 گشته اند و کتب معتبره ای یا فعل در فراج و حالت متغیر شوند لهذا این را در فراج بگو
 ی که ذاتی و یکی عارضی و حسب الموضع اثر آن پذیر گردد و احتمال جاری و عارضی بود در
 فراج و یکی چون فراج که کتب معتبره در صورت و کونیت لابد تغییرش بود چنانکه در
 سادس واقع شود سایل را خبر دهنه از حصول مقصد مدلول این مرکز سادس را
 روز پنجشنبه و آخر شب سه شنبه لهذا دلالت کند بر بعد مدت مونت ششم آنچه در جود
 و عروج است باشد و احتمال در فراج و یکی منظور است احتمال ذاتی پنجشنبه و عارضی جمعه
 در صورت مصدق گردد چه فراج شتر می تغیر و مشترک فراج زهره باشد در زهره و
 شتر می در اعمال و جهام کجایی فرید علت هم اند چون در اول واقع شود بر خلاف
 مذکور بود که دلالت کند بر مدت ذاتی و کونیت عارضی در این هم در احتمال جاری و
 عارضی است سایل را خبر دهنه از نفع و ضرر مونت این طالع بروز پنجشنبه و شب شنبه یا
 روز شنبه و شب چهارشنبه در سایل و محموله کلمات این طالع عارضی است در فراج

یومی و جهام اما مراتب نقاط سبعة بعضی نقطه ناز را بر روز یکشنبه مونت شنبه اند
 و هواد و شنبه و آب شنبه و خاک چهارشنبه چهارشنبه ناز اول در مرکز خور روز یکشنبه
 و ناز دوم در خور خود شنبه و ناز سیم سه شنبه و ناز چهارم در مرکز
 خود بدین نوع اند اما بعضی ناز اول را در اول شنبه دانسته اند و همچنین ناز اول
 یکشنبه و آب اول سه شنبه و خاک اول سه شنبه اما فراج عطف در سیکل یکجه معتبر است
 چنانکه ۱ در مرکز طالع در فراج عطف واقع اند و ۲ در عرش و
 ۳ در ثانی و ۴ در هادی عرش و ۵ در ثانی و ۶ در ثانی عرش و ۷ در رابع و ۸ در سیکل
 ناز این افعال در مرکز یکدیگر واقع شوند محظوظ باشند بحک و تشرک عدد عطف و لهذا
 این را طاب و مطلوب دانند چون عدد عطف افعال از هشت تا دوازده است
 که عدد فراج است طالع ناسیه آنچه باز مانده عدد موافق است فراج بود چنانکه ۱ عدد ش
 نه است چون هشت طالع ناسیه که عدد فراج است یکی مانند پس هم فراج باشد و از عدد
 ۱ که ده است بعد از طالع هشت عدد مانده هم فراج باقی افعال بر این نوع اند
 بر نوزده بعضی است افعالی که از ضرب هشت حاصل گردد هم فراج دانند پس در حصول
 و لا حصول مقاصد نظر نمایند در شکل طالع و هم فراج او در ریل موجود است یا معدوم و
 مراد از دخول است یا خروج اگر شکل هم فراج یا شریک در ریل موجود باشد در داخل بود
 مراد از دخول بود و در مرکز موافق الطبع و یا در او تا دیبا میل باشد یا مرکز ظاهر است

را کمال جهاد و حصول مقصد علی مرتبت حسب المرام و محسن الکره از ذریع بود
 و شکل اسم فزاع باشد یا شکل شریک بصفت مذکوره موصوف بود حکم در
 حصول جنات و برآمدن حاجات غایبه مخفی و اگر شکل اسم فزاع یا غیر
 موجود بود و فزاع بود و برادر در دخول بود این شکل را در این خانه ردیت و نا
 و ناسبوت پس نظر غایبه در خانه شکل اسم فزاع شکل که واقع است عدد
 او را با عدد شکل اسم فزاع جمع نمایند اگر قابل طرح باشد شش طرح غایبه الله
 در خانه دائم باید طرح کردن هر خانه که اشتهای آن شکل شمی به را بشکلی که در خانه
 مراد واقع است ضرب نمایند و حکم مطلق از آن استنباط نمایند و اکثر عمای این
 فن احکام را بحسب میزان العمل استنباط کرده اند و این قول خالی از صدق نیست
 اما میزان شکل اول ۳ است و پنجم ۹ است و نهم ۱۵ است و سیزدهم ۹ است
 جمله موزین فردیات بود و میزان ۵ م ۳ است و ششم ۱۲ و دهم ۸ و چهاردهم
 ۱۰ و این موزین زوجیات است و میزان سیم ۵ است و هشتم ۳ و یازدهم ۳ و بیستم
 ۱۱ و این میزان اسم فردیات است و میزان چهارم ۶ است و هشتم ۴ و دوازدهم
 ۸ و ششم ۶ و این میزان زوجیات است پس بنا علیه هر یک از این موزین
 چهارگانه مطابق موزین شزدهگانه باشد چنانکه مراد از او است که بالذات متفرق
 واقع اند موزین ایشان هم مفوده است و جمع موزین بیست و نهم و نهم و نهم است

موزان

و میزان هواد تراب که بالذات مزده اند موزین ایشان نیز مزده است میزان
 این بیست و چهارم است چون عدد نار و آب مفوده است و هواد تراب کوه
 میزان ایشان اسم مطابق عدد عنصر واقع است اما میزان نار من حیث است
 فرد العوذ است که چون نار را با فزاع ۵ گانه اش جمع سازند ۱۰ شود و این نیز
 حقیقت مطلق خوانند و دلالت کند بر خروج دعوی و لطافت و سرعت و
 تحریک و کرم و عدم ثبات در ترکیب دلالت کند بر بقا و ثبات امور و کرم
 ناریت و عوارث است پس بود و بعد از آن میزان با زوج العوذ است من حیث المانع
 و عدد برین وجه ۳۱ و این میزان را خفیف بالذات نه نموده اند دلالت کند
 بر تردد و انقلاب و حرکت و خفت با عدال و آنچه با عدال است پس بود اما
 میزان آب فرد الزوج است بحسب فزاع و عدد بر این وجه ۳۲ و این میزان را
 نقل بالذات فرم نموده اند دلالت کند بر دخول و ثبوت با عدال آنچه با عدال
 یافت است پس بود اما میزان خاک زوج الزوج است ۲۲ بدین وجه و این
 میزان را ثقل مطلق خوانند دلالت کند بر ثبوت مطلق و کثرت بقا و ترکیب
 و جسم غرضی و این مقصد را در مباحث میزان العمل در محل خود بیان خواهیم
 کرد ان شاء الله تعالی اما میزان العمل بحسب این سکن و قانون ضبط در این
 عمل چنان است که نظر غایبه در خانه مخلوب الیه ضمیر که چه شکل واقع است و هم

و یکی در شب و یکی در زکورت و یکی در انانیت و همچنین در مرکز ریت تفاوت
 فاحش منظور است یعنی اوتا در احوال بعد از کفنه اند و در این سورت تفاوت نهند
 چنان که عاشر بعد اوتا است و بعد طالع و بعد رابع و بعد شایع و همچنین در
 ایالات تفاوت نهند چنان که یازدهم بعد است بعد فاس بعد ثانی بعد ثامن
 و در ایالات نیز تفاوت نهند نزد بعضی ششم را ضعف دانسته اند نسبت به اول
 و سیم و نهم و بعضی این مرکزین را مساوی دانهند و نزد بعضی اول و پنجم و نهم و دهم
 و یازدهم را از سورت اش عشریه بعد دانند و دهم و یازدهم را بعد اول و پنجم نسبت
 به نهم بعد و دهم و پنجم متوسط دهم اوقی چهارم اوسط و سیم اضعف و زایدات را
 مجموع را قوی دانند اگر چه در حکم ضعیفند **اما** شاد مجبور مرکز است سینه چنان
 سیزدهم شاد مرکز ریت است لهذا اورا نفس شماره و در چهار و صد و کذب
 شاد پنجم است و در بشارت بد نهم و همچنین چهاردهم مقصد اللشیا است و سوللا
 اجناس است مقاصد کل را از او جویند و با نهم قاضی و حاکم حقیقی است و فرج است
 و حکم جمع نقاط و اشغال و سورت از او گویند و شاد نهم است و قربت العقب است
 و نهایت امور از او استنباط نمایند درین مرکز از بعد زاید است تفاوت نهند چنان
 چهاردهم و یازدهم بعد نهم با نهم را ستم دارند در سورت بر چهاردهم
 و سیزدهم را بر شاد نهم **اما** حرکت محمود آن است که اشغال در مرکز محمود واقع

در مرکز

و حرکتش با هم محمود بود چنان که شغل یازدهم با دهم در پنجم خود واقع شود یا مثل آن
 حرکت کند چنانکه شغل در سکن خود یا چهارم یا سیم یا دهم خود واقع شود و سورت
اما صاحب رابع خود آن است که اشغال اجناس در اجناس واقع شود یا نبات در
 نبات یا متولدات در متولدات و زایدات در زایدات **اما** لیجان را در اجناس
 صاحب رابع خود دانند و در نبات و ساین در متولدات و کنس در زایدات
اما هر یک از اشغال در مرکز موافق نطیع یا مصدق الطبع قوی باشند چنانکه
 لیجان در اول و حجره در دوم و اول و ساین در سیم و چهارم و کنس در چهارم و سیم
 و چون اشغال مرکز غیر بیط درین سورت واقع شوند حکم بر علیه قوت کنند چنانکه
 قبض الدافل در سکن اربع صاحب رابع شاد است در عاشر قوی است من حیث
 البیت و العفر و در یازدهم و در سیم متوسط و در یازدهم اورا مقدم دارند در
 حد فاک مصدق است و هو اسلم و در خانه مطلوب خود است یعنی هو افانک فرج و
 سائر اشغال در رابع خود بدین معنی اند **اما** صاحب حوف هم در صد باشد و جمعی
 در شغل را در مرکز غلظه قد نهند بمقتضای سورت و اشغال خنک در اول چهارم
 و دهم و سیم و سیم و در دهم و چهارم شاد نهم چنانکه قد مرکز را مرکز فاک باشد
 علی الترتیب و قد نبات مرکز را چنانکه قد جسم نهم و سورت علی هذا و قد متولدات
 مرکز هو او قد زایدات مرکز است پس فی الحقیقه گاهی که شغل اول در رابع

یاتی در ششم باشد در ثانی عشر یا رابع در س دس عشر واقع شوند در حد فقه
 باشند و این را از قوی اشکال شده اند **اما** صد نقاط را اعتبار تمام است بخانه
 آتش اول و دوم قدشان اول است و سیم و چهارم پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
 و دهم **اول** و دوم در ۲ و سیم و چهارم در ۶ و پنجم و ششم در ۱۰ و هفتم و هشتم در ۱۴
 و نهم **اول** و دوم ۳ و سیم و چهارم در ۶ و پنجم و ششم در ۱۱ و هفتم و هشتم در ۱۵
 و نهم **اول** و دوم ۴ و سیم و چهارم ۸ و پنجم و ششم در ۱۲ و هفتم و هشتم در ۱۶
 پس بناً علیک مراتب اول و دوم از حد فقه اربعه در اجزای صاحب حد باشند
 و سیم و چهارم در سناست و پنجم و ششم در متولدات و هفتم و هشتم در زایدات
 و این حدیث در سکن سوت و ابعث و مثلثه ابعث منظور است و باز هر یک از
 مراتب در مثل مرتبه صاحب حد باشند چنان که مراتب یک در اول و دوم
 و سیم و چهارم در سبب ریاضت این لفظ و طاق مرجی است تا مرکز شامن و
 این هم قوتی است از قوی اشکال **و باز** اشکال فزودیه در مرکز فزودیه و اشکال
 مفزوده در مرکز مفزوده چون واقع شوند قوی باشند در حکم و این هم بر چند نوع است
 فزودیه در مرکز فزودیه و قوت اشکال میزان است در چیز هوا و آت و مفزوده در
 مرکز مفزوده اشکال خسیس میزان است که در مرکز آب و نار و بعضی گویند فزودیه
 در مرکز فزودیه آن است که رباعی در چهارم واقع شود و سداسی در ششم و ثانی

المرکز

در هشتم و مفزوده در مرکز مفزوده و قوت خاصی است در خمس و سباجی در ربع یا نه
 حرکت شان مثل مرتبه فزودیه بود چون رباعی در چهارم خانه خود خاصی در فقه
 خود سداسی و سباجی و ثانی بدین وجه باشند یا در عددی ضرب مرتبه خاص
 متابعت نمایند در زوجیت فردیت یا در موازین الصرحان که من بعد شرح
 خواهیم نمود **باب پنجم** بدان که اشکال موافق در خانه ضمیر آن هم قوتی است
 چنان که اگر مراد از لفظ و طاب و معاشرت باشد در پنجم بود در باریزیم
 مکرر شده باشد یا مراد از طاعات و عبادات و طلب علوم دینی و انظار
 مشر و عه شریفه بوده باشد در اول **و در نهم** و سیم تکرار نموده باشد لکن آن
 مقصد از قوه بفعل آید چه مث به مقصد است و در حرکت نقاط هم صور منظور و موقوف
 چنان که اگر مراد از مدلول ایبه فاس باشد و فقط آتش به پنجم اشیا باشد
 و شکل عثفا ایبه بود لکن دال بود بر حصول مطاب کلیه شکل عثفی
 صاحب بیت است و فقط شکل عثفی به عالم است و این فقط در این چیز صاحب
 د عالم حقیقی باشد من حیث المرکز و سکن و در سبب بر نقاط جمهور حالت این
 فنق منظور است **اما** چون شکل عثفی را با شکل خانه ضرب نمایند شکل مرز
 حادث گردد آن هم قوتی باشد از قوی چنان که مراد صدی عشر بود و
در رابع بود یکی از نقاط مذکوره بدان معنی گردد **باب ششم** احداث آرزو

که در حقیقت عاشر است و اگر نقاط فستاح یا نفعاً دیاینه شکل که حاصل کرد
 و حقیقتاً مقصد بوده باشد آن را هم قوی دانند در حکم **اما** اشکال که در
 اوتامه واقع شوند بحسب و تداوم و عارضی آن نیز قوی باشد از قوی رتبه چنانچه
 شکل مقصد در اول و چهارم و هشتم خود هم باشد شود یا در و نه خود بوده باشد
 حجت است بر این قویان را از قوی اوتامه دانند **اما** این حالت که مذکور شد تناسب
 و تعلق به طبعی منظور است **اما** اشکال را هم در حالت تیسر ضعیفی و قوی در وقت و تاقوم
 عارض میگردد که موجب مطالب را در همان صورت دال باشد بر عدم مقاصد دینا
 همان چنان که اگر نقطه ناز در خرابی است یا بدولت کند بر نزول و دخول و بیبوط
 و ریف اجبار و تخفیف امراض و ترک بجز و دفع لطافت و فرود شدن در سرعت و سرکشی و
 تبدیل رحمت به بطی و نزول مراتب علویه و ضعف عالی در تسلط اسفل و اینچنین
 مذکورات باشد از قوه بفعل آید پس اگر بیل را در صورت مذکور مراد از رفعت
 و شوکت و ترقی و سرعت بجز و بجز بود لول به مذکور موقوف گردد اگر عکس آن
 مطلوب منظور بود دلالت کند بر حصول مقاصد مطلق هر چه باشد مقاصد سبیل است **ششم**
 در بیان ضعف و قوت نقاط رتبه چون نقطه در مرکزی از مرکز رتبه باشد
 است یا بد اول نظر نمایند در مقوی آن نقطه اگر بالذات قوی است نقطه مثنی به قوت
 باید و قوی گردد اگر چه در حقیقتی لاف بود اگر مقوی ضعیف باشد اگر چه منتهی بجز خود بود

دلالت

دلالت بر ضعف کند چنان که اگر نقطه ناز در چهارم یا پنجم است یا بد اول نقطه بود
 محظوظ و مصون باشد و الله ضعیف و مستضعف است چنانچه احوال معطل شود تا ر
 محظوظ و مصون مانند پس در صورت که بوده باشد ملاحظه نقطه مقوی و معین باید
 نمود در ضعف و قوت نقطه و این احکام صاحب شجره است پس اگر نقطه در خانه
 خود است یا بد اگر چه کج طبع قوی باشد چون مقوی در پست خصم بود دال باشد
 بر ضعف و کسب و معارض و شکت و توشش و توشیر چون روی مرکز خود نبند مرکز
 آن نقطه یعنی مقوی دلالت کند کذب مذکور چنان که اگر نقطه ناز در اول است یا بد
 است یا بد که بود مرکز دال باشد بلکه مقاصد گردد با وجود عدم ناز در مرکز
 ثابت تا مقاصد از قوه بفعل آید ملاحظه در خط و نیز این نقطه متحرک در مرکز
 خود نباشد اگر این صورت مجموع بظهور آید است دال بود بر حصول رفعت و وصول
 مطلب خیر و بد ضرر و عقب چون این **رمل** **رمل** **رمل** **رمل** و اگر بر عکس این بود
 دلالت کند بر عدم مقصد اینها حکم بر غلبه اعدای و خصمان و عسرت جهام اگر در
 محل اثری این نقطه خضر ارضی بود مقصد دیر باید چه فعلی را ببطی و عدم حرجت
 و تعطیل و تعویق است و اگر نقطه در مرکز خود است یا بد مطلوب کلی و جزوی و بی لوج
 بی آنکه نقطه شخصی یا معارضی بود در حصول مقاصد و مطالب شمه نباشد این
 نقطه راستولی گویند همچون پیش که از سبیل و اول است یا بد و شکل مثنی آید حجت

که حاجت است عاشرت و اگر نقاط مستجاب یا نفعاً در اینده شفا که حاصل گردد
 صاحب خانه مقصد بوده باشد آن را هم قوی دانسته در حکم **اما** اشکال که در
 اوتامه واقع شوند بحسب و تدابیر و عارضی آن نیز قوی باشد از قوی رتبه خنجر
 مثل مقصد در اول و چهارم و هفتم خود هم باشد بود، در و نه خود بوده باشد
 حبس است این قوتین را از قوی اوتامه دانسته **اما** این حالت که مذکور شد تناسب
 واقع به طبعی منظور است **اما** اشکال را هم در حالت تیسر ضعیفی و قوی در وقت و تا قوت
 عارض میگرد که موجب مطالب را در همان صورت اول باشد بر عدم مقاصد و تا
 چهارم چنان که اگر نقطه ناز در خرابی است یا به دلالت کند بر نزول و دخول و هم بوط
 و مرض اجبار و تخفیف امراض و ترک بجز و دفع لطافت و فرود نشستن در سرعت و سرکشی و
 تبدیل رعیت به بطلی و نزول مراتب علویه و ضعف اعلی در تسلط اسفل و آنچه در
 مذکور است باشد از قوت بفعول آید پس اگر بیل را در صورت مذکور هر دو در رفعت
 و شوکت و ترقی در سرعت بجز و بجز بود در اول ایبه مذکور موقوف گردد اگر عکس این
 مطلوب منظور بود دلالت کند بر حصول مقاصد مطلق هر چه باشد به مقاصد قابل است **نات**
ششم در بیان ضعف و قوت نقاط رتبه چون نقطه در مرکزی از مرکز رتبه باشد
 است یا به اول نظر نمایند در معنای آن نقطه اگر بالذات قوی است نقطه مثنی به قوت
 باید و قوی گردد اگر در خنجر حقی لقب بود اگر معنوی ضعیف باشد اگر چه منتهی بجز خود بود

دلالت

دلالت بر ضعف کند چنان که اگر نقطه ناز در چهارم همیشه است یا به اگر نقطه هوا بود
 محظوظ و مصون باشد و الله ضعیف است و نقطه هوا، فان معتدل شود ناز



در سه بر عدم مقصد این اسم بر چه ترقی و صمان و عسرت هم ام کرد
 محل اثری این نقطه عنصر ارضی بود مقصد دیر باید چه فعل تراب بطی و عدم حرمت
 و تعطل و تعویق است و اگر نقطه در مرکز خود است یا به و مطلوب کلی و جزوی و بی بوج
 بی آنکه نقطه شخصی یا معارضی بود در حصول مقاصد و مطالب شبهه نباشد و این
 نقطه راستونی گویند همچون است که از بلع و اول است یا به و مثل مثنی ایبه است

خارج بود اگر نقطه هوا در ثالث راجع شده با اول منتهی شود بهترین حرکات است
 چه درین صورت هوا در رابع معدوم است و در سیم و دوم موجود اگر نقطه در خانه
 منتهی شود مطلوب خودی با او بود و کلی در خانه خود یافت نشود باید که آن نقطه مطلق
 خودی بخود نداشته باشد و اگر مطلوب خودی نقطه متحرکه در خانه مطلوب کلی خود
 یافت شود در غایت خویشیت و لهذا ادوات کند بر سرعت حصول مطلب و مقاصد غایب
 مراتب چنان که نار در اول آید و منتهی به **بش** باشد باید که آب در سیم موجود بود و عدم
 نار در او با وجود هوا با او عدم خاک او هر صورت که متش به این باشد بسته دال بود
 بر حصول مرادات مقاصد بر وجه آتم و اگر خاک در سیم موجود باشد اگر چه مراد بر آید
 بعد از مدت طویل و اگر نقطه نار در چیز خود انتها یا به در شکل منتهی به آب در
 موجود بود چون **+** بسته این نقطه از پنجم آید و مطلوب کلی با عدم مطلوب
 خودی این صورت میباشد که هوا در رابع نباشد و در سیم و سیم باشد چنان که **+**
 در س و کس بود و آب در رابع نباشد با وجود خاک در رابع تا فی الجمله مقصدی
 بر آید و اگر هوا در ثانی و ثالث نباشد و در رابع باشد مراد منتهی و از کینه و ستان
 و بنشینان متحرک باید بود و اگر هوا در رابع نباشد فی الجمله نفعی مقصود است چه هوا
 در ثانی و ثالث من حیث العتق ظاهر میگردد و اگر این نقطه از سیم مستقیم به **بش** انتها
 یا بددلت کند بر کثرت غم و محزن و ضعف و مانع و اندیشیدن بجهت حواقت امور

با علم مقام

بجبهه مقام و ادوات و ملول لیه رابع یا بسبب عنقرت و مشقت سفار و منیت
 خواب ثانی مخوفه با واسطه اختداف ادیان و مذاهب و مشاها و اگر در این صورت
 خاک از مرکز عقل کل بدو منتهی شود این حالات مذکور است بیشتر از تو به فعل
 آید و اگر نقطه خاک باین خانه انتها یا به آنچه مذکور و سطر شد بجهت غنی و حجت
 و فرزند و اخبار بود و از این واسطه مخوفن و مخوم بود و زن حاکم را پیچ بود
 در سیم انتها یا به از نقل و حرکت و اخوان و بنشینان و اقوام و عشیرت که اگر در
 فی الجمله نقطه خاک در این جز ددلت کند و کلدل و کدورت و خون که با صاحب
 خانه ضرب کنی در هیچ صورت خاک معدوم نشود نار معدوم شود پس بد جهت
 ملول لیه نار مخوف و معدوم گردد و ملول خاک بدرجه حصول رسد و در
 ر نقاط و جمیع بوستان طریق جاری و مرعی است **منتهی شدن نقطه باز در**
 اگر نقطه نار در ثانی انتها یا به که خانه مطلوب خودی است در زردت او است
 دلالت بالذات بر تحویل و کتیب و دخول و حصول و نزول و فروتنی و متصرف
 شدن در اموال و اسباب **اما** مالی که در دست دارد در دست برود من حیث اللزوم
 و آنچه طلب دارد در دست از من حیث اللزوم و اگر شکل منتهی به **بش** دلالت
 کند بر خروج مال در ماضی و حصول مال در استقبال چه از تجسه **بش** اعدا شد کرد
 که مال لیسان و مستقبل است و اگر منتهی به **بش** دلالت کند بر خروج مال

مطلقا و نفی در پایه ندارد و هر از ضرب \equiv اعدادش کرده و وقوع نقل و حرکت و
 موافقت و مصادقت خوشن و اقوام و اخوان کرده و اگر منتهی به \equiv باشد دلالت
 کند بر حرکت اجزای است بر پایه فرزند و معشوق در فاق و غایبان و ناراستی از دواج
 و شرکاء و خصمان **اما** مالی در حقیقت در در از منسوب ایله سابع و اگر منتهی \equiv باشد
 دلالت کند در تلف شئی موجوده فی که در دست در دست و حصول شئی یا مالی بعید
 از منسوب ایله سابع چه وجود بود یا معدوم می شود و آب که مال است ظاهر میگردد در
 سابع همان نقطه بطور میرسد اگر منتهی به \equiv باشد دال بود بر تفرقه مال و
 مثال بر سبیل **شکرت** یا **قرض** یا اتفاقا فی عارضی نگردد و بواسطه وجود خاک که معدوم
 میگردد و اگر منتهی به \equiv باشد دلالت کند بر تفرقه مال و از اتفاقا فی فانی نخواهد
 بود چو وجود با معدوم می شود و وجود نار و خاک معدوم میگردد و در هر صورت که
 بوده باشد از این نقاط شکل منتهی به \equiv و تجا و زباید نمود و لفظ باید که در در مرکز
 که در آن نقاط حکم اند و مراتب ایشان و از آن حر باید داد تا حکم بصواب
 قریب گردد چنان که در صورت مذکور چون منتهی به \equiv و نتیجه \equiv چون نقطه نار
 منتهی به \equiv حکم مرکز منتهی است و آبش حکم باشد از پنجم و سیم سخن باید گفت چنان
 سیم است و آب در این مرکزین منظور و ملحوظ است و چون نتیجه \equiv است از هر
 نقطه حکم و ضمیر مقرر و معین داشته اند و این مراتب مذکور در هر مرکز که طبع

در آن م...

در آن مرکز سخن باید گفت و آن را مستولی و اقوی دانسته در همه اوقات و این چنین است
 که نار \equiv در منتهی و آبش در شات یا نارش در شات و آبش در رابع است و سابع طبع
 در هر صورت که نقطه را یا بند طبع یا فیه خواهد بود **منتهی شات** نقطه نار در شات
 چون نقطه در جز شات آنها یا بدان نقطه ص عدی است که با بط شده و منصف است
 با طبع و قوی است بالفعل و لهذا دلالت کند در نزول ضعف قوی روحانیه و تلفات
 حرارت در رخ بخر و بخر و کجاست و ضعف حرارت بخیزی **اما** بالفعل دلالت
 کند بر هم رسیدن آنچه در زفاف و تقابل مجایب و اقراض قضایین و تبدیل حرارت
 و برودت یا عکس و اختلاف هوا و اگر نقطه هوا با بود یا منتهی کرد و امور
 زود تر زودت بالفعل آید و از درستان در پنجم منصف امداد اعانت یا بد از خوشن
 ارتفاع کرد و لغز و نقل و حرکت آورد اگر خاک معدوم بود و اگر منتهی به \equiv بود نتیجه
 \equiv اعدادش کرده و دلالت کند بر ارتفاع از ای سبب و حکام و از اقوام و عتدای رعایت
 و نفع رسد در از ملک پر در وضعی و حقار متمتع گردد اما از منسوب ایله سیم فانی
 از که در دست نبود که نار چهارم است در جز نار فانی و این صورت را حقیقت با لغز
 گویند و چون خود آبش منقوع منقوع و می شود از وجود سیم در آب رابع در رابع آب
 شات دلالت میکند بر مخالفت و ضدیت منسوب ایله شات در رابع چه \equiv در سلسله
 و نقل و از در هم است در سلسله است و اگر منتهی به \equiv در غایت خوبی باشد هر نقطه

که در دروغ غریب بر آید و لهذا دلالت کند بر سرعت حصول مطالب و مقاصد اعراض است
خصوصاً بر نقل و حرکت و سفر اگر منتهی به ب بود دلالت کند بر توطئه امور و تقوی
در جهام و تطهیر در آن با وضوح عزایم و افراق میان اقوام و غش بر بخت مراد
و املات و وقوع چه زرد بود فرزند ناریست شش یعنی ناری ب ع و ب که هست مثنوی
زوج ناز چهارم اعدا شد می شود که زوج ناری است و امید بیس مبدل گردد و اگر
منتهی به ب بود فی جمله مقصدی محقق نمیکردد و لهذا دلالت بر بطی و سرعت و عدا
میکنند **اما** در دافلات این و اولی است و اگر مرد از مال و منصب بود حسب المرام
بر آید بوی مطهر آن که فرزند خاک طالب و مطلوب باشد و فرزند ناریش منطقی تکدیگر
لهذا زوج ناز پنجم صورت می بندد دلالت میکند بر الفت و محبت میان اقوام و
انخوان و اقربان و ملوبسایه ثالث و اگر ب درم اگر زوج باشد یا حرکت زوج
کرده باشد اول و این خواهد بود در حصول مطالب و مقاصد و اگر منتهی به **طریق**
! بود دلالت کند بر دخول بعد از سرعت و حرکت و کدورت بجهت مال و میراث
و ظهور عداوت و خدایت بجهت منصب و ملوبات عاشق چنانچه در هم و ناری ششم
مستفود میگردد و هم نفعان و خسران باشد چه زوج ناری ششم اعدا شد می شود و اگر
منتهی به ب بود فی جمله مقصدی محقق است که از نتیجه ا اعدا شد کرد و درین
دیره و حسب دایره ب که طلب و مطلوب هم اند و فرزند ناری لم و لهذا دلالت

کند از این

کند بر وقوع نقل و حرکت و بیجا بنجام آن و امید ولد شدن و انتفاع یافتن از
مرد دلالت سابع و بیج صورت در دافلات نرذابین کینه تهر از این نیست
منتهی شدن ناز در چهارم اگر ناز در جز چهارم انتها یابد که محل خفا و خانی
اوست و دلالت کند بر تقدیم نوزاد و خدنی صنایع و مخفی ماندن امرار
و ضعف روحانیات و در بعضی زاید بود و اگر نقطه باد با او بود آنچه مذکور شد
از قوت بفعول نیاید لهذا دلالت کند بر سرعت حرکت و خروج از مقام و منزل
و بیجا در انجام جهام و اگر منتهی به ب دلالت کند بر کاتف و انضا و تمام بجهت مال
و ملوبسایه هم و بیسم چه از نتیجه ا اعدا شد می شود که آب هم و ناری ششم است
و خودش ز ناز اول و آب اول تا عاقبت در هستی و الفت کشند چرا که مراد
حاکم مرکز خاک است و صاحب مرکز اگر منتهی به ب بود دلالت کند بر خروج از مقام
و منزل و خروج مالی از تصرف و خدایت بجهت ملوبسایه رابع و سابع و خروج
غایبان و مفارقت میان زرواح که بین انارین کاتف بالعرض است و ب
می شود که صاحب سابع است و اگر منتهی به ب باشد دلالت کند بر دفع دو نفس و
بسیاری تفکر و تخر و فر و ماندن در نفس خود و تعطیل امور چه از نتیجه ا اعدا شد
بین انارین کاتف دو کاتف و تا بین تمام است و اگر منتهی به ب بود دلالت
کند بر خروج و نقل و حرکت از مقام و منزل حسب المرام و فارغ شدن از غموم و بگویم

و بجهت توله **ب** اما از کدورت در بخشی خالی نخواهد بود بواسطه منسوب الیه در
 چهارم بحسب فردین ناز که مفاد اند با بعضی و اگر منتهی به **ب** باشد دلالت کند
 بر کمال کدورت در بخش و ذوق ماندن در خود و تسلطه در خون و مریض را در خط و
 بود و لهذا دال بود بر مخالفت و مخالفت در توش چه بیان فردین ناز تصف و
 با بعضی و اگر منتهی به **ب** باشد دلالت کند بر خروج از مقام و وقوع سفر و نقل
 و حرکت و تفرقه در مقام و ملک و تحقیق میوند و در فاین و اسرار هویدا و ظاهر هو
 و خالی از زرا کندی و آواره کی گواهد بود و بجهت کم شده و میراث و منسوب الیه
 س دس و شامن در توش و کدورت باشد و بیان فردین ناز تصف و تمام است
 و اگر منتهی به **ب** باشد دلالت کند در غم و خون بجهت اخبار غایبان و اولاد
 و از و احوال کدورت و فراق و مخالفت و بین التابین مخالفت و تصف و تمام است
 اگر منتهی به **ب** باشد دلالت کند بر توطئه احوال منسوب الیه این این مرکز و غیر
 این مقام و منزل و وقوع سفر و نقل و حرکت بیان این در ناز هم مخالفت است
 لهذا دلالت کند بر ظهور امراض و مخط و خوف در مقام و منزل و اتفاق و
 کدورت بجهت مولودات مرکز س دس و شامن پس تحقیق پیوست که نقطه باز
 در این چیز در اگر جهام دلیل سرعت جهام و بدی سرانجام و خون و غم بود
 پس بنا بر این حالات استدلالت توان نمود در اگر جهام که ناز در چیز رابع است

باید خالی

باید خالی از صعوبت و حسرت و کدورت نخواهد بود و چون اوضاع حرکات نقطه ناز
 در اجتهات بوضع پیوست در بنات هم تصور این حالات توان نمود و من حیث است
 چنان که هر یک از این نقاط که مخطوط باشند دلیل بر نادی حصول مقاصد و مطالب
 و نایس و نایس و نایس جهام بود از منسوب الیه آن مرکز و آن نقطه و آن مرتبه و ضعف
 نقطه دلیل عدم حصول مطالب **و باز مناسب نقاط را در احکام مریضیه**
دشت چنان که اگر ضمیر و مراد از خروج وجود و حرکت و سرعت بود نقاط علین
 فاعل آن امر باشند و تصف و تصفید کیفیت دلیل الحلال و سرعت و عدم سرعت
 آن مطلب بود اگر مراد از دخول و ثبوت و طبعی و تصف و است که حفظ است
 بود نقاط سفین فاعل آن امر باشند و همچنین تصفید و تصف و کیفیت که
 مرید این نقطین کرد دلیل حصول جهام بود حسب المرام و حرکت نقاط بالحق که
 دو حالت است و هر یک از این دو حالتی بر شکل بر سر و جهت که مستقیم و یکی طبیعی و
 دیگری قسمی و حرکت طبیعی ارادی و قسمی غیر ارادی و باز هر یک از
این دو حالتی طولی بود با بعضی و همی و غیر همی و هر یک را در انتها باشد
 گاه از فتنه خود بخانه خود و این حرکت شواهد بود الا از طول بعضی یا عکس یا فتنه
 و گاه از فتنه خود بجز غیر یا عکس و این حرکت در طول و عرضی حادث شود
 همی و غیر همی و گاه از فتنه خود بخانه خود و غیر حرکت طبیعی و مستقیم دلیل الحلال است

و عدم سرعت و سهولت در حصول مراد باشد و قسری دلیل نامحتملی و حرمت و صعوبت
 بود و حرکت رجعی اگر چه طبعی باشد دلیل سرگردانی و پریشانی و کثرت تردد بود
 و رجعی قسری دلیل حرمت و کثرت حرکت و عدم مقصد باشد **امثال** است و نسبت
 را در احکام منظور باید داشت چنان که گاه باشد که نقاط در لکل پریشانی و ضعف بود
 و مثلاً به مقصد باشد علم نمایند بر تحقیق و نیاید انجام جهام چنان که اگر مراد از ضعف
 اعدادی و قدر و کمیت اعداد و خطان بود و نقاط متحرکه مثلاً به این حالات باشد
 بسته این مقصد تحقیق شوند و اگر برعکس این بود بسته آن مقصد در توقف باشد
 چه مثبت باشد چه مراد نیست در جمهور حالات و سایر اوقات و منتهیات این صورت
 منظور است در احکام و ضمیر اما در بیان استنباط ضمیر از علم صاحب شجره بدان که برای
 رتبه را حاصل کن باشد چنان که چهار بار میزانی حکم اند بر چهار مرکز نارینه است
 چنان که باز **شش** اول و **شش** بر پنجم و **شش** در نهم و **شش** سیزدهم و چهار نقطه هوایی
 به چهار مرکز هوایی دادند **شش** در دوم **شش** به ششم و **شش** دهم و **شش** چهاردهم
 و چهار شکل نقطه آبی در چهار مرکز آبی چنان که آب **شش** در سیم و آب **شش** در
 هفتم و آب **شش** در یازدهم و آب **شش** در پانزدهم و خاک **شش** در چهارم و
 خاک **شش** در هشتم و **شش** در دوازدهم و **شش** در شانزدهم و **شش** در بیست و یکم و این منزل
 حکم اند در مرکز نامنه بجز توافقی مرتبه چنان که هر مرتبه از حدی مراد بود که واحد ششم

حکم اول

حکم اول اندوخته زرشانی زرشانی و شامش از شامش در رابع در رابع و قس علی هذا نقطه
 صاحب مرکز اسم منظوم و ملاحظه است در شکل منقح مننه چنان که گاهی که **شش** در مرکز نقطه
 کل باشد و زرشانی منقح شود در خانه دوم **شش** گوئیم ضمیر از نفس مال است و منسوب الیه
 خاص در هر صورت که آن نقطه طبع یا به بلاد شبهه حل منسوب الیه آن خانه باید نمود
 چنان که اگر در اول موجود بود سیل بوی اول کند و اگر در پنجم اتوی باشد و پنجم چنان
 در بر نقاط و سهولت این صورت منظور است و استنباط ضمیر از این طریق نسبت دیگر
 طرق احمق است در ضمیر مطلق باز چون نقطه گمانه انتها یا به دوم آن نقطه را طلب باید نمود
 در ضمیر در هر خانه که باشد ضمیر از منوبات است آن خانه بود و اگر موجود باشد
 از مرکز آن طلب باید نمود اگر نقطه به حال غیر میزانی انتها یا به آن نقطه را حرکت
 باید داد من جهت امر است به هر خانه که انتها یا به آن منتهی را با منتهی به اول هر
 گسند و از نتیجه و تکرارش در مرکز ضمیر استنباط نمایند و بر جسم جمعی شکل منتهی به را
 حل و عقد باید نمود و شکل که اعداد کرد در آن ضمیر استنباط نماید و بر جسم جمعی
 نماز اول و هوای ثانی و آب رابع و خاک ثامن را بر گیرند و شکل سزنده از تکرار
 آن ضمیر استخراج کنند و لکن عدیم التکرار بود در شکل آن ضمیر معلوم و مفهوم کرد
باب هفتم در معرفت استنباط عدد از لکین از روی ابدی و این بر چند پنج
 اول باید دانست که هر شکل که عدد حاضر باشد در دو چون فرد تر شود مرکز نقطه

اگر عدد نقل مفروضه بود عدد خودش مفروضه مضاعف کرد در آن مختلف بود نصفه نقل
 براد افزایند و اگر فوقانی شده باشد آنچه رفته بعینه براد افزایند خواه مفروضه
 بود و خواه مفروضه در عدد نقل این عدد را سبزی گویند و باز هر شفا تا چهارم خود همان علو
 دارد که با خود دارد چون از چهارم خود تجاوز کند آن عدد را با ضرب نماید حاصل
 ضرب عددش حاصل کرد چون از نهم خود تجاوز کند با یک ضرب کند حاصل ضرب
 عددش اعداد شود و چون از سیزده خود تجاوز کند با چهار ضرب کند حاصل
 ضرب عددش اعداد کرد و این عدد را در می گویند و **بجز هر عددی واحد**
 یک عدد دارد و مراتب ثانی سه و ثالث شش و رابع ده و خامس پانزده و سدس
 بیست و یک و سابع بیست و هشت و ثامن سی و شش و این مراتب در جز خود چنین باشند
 و این عدد گنجه **و چون در غیر مراتب واقع شوند اگر فوقانی شده باشند** گنجه
 و اگر تحتانی بود آنستند ایند مختلف احوال بزده عمل می شود و این غلظه احوال گنجه
 و نزد جمع علمای این فن معتبر است و باز عدد نام در این سنگین پانزده است و هوای
 و در آب شصت و چهار و خاک صد و بیست و هشت و این عدد را تفصیح حضرت گویند چون
 اعداد مذکور در جمع نمایند **بیست و سی و دو** و **۱۶۱** طرح نمایند **۱۰** که
 عدد اربع است مانند فایده **باب بیستم** در معرفت استنباط احکام بطریق صاحب
 مضارح بدان که مدار احکام بر اوضاع دایره است لیکن بیست و هشت است که
 دان

و آن موقوف است بر چند مقصد **مقصد اول** آن که هستی نقاط بر یک نوع است **عام**
و خاص و خاص الخاص اما هستی عام آن است هر گشت را و با بدیت دهر
 آبی را با خاک بی حفظ مراتب و دشمنی هم بر این وجه است و هستی خاص اول
 باید اول و اولش هم را با با دهر و آب اول را با خاک اول و خاک هم
 با آب هم تا آخر و خاص الخاص هر گشت را است بادی است که بکلیت
 بعد از او است هر آبی و خاک تا آخر مراتب و دشمنی در دشمنی و دوستی این عمل و
 نسق منظور است **مقصد دوم در طاب و مطلوب مراتب** بدان که مطلوب
 هر ناری باری بود که بکلیت بعد از او بود و دشمنی مطلوب هر بادی بادی که
 بعد از او بود و آب آبی و خاک خالی تا آخر مراتب و بعضی از معنی خود عدد نمایند
 و بعضی را گنجه **اما نزد غیر خود مراتب** اعتقاری تمام دارد **مقصد سیم**
در اتراج عنایه است و این بر چهار نوع است **اول موافقت دوم** مصداق
سیم مخالف چهارم مسلم لغاتی میان هر حضری بود در چیز خود لغاتی
 و قیاس غایب در جز هوایا عکس و آب در جز خاک یا عکس تخالف موقع
 غایب است در جز آب یا با در جز خاک یا عکس است و موقع آب است
 در جز هوایا غایب است در جز خاک یا عکس این تا وقتی دلیل لغاتی است
 و ترقی و قوت تمام بود و لغاتی دلیل غایب است در غایت و میل و اتحاد و

دو ساط و میخی و اصلاح در حق صورت بود و مخالف بر عکس توافق که دلالت بر تصاد
 طبیح است و تصدیف قوی کند و سلم لایفیع و لایض است اما بجهت ثبات بقا
 فی الجمله یعنی خواهد داشت **مقصد چهارم** بدان که هر نقطه در چیز خود در وقت در
 دوام مایل در سیم زایل در چهارم و توالیه خین که هو در در تمام و در سیم میل در
 چهارم مایل در اول و توالیه بر جسم **صاحب مفاتیح** و تخمین آب در سیم و توالیه در
 مایل و در اول زایل در در تمام و توالیه و این حالت را در مزاج طبع منظور توان است
 چه ماز اول در عین مزاج خود است در در تمام در توسط عین مزاج خود در سیم خین
 عین مزاج و این نهایت تصاد و مخالف است در عین خین صر در چهارم توسط مزاج
 عارضی صر دلالت بر از یاد بیست یکنه و سایر خین صر بر این وجه اند **اقنا**
 در مزاج ازواج دشمنی و دوستی ایشان بدان که چون در مراتب افراد مرتبه می است
 در ازواج نیز مرتبه است و ابتدای شمار را از **۱** کند تا **۱۰** انتها یا بدو هوا را از **۱**
 و آب را از **۱** و خاک را از **۱** هر فردی را اخذ زوجه بود موافق مرتبه او در جسم
 جمعی پنجم او **مقصد پنجم** در بیان استنباط ضمیر چون نقطه میخی نه انتها یا بدو بیست که
 صاحب این خانه صر نقطه است او را طلب نمایند در هر خانه که باشد ضمیر از آن خانه بود و اگر
 معدوم باشد ضمیر از هر آن نقطه باید جست و لهذا دلالت کند بر غایب و کم شده و
 چنانی نهانی و **وجه دیگر** نقطه بر شکل که انتها یا بدو م آن نقطه ضمیر بود اگر این بند ضمیر

از آن

از هر که آن نقطه بود جسم جمعی از مرتبه او گویند و جسم بعضی از مرتبه می بر گویند
 و جمعی از مرتبه آن نقطه ضمیر جویند چنان که **نار** شهادت دهد بر ناس و بادش بر عاشر
 و **نار** بر ناس و بادش عاشر و آبش عادی عشر و در جمهور نقاط کمال بر این یک
 عمل از آن نمود **و باز** ضمیر از مراتب شکل اول استنباط نمایند و مرتبه است قوی را
 معتبر دانند در ضمیر مطلق چنان که **۱** در طالع واقع شده ضمیر از سبب بود و اگر
 اقوی اعتبار نمایند ضمیر از ناس باشد و چون با در امن جث حرکت اشتراک
 و **نار** است ضمیر از نال و ملونبات ثانی بود بسبب اجتماع نقایص ضمیر از خاک باشد و
 اشکال درین جز چنین باشند بقول بعضی مرتبه رمل را از اول تا شزدهم بر کثیر
 شرط عدم کمال شکل اول اگر رابعی باشد **۴۴** طبع نمایند و اگر خاصی بود **۵۵**
 و اگر سداسی بود **۶۶** و اگر سابعی باشد **۷۷** و اگر ثانی باشد **۸۸** باقی را
 رزخانه قدر مراتب طبع نمایند هر خانه که سری کرد ضمیر از آن خانه بود **دیگر**
 اگر شکل طالع تاری باشد نقاط اسرار و ازواج **۱** را از هر که از ناریه بر گیرند شکل
 سازند و ضمیر از غیر آن که وجود آن در هر که از زمین گویند و اگر هوای بود افراد و ازواج
 هوای بر گیرند و از هر که هوای او اگر آبی بود از هر که آبی اسرار و ازواج و اگر تراب
 بود از هر که تراب افراد و ازواج تراب را شکل سازند و این صورت را ان **اللهم**
 گویند **بجسم دیگر** نار از نهم و هوا از سیم و آب از چهارم و خاک از سیزدهم **و ج**

۴۸
 و فردا شش س زنه و ضمیر کوسید بزحم جمعی نقاط افزاد و ازواج ناز از ان مر ک
 بر گیرند علی ترتیب شش س زنه ضمیر از ان کوسید چنان که است از سیم گفته و بعد
 از چهارم و بعد از پنجم و بعد از ششم و این صورت را قاعده وقت نم گویند چنان
 را که از اول اصل عظیم دارد و این چهار ضعیف و بدایع رمل است هر چه از حصول نهم
 سیم همان شکل اعداد کرده که سیزدهم چهاردهم و پانزدهم و یک از اول
 و پنجم و نهم و سیزدهم شکل اعداد کنند و ضمیر از ان کوسید چنان که کرد این
 مرا که شکل مفروضه بود فردا معتبر کنند و اگر مفروضه بود نوزدهم ضمیر تحقق شود از خانه
 ضمیر تا انتهای ر شعلی استنباط نمایند و آن شکل را اعداد شوند و ان الابر
 کوسید چنان که از ضمیر از پنجم بود ناز پنجم و نهم و سیزدهم و اول را بر گیرند شعلی س زنه
 و از گزارد شود به دو شرط و دخول و خروج م عدت و کونست آن چهارم استنباط نمایند
 در عبور مرا که از آنکه در مضایح مذکور شده که نقاط را بجا نه خورش نند بر پنج
 مذکور است و با حفا و جمعی نقاط را بجا نه خوردن نند ان است که هر یک را قوت
 بود بقدر قوت خورش بر کرنی رسیده که بعد از او بود چنان که ناز اول را الموعودت
 دووم راه سیم را سکه تا نهم را که هفت قوت بود با حفا و دیگر استش را یک
 قوت و با در اول آب را سه و خاک را چهار قوت و چون قوت مراتب را
 و سید بعد از حرکت خورش بر کرنی رسند که بعد از او بود چنان که ناز اول

پای قوت

همی به خورش ان قوت که خواسته است ناز ر س سیم ر س که در رمل موجود
 باشد و قوی حال بود دلالت کند بر حصول مطلب و اگر موجود نشد لابد است
 رجوع بر کرنی کردن اگر ان نقطه در مرکز موجود باشد یا آن که طبع یا در
 جنوب یا به ان نقطه حصول ممکن بود چنان که اگر نقطه نهم باشد حصول مال وقت
 مدلول به ثانی ترصد و توقع باید داشت اگر سیم بود مراد از جنوب یا به سیم بود در
 سایر مراتب این طریق منظور و ملاحظ است **مقصد ششم** در استنباط عدد از قول صاحب
 مضایح مراتب ناز موافق بود بحد ضرب چنان که ناز اول یک عدد در دو هم در سه
 سه تا نهم هفت و چون شکل منقح به مرکز کرده مرتبه ناز در مرتبه شکل بعضی
 ضرب نمایند و آن عدد را کبری کوسید و چون متحرک نقطه هوا بود آن مرتبه را در
 ضرب کنند حاصل ضرب عدد کبری بود مرتبه آب را با یک ضرب بد نمودن که
 با چهار و با چون نقطه ناز ناز اول نهایتا به مراتب ان نقطه را از اول تا نهم
 بر گیرند از ان عدد کوسید و اگر ناز هم نهایتا به نهم تا نهم و نهم سیم
 تا نهم و پنجم تا نهم که آخر مراتب است این عمل منظور است بعضی ان نقطه را
 در شکل ضرب کنند حاصل ضرب عدد مقصد بود چنان که در مقصد که کتاب مذکور است
 و این ارجح احوال و اسما است **فصل دیگر** چون موایده است ناز را که کوزدهم
 چهار و آب پنج و خاک شش چنان که جهات سه تا تمام به بد چون جن صر چهار است

اش را چهار که مذکور است در آن رخ و آب ریش و خاک را هفت چنان که بر تبه اقامه و کوا که
 سبعة و قوای غمه انتها یا به و چون حواس رخ است نارایخ گیرند و هو از اش در
 هفت و خاک را هفت چنان که بر تبه مزاج **مقصود مهم** در معرفت میزان عقل
 و آن موقوف است بر چند اصل **اول** آن که بدانند که بنای این عالم را از چه بناده
 محققان فاضل شیبی که در عالم فروع گنند یا در حد افراط بود یا تفریط یا حمت ال در آن
 عالی باشد از این سکه و بهر حال مستقل و ماضی و در هندسیات این صورت ممکن
 چنان که هر شیبی که قابل قیمت بود در طول آن را خط خوانند و در عرض و طول
 در عرض و طول و عمق جسم آنچه در عالم کون و ف موجود باشد فرجه است که
 هم بر سکه و بهر جهت معدن و حیوانات و نباتات و در صورت نتایج این حالت لذات
 چنان که از صفی و وسطی و کبری نتیجه در ترکیب خود غیر از این صورت
محقق است چنان که بگویند در هفت و سنج عدل حفیض طصفا
 مقصود هم آن است که میزان نارسک باشد جمعی که صد ۱۱۰ و یازده است میزان بود
 چهار است جمعی که صد است و یک است و میزان است پنج است جمعی که صد است و ده است
 و میزان خاک شمش است جمعی که صد است و ده است **اما** میزان نارسک و در احوالی
 و ناری است مذکور و خفیف و لطیف در وضع و جلیس و متحرک و سریع و خارج و طایر
 و غایب باشد و میزان خفیف تابع فزویات است و ثقیل تابع زویجات چنان که

۱۱۰

در انفس را ل گفته اند و **۳** را جسم و طریق را آدم و جماعت را حوا و طریق را
 مذکور جماعت نریش و طریق هناری و جماعت لیلی و طریق طالع و جماعت غریب
 و طریق شرق و جماعت موزن طریق موجود و جماعت معدوم طریق حقی و جماعت
 مست طریق محاکم و جماعت ساکن طریق نوز و جماعت ظلمت طریق رحمت و جماعت
 روح طریق صحیح و جماعت شام و هر شیبی که مشابهت بطریق داشته باشد بر تبه قطرش
 در جماعت لازم است و در فزویات که در رمل موجود است تابع طریق باشد
 و وضع و افعال و از ذوات تابع جماعت پس بنا بر این **چون** در رمل نقاط
 باشد حکم بر نفس کند اگر از ذوات غلبه کند حکم بر جسم چه عالم کون و ف و خا که
 بود از این در و به چنان که در ایام مراد از دخول است یا خروج یا حصول است یا حصول
 یا صلح یافت و با وجود یا عدم از این در صورت که نوزاد جسمانی اندک تصور جمیع
 توان کرد و باز مراکز علییه هفت مرکز خفیف اند و روحانی هفت ثقیل و جسمانی
اما خفیف در روحانی مفرد هستند و ثقیل و جسمانی مفرد و در صورت اشکال هم
 منظور است چنان که هر هر اشکال از اشکال که بیکی از کواکب متعلق است بی اشکال است
 نسبت آن دیگر در بر وجه متعلق بلواکب هم این نسبت جاری است چنان که مشتری جمیع
 قوس است و حوت قوس خفیف و روحانی است و حوت ثقیل و جسمانی بنا بر این
 مقدمات اول نظر در ضمیر صاحب رمل باید نمود که مرادش باشد که کدام یک از این

مقتصد است که این میزان مطابق موالیست فهو المراد و الله حکم نماید بر عدم مقتصد
 و مطلب مقتصد سیم باید دانست که هر یک از این مراکز را میزان است بحسب
 عدد بروی و آن بره نوع است میزان عدد اصل و میزان عدد فرعی اما میزان اصلی
 آن است که فرغ در اول میزان اوست و حقیقت و سریع درو حان در فرغ
 در مرکز فرود نمود واقع شود نفع رساند از نوع مذکور است و هم در تمام میزان
 فرود نمود است و در سیم میزان از نوع الزوم است و چون در مرکز از نوع نفع
 واقع شود از جهت امور جهان در نهایت خوبی باشد و در چهارم میزان از نوع
 الزوم است و این میزان را تخفیف اللها فذکونید که مطابق میزان است که در
 مراکز فرود نمود واقع شود قوت گیرند در روایات و ذکر در مرکز از نوع الزوم
 شود در امور متوسط نفع است در حال میزان اصل فرود نمود است و در روایات
 قوت و در سوس فرود نمود است این هم برای وجه و همچنین در سوس بر پوت
 و اشغال در دایره بزوم اما میزان فرعی آن است که در غیر مرکز خود حادث شود
 چنان که در سیم میزان از نوع الزوم است و این میزان مطابق است چون
 در چهارم واقع شود میزان از نوع الزوم است و این مطابق میزان نارس است در پنجم
 میزان از نوع است و در اشغال در جمهور سوس است این صورت در آنکه واقع
 شده باشد در آن خانه هم نفع یا شریک او را طلب نماید از آن شغل بحسب میزان

العقل

العقل است شغل استنباط غایبه و ملاحظه کند که آن شغل در میزان واقع شده است
 که ام شغل یا خانه میلند غیر و احکام از آن استخراج نمودن چنان که خدمت خانه اول
 حبه شغل میلند مثله که حسب مین است که حسب طالع در سلن اینجه تمام
 او است فرحیت المزاج و العف و خدمت خانه وی میلند من حیث العدد و خدمت
 او میلند من حیث المزاج و العف و لوکب مشترکه خدمت او میلند بحسب مزاج وی
 و خدمت او است جهت و الا و خدمت او است بواسطه طول که حرکت رجبی است
 یعنی حرف و خدمت او میلند بجهت آن که حسب رجب است و خدمت او است من
 حیث المزاج لوکب و در جمهور مراکز این مراتب جاری است در احکام میزان بعد
 این جو اگر در موازین فرود نمود موافقت کند دال باشد بر نیکی و اتمام و احوال
 جهام حسب کلام و قوت نفس و جسم و حیات و لطف و ضمت و حرکت و سکون آنچه مذکور
 ایام مرکز اول است و میزان فرود نمود اگر در میزان مخالفت کند حکم بر خلاف آنچه مذکور
 نماید که در مرکز از نوع الزوم واقع شوند در آنچه مذکور یافت از قوه بعضی اینها در مرکز
 میزان فرود نمود در مرکز از نوع الزوم واقع شود یا عکس حکم نمایند بر مخالفت و نقص
 و معیشت و جهانبانی و تقوی و اعانت یافتن از دستان و انتفاع از مال و محاسب
 و مدلول ایام مرکز طالع و ثانی و اگر در مرکز از نوع الزوم واقع شود دلالت کند بر جهل
 و اطفاف و افی و تقدیم اشیا و تنزل و خردی و در حق بجزیره و تکرار و محنت و هم بخاطر

در اراض و امراض ضعیف و ضعف قوی زبونی اعالی و اگر درم الزوج الزوج
 واقع شود دلالت کند بر کثرت غنوم و هموم و فقر و قناعت و غل و ظلمت و پندیدن
 اسرار و ثبات اشیاء و امور دفاین و کدورت بواسطه پریشانی و حقد و عداوت
 و اگر میزان زوج الفرد درم الزوج واقع شود دلالت بر موافقت و آیرش
 و محالطت و ایتم تام میان اقارب و عث یروقه و اشتغال زبانشیان و الزوج
 زوج الفرد درم الزوج الزوج واقع شود دلالت کند بر لجال لقن و تحالف و عدا
 ثبات درینات و امور و تغیر مقام و منزل و پراکنده که از وطن و شهر و نفقان
 اعداک و ارتفاعات و محصولات و ظهور اسرار و هشی دفاین و کثرت و مخالفت
 اولد و بیج زرزله و خا املک و همچنین اگر میزان زوج الفرد درم الزوج الزوج
 واقع شود دلالت بر موافقت و آیرش و محالطت و ایتم تام میان اقارب و
 عث یروقه و اشتغال زبانشیان و اگر میزان زوج الفرد درم الزوج الزوج
 واقع شود دلالت کند بر لجال لقن و تحالف و عدم ثبات درینات و امور و تغیر
 مقام و منزل و پراکنده که از وطن و شهر و نفقان اعداک و ارتفاعات و محصولات
 و ظهور اسرار و هشی دفاین و کثرت و مخالفت اولد و بیج زرزله و خا املک و
 همچنین اگر میزان فرد الزوج درم الزوج واقع شود دلالت کند بر موافقت
 و الفت و محالطت و اشتغال از دست و دنیا گشت و زرع و آبادانی اما کن و دنیا

عجارت

عجارت و ثبات درینات و امور و اگر درم الزوج الزوج واقع شود دلالت کند
 بر نیکه دلایل این میزان و آن خانه دیگر درم الزوج الزوج الفرد واقع شود دلالت
 کند بر خروج با عدال و ایتم تام میان اقارب و عث یروقه و اشتغال زبانشیان و الزوج
 با یکدیگر و اگر در میزان فرد الفرد واقع شود دلالت کند بر خروج اسفل و ادایه
 و مخالفت برزکی و سرکشی جستن در رفع غنوم و هموم و اگر میزان زوج الفرد
 شود دلالت کند بر مخالفت و کدورت و توشش خاطر از جهت مال و بیع اعداک و تغیر
 در آوردن مالی ببقیت و کدورت و مباحت بجهت میراث و مال غایب و قروض و اگر
 در میزان فرد الفرد واقع شود دلالت کند بر کدورت خاطر و غم بطل و او اهد در حکامات
 و تبدیل لطافت کثافت و عکس این صورت هم منظور است فی کجی چون غیر محقق کرد که
 از نفس است یا زجیم اگر از نفس بود بر عجم جمعی امثال نفس را برگیرند و در میزان آورند چنان
 اگر مراد از ندلول ایسه مرکز خاص بود امثال میزان فرد الفرد و فرد الفرد را برگیرند و
 میزان همیست استنباط نمایند و اگر مراد از ندلول ایسه هم باشد امثال میزان زوج الفرد
 و زوج الفرد و زوج الفرد و زوج الفرد را بردارند و عمل آورند و باقی مراکز را بقیه
و چون امثال از ربع از مرکز اربعه برگیرند و حقی امثال را در میزان در آورند و
 سقل دیگر استخراج شود بر عجم جمعی چون اعداد از شش تا هفت تا نهم تا شش طبع نمایند
 و آنچه بازماند میزان اصل آن عدد باشد اگر یکی بازماند فرد الفرد بود اگر هر دو باقی

نوع الفرد چنان که سبق ذکر یافت و آن شکل که در میزان در آمد در احکام بکار در از نینجا
 نظر نمایند بحسب طایفین و با موازنه کنند در احکام سعادت و سخت و طبع و دخول و
 گزار و ثواب و نواظر و مناسبت در احکام عمل و فعل تمام دارد چنانکه مراد از مذکور اول البتة
 عاقل بود چون شکل مذکور بر گرفتهیم این باشد **۱۰۰** **۱۰۱** **۱۰۲** چون مرکز بنا
 عرض است و یک بود بعد از طرح مذکور سه ماند میزان فرد الفرد است و چون مرکز هوا
 هفت بود آن اسم فرد الفرد است چون عدد مرکز آب زوج الزوج است و عدد خاک
 فرد الفرد چون جمع نمودیم این شکل استنباط شد **۱۰۳** پس دال بود بر حصول مطابقت
 و مقصد اربع مراتب و آنچه بحصول روحانیت و خروج استنباط بود اما در استنباط
 ضمیر شکل اول و دهم و چهاردهم بر گیرند حصول این سه شکل شکل ثلثه استخراج
 نمایند و از مرکز شکل میزان عمل بلکه شکل اسم ضمیر مطلق از او گویند و اگر آن عدم **۱۰۴**
 بود از مرکز ضمیر بیرون باشد چنان شکل اول و دهم و چهاردهم بر گرفتهیم
 این باشد **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** چون در میزان عمل در آوردیم این شکل استنباط شد **۱۰۸**
۱۰۹ پس ضمیر مطلق از مرکز شکل میزان و شریک گویند بطریق مذکور یافت و بعضی مرتب شکل
 جهت رکنه در میزان عمل چنان که اگر در مرکز آن سه شکل را با هم جمع کردیم فرد الفرد
 اعتبار کنند و **۱۱۰** خاصی بود فرد الزوج و اگر سه ای بود زوج الزوج و اگر
 سبعی باشد فرد الفرد و اگر ثانی بود زوج الفرد یعنی حد وسطی و بعضی صغری را

۵۲

در احکام

در احکام آورده **۱۱۱** اصح آن است که در مرتبه اول ذکر یافت صلصه عمل آن است که شکل از
 اشکال که متعلق ضمیر بود او را نمایند و هم مزاج وی در عصب در آورند و عمل نمایند و شکل که در
 میزان بعد در آید برایش موافق بود دلالت کند بر حصول مطابقت و مقصد چنان که در
 از صورت و مضرب باشد **۱۱۲** در میزان زوج الفرد در باید آورد چون هم مزاج او را طلب
 نمودیم **۱۱۳** بود در عصب بر گیرند برای این صورت **۱۱۴** **۱۱۵** چون فرد بین را در زوج
 و فرد بین را گرفتهیم این شد **۱۱۶** **۱۱۷** و با زوج یار و زوج یابین **۱۱۸** **۱۱۹** و با زوج یار
۱۲۰ **۱۲۱** و با زوج یابین و زوج یار **۱۲۲** **۱۲۳** و با زوج یار و زوج یابین و زوج یار
 این صورت **۱۲۴** **۱۲۵** و چون نمودیم این شکل استنباط شد **۱۲۶** **۱۲۷** و چون شکل میزان
 فرد الفرد است و فانه مقصد زوج الفرد این صورت را مخالفت باطلع گویند بر میزان
 مادی است و فانه آبی و جمهور حالات را بر این قیاس توان نمود اما حالات لال و جوا
 اشکال در احکام بیوت رعیه در احکام فانه هم که متعلق است ماب و بیع و شری و وقف
 و عطا و قرض و غنی اول بی دهنست که این کدام مال است مال است که خارج قبض است یا
 مالی است که در تصرف دارد یا مالی است که توقع دارد که بدست آید چون قرض و دوزیده
 و شرکت و کم شده و و طیفه و وصیه و میراث و امثال اینها باطلع **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰**
 بچنان باشد اگر سوال از مال بود که در قبض دارد در میزان عمل آورد که صاحب مال است
 در میزان زوج زوج آورد اگر مطابق بود نسخه بدل فانه یعنی زوج الفرد دلالت کند

بر حصول مقصد از دلایل غیر مذکوره و الله حکم نماید بر عکس و اگر سوال از ذوقین در ذوق
 و میراث بود **۱** را در میان فرد الزوج آورد و اگر موافق خانه خودش باشد یعنی دلالت کند
 بر حصول آنچه ذکر یافت **۲** و **الله** و اگر سوال از مالی بود که در قبض باشد **۳** را در ذوق
 زوج الفرد در آوردن اگر موافق خانه ششم باشد دلالت کند بر حصول مطلب خود
 پس لابد است مالی که در قبض باشد **۴** را در میزان آورد و اگر سوال از کسب بود **۵**
 در میزان عملی در آورد و اگر سوال از بیوع بود **۶** را در میزان در آورد که هر چه
 مزاج یومی است و اگر سوال از شری بود **۷** را در میزان عملی آورد که هر چه شرف عباد
 و اگر سوال از عطل باشد **۸** را در میزان در آورد که هر چه مزاج یومی است و اگر سوال
 از غنی باشد **۹** را در میزان عملی آورد که هر چه طول است و اگر سوال از فقیر بود
۱۰ را در میزان آورد که هر چه مزاج حضرت فاطمه است اگر این جمله در میزان زوج الفرد
 موافق یکدیگر باشند دلالت کند بر حصول مقصد اعیان مزاجت و اگر مخالف باشند علم
 حکم بر عکس نماید در سایر بیوت و جمیع احوال و لوالات این نوع مزاجی است **انها**
 میزان فرد الفرد که خانه اول است بمنزله مقارنه است از نظر میزان فرد الزوج
 بمنزله تسلیم و زوج الزوج تریح و بعضی این میزان را بمنزله مقارنه دانسته اند
 و این خانه از صدقه نیست و باز میزان آتش است و اما که دال است بر مصداق تمام
 بلکه تسلیم گویند و میزان زوج الزوج را هم این صورت در میزان فرد الزوج

ذوق الفرد

و زوج الفرد با یکدیگر تسلیم با میزان خانه اول و پنجم تسلیم اول و چهارم تریح اول
 و سیم تسلیم اول و هفتم مقابله و پنجم در بین سایر این صورت مزاجی است مقصد چهارم
 در میان احوال مشرفه و آن چند فصل است **فصل اول** در معرفت احوال برکتین
 مشرفه اربع بدان که این دایره بمنزله مشرفه است و در این تسلیم **۱** فرد فرد **۲** فرد فرد
 فرد **۳** فرد خاک متعبر است و مراتب از ذواج و افراد در احکام کلی اعتبار در در در خان
 در سکنین پوست مذکور شد و عدد خان صر این دایره موافق **۴** است و **۵** است ای **۶** است
 شمار **۷** میشود و **۸** است و **۹** است و **۱۰** است و **۱۱** است و **۱۲** است و **۱۳** است و **۱۴** است
۱۵ است و **۱۶** است و **۱۷** است و **۱۸** است و **۱۹** است و **۲۰** است و **۲۱** است و **۲۲** است
۲۳ است و **۲۴** است و **۲۵** است و **۲۶** است و **۲۷** است و **۲۸** است و **۲۹** است و **۳۰** است
 این عمل میشود است هر آنی بودی بود که بعد از او باشد و هر آنی خالی یا عکس و بعضی
 هر آنی را سیم آورد دانسته اند و هر بودی را سیم تا آخر که خاک است و در است هر آنی بودی
 دانسته اند که **۱** است و **۲** است و **۳** است و **۴** است و **۵** است و **۶** است و **۷** است و **۸** است
 خود واقع شده باشد در عمل در حصول مقصد و درستی در اوقات تمام باشد و در
 تسلیم هم می نگردد قوتی محقق اما چون نقطه بشکل است یا به در این تسلیم او را با
 سیم خود ضرب نمایند و مشکلی که استنباط شود بحسب گزاره و شواهد و لا خلاف است

و کجاست و دخول و خروج آن گویند و بعضی استلکین افراد را شمس زنده در جهام چنان که
 مراد از خانه باشد شعلی که مذکور شد در خانه مراد در استلکین افراد با صاحب مکرر است
 و در این استلکین هم با صاحب مکرر ضرب کنند در حصول استلکین شعلی که استنباط شود نظر
 که در این در دایره نسبت بجا نه مراد قریب در در و از ربع خانه مقصد است یا نه و اگر قریب
 تمام داشته باشد علم نماند بر حصول جهام حساب المرام و اگر بعید بود علم کنند بر عدم
 مقصد و بعضی جهام بحکمه یا صل گویند چنان که نظر نماند در خانه شکل مذکور که در
 او چه شکل واقع است و در آن خانه حقه شده یا صل و سوال از حقه است یا صل و جهام از
 آن استنباط نماند بلکه چون مراد از خانه پنجم بود و در آن خانه واقع شده باشد
 چون در استلکین اربع ضرب کردیم شد در در این استلکین کج ضرب حمره اعداد شد
 و چون با یک ضرب کردیم همان حمره شد و این امری است حقیقی و درست قول خصوصاً
 حمره که در ششم واقع شده باشد و چون مراد از خانه باشد شکل آن در خانه را در رسم
 ضرب نماند و شعلی که حاصل کرد در بیخند که در این استلکین قریب نماند بعید چنان که در
 صورت مذکور مراد از اول و پنجم بود و در اول و در پنجم بود و پنجم این شعلی
 است این امری است حقیقی و درست قول چنان که شکل در این استلکین بجا نه مراد اول
 قریب نماند خصوصاً که در ششم بود و چون مراد از دخول و اقبال بود چون نظر نمودیم
 ششم بود این شکل عقد می شود بحکب باطن گویند این صورت هم دلیل حصول مراد

و اگر

و اگر مراد از افعال عدم دخول و حصول بود علم بر عکس نماند اما در ذات نقاط صورتی
 لازم می آید صل و عقد نماند و آن بر نوع است حقیقی و مجازی حقیقی عقدی است که
 از نوع مغفله کرد و صل مجازی صلی است که از این نقطه این اعداد شود چون مراد
 از ثبوت بقا و بطی حرکت و عواقب امور بود عقد حقیقی است بود در حصول آن و اگر مراد
 از خروج و سرحت و عدم بقا و استیفاء این با بود صل مجازی است باشد و اگر مراد از
 معتدل بود و توسطات از عقد مجازی حصول آن طلب باید نمود چنان که در خانه مراد
 و صل نظر نمودیم در صل بود و در خانه مراد آن نقاط از واقع من حیث استلکین در ششم
 یکدیگر و عقد و چون عقد شود نتیجه کمیس اعداد کرد در نوع از ششم عقدی است حقیقی
 و در ششم عقدی است مجازی و این عقدی است مجازی و فاکت حقیقت مجازی
 در جهام نظر نماند که مراد از صل است یا عقد و او مشایق مقصد واقع شده یا مخالف در
 خانه واقع است و عقد می شود بحکب استلکین در چه خانه واقع شده افراد از اول
 مخالف است موافق و جهام کلی از آن استنباط نماند **فصل** در معرفت و استنباط جهام
 دایره عدد که استقامت برابر طلب و مطلوب صحنی نماند که در اوزان این دایره بحث
 بسیار شده و بعضی در پنجم قرار داده اند و بعضی در ششم و جمعی در ششم مقرر داشته اند
 بعضی در پنجم و این تغییرات بواسطه است آوردن مولدین اربعه است چه اجماعات در نظر بود
 باطن منفرد است و بنات در نظر هر منفرد و باطن فرود است و متممات در نظر هر

در برطن مغزده و زایدات در طهر و باطن مغزده و میزان اجتهات خفیف دست
 خفیف بالاضافه و متولدات ثقل بالاضافه و زایدات ثقل مطلق و اگر این تعزلات
 غلبه و برآیند در اربع مؤثرین موی غلبه اند اما بخاطر این کیسینه برسد که حسب
 در پنجم و در ششم اولی و سبب خواهد بود چه سبباید که اول را با ش زده ایم و دوم با
 با زده ایم و سیم و چهارم و پنجم و چهارم را با سیزدهم و پنجم و ششم و ششم را با
 و هفتم را با دهم و هشتم را با نهم ضرب نماید اعدادش گردد و همچنین میباشد که افعال ماکز
 ناز در چیز خود واقع شوند و او اسب در چیز خود این سبب لصدیق احوال مذکور میکند و باقی
 که افعال را با قطب خود ضرب نماید یعنی نهم در اثره در جزایر اعدادش گردد
 لاهی که در پنجم و در ششم باشد این صورت اعدادش میگردند با علیه در پنجم و
 در ششم اولی خواهد بود چه تحقق لاهی رحمة الله علیه سمر موده اند در باب در برخانه
 که واقع شود بحسب ضرب طایفه اعدادش میگردد یا مطلوب اگر در پنجم مذکور باشد در ضرب
 حاصل خواهد شد حال آن که مطلوب است در طایفه اعدادش مذکور است پس باید که
 صاحب این خانه باشد که چون با ضرب نماید اعدادش میگردد که طایفه نقی است
 مطلوب و چون وزن این در اثره محقق گشت پس باید است که هر شخصی در این سبکین
 اهتمام مطلوب بود چنان که مطلوب است و مطلوب است و در مس علی هذا چون رمی
 روزه باشد اول و حیثیت که در شکل طایفه یا خانه مقصد نظر نمایند که در ضمن خود واقع

الدریم

اگر در سیم و در ششم و نهم و در دهم خود واقع اند تضعیف اند در ازل بحسب اعداد و اگر در
 ه م و ششم و هشتم و در دهم خود واقع من حیث النظر طایفه اند اگر شکل مطلوب در اول
 یا ماکز معهود اتوی واقع شده اند نسبت بخانه خود دلالت کند بر سعادت و در
 و حصول مقاصد و مطایبه علی مراتب الحلال جهام حرم المرام و کسب ترین ماکز ششم
 و هشتم و در دهم است شد چون در سیم واقع شده باشد در سعادت ماکز ششم
 که در شکل عاشر است در عاشر خود واقع شده بر خلف است که در سیم باشد در ششم
 خود است چه در دهم دهم آمده از ماکز ششم در مثل خانه ششم خود آمده یا چون
 در طایفه از درجه ششم نیز نه سعد خود آمده در سایر اشغال و این لائق در سیر
 اشغال منظور و شخط است چون شکل در خانه واقع شود او را با حسب ماکز ضرب
 باید نمود شکل که استنباط کرد آن نتیجه را ملاحظه نمایند که در حدم شکل مذکور است
 نسبت دهند با و چنان که در طایفه در عاشر خود واقع است چون ضرب نمایند بضع
 اعدادش گردد که هم او است پس شهادت دهد بر حصول بی و یکی استقبال
 حال سبب فی وجه خلاصه احکام آن است که مطلوب شکل طایفه را طایفه بد نمود که
 که در رمل موجود است یا معدوم در او تا است یا میل یا زایل یا نظایر قطره و در حدم
 خود است و چه شکل نتیجه دهد و احکام طایفه استنباط نمودن چنان که اگر شکل مطلوب
 در رمل باشد و مراد از ذلالت باشد دلالت کند بر حصول مطلب مقصد سعادت

و سهولت و محسوس بجز ادوات و صعوبت اگر مراد از ادوات باشد و شکل مطلوب ضایع
 باشد در نتیجه همان خارج اعداد است که در هر چه موجود باشد دلالت بر عدم مقصد مطلوب کند
 و اگر مراد از خروج بود و شکل مطلوب داخل باشد و از نتیجه داخل اعداد است که در آن اسم
 دلالت بر عدم مقصد کند و ثابت تابع داخل است در حصول تا بطی نام در مدتش محقق
 و مقرب تابع خارج است اما بعضی از ادوات هر یک در اگر مطلوب در طرف هر دو عمل باشد
 بجای و باید رفت و شکل که واقع شده است با ضرب نماید اگر مراد از دخول بود و شکل
 حاصل داخل بود و حالی از مادی نبود و اگر موجود نباشد در بطون رمل اسم تقصیر شکل
 مطلوب باید نمود و ضرب باید کرد و جسیع شکل مذکوره با صاحب بر کرد و سلیکن که حکام
 برینق او استنباط می شود ضرب باید نمود و بعضی بطون را از فتح و انعقاد شکل در بیرون
 رقیبه استخراج کنند و طلب نمایند **فصل سیم** در استنباط عدد حصول مقصد مخفی فانه که اجتهاد
 بمنزله آیات اند و بنات اسیح و متولدات مشهور و زوایات سنین چون شکل
 اجتهاد در اجتهاد واقع شوند دلیل آیات باشند و چون در بنات واقع شوند اسیح
 و در متولدات مشهور و زوایات سنین و چون شکل بنات در اجتهاد واقع شوند
 دلالت بر سنین کند هر چهار مرتبه نقل نموده و باز از اسیح مشهور گذشته نموده سنین
 رسیده و در آیات نوشته گوئیم مراد بل بر آید و پنجمین **اول** در م و بعضی گویند
 که چون شکل مطلوب در مراد از مایه واقع شود دلالت بر آیات کند و در مراد از مایه اسیح

در مراد از مایه

۵۹

و در مراد از مایه مشهور و زوایات سنین و قاعده استنباط عدد در آن نوع است که بسزای گرفت
 در اوایل کتاب و الله اعلم بالصواب **باب هفتم** در معرفت احکام و قواعد مختلفه و این هشتم
باب هشتم در بیان استخراج احکام بطریق دار و خط و این نهم که مسماست به سلیکن عمومی
 سلیکن نام فانی از حدیث و حقیقت نیست چه هر شکل هفتم خود در عدد در هر چند باشد و چون
 از هفتم بجای و کند لکجا بد در هر فانه یک عدد و چون بجای خود رسد همان عدد حاصل که داشت
 با خود در دو عدد در هر جزای بجای و کند و چون بی رسد بر جای باشد و چون در سلیکن فله
 صاحب نیز در هم است در اول پنج فانه نقل نموده با نیز نام که عدد افراد است جمع نمایند
 هفده شود که عدد در هر است پس در این فانه همین در هر خواهد داشت و **۴** که سلیکن در
 در روز هم است در افراد چون در م واقع می شود از فانه خود شش فانه نقل نموده چون با
 افراد جمع نمایند بجه شود پس در این فانه همین در هر خواهد داشت و باقی شکل در
 بیرون برین نسی اند در سیر و این از مجزات این سلیکن است پس هر شکل در فانه مقصدی
 خواهد داشت و مقصد او شکل خواهد بود در شکل ش نرزه گانه چنان که نظر نمایند در شکل
 طبع فانه مقصد که در این سلیکن در چندم فانه خود واقع شده با عدد در هر دو فانه کند
 که حاصل کرد مطابق در هر اول شکل مقصد را طلب باید نمود چنان که **۳** در هفتم شکل
 مقصد است او در اول طلب باید کرد موجود است یا معدوم و قوی است یا ضعیف و حکام بسبب آن
 حالات استنباط نمودن بعضی گویند که عدد نقل افراد را با عدد در هر جمع باید نمود و شکل

حقیقت و بعضی گویند چون شکل در این شکلین در مرکز مطلوب خود واقع شوند آن حقیقت با
 حقیقی بود و الله بر عکس چنان که مطلوب نقطه $\frac{1}{2}$ است چون در مرکزین یکدیگر واقع
 شوند حقیقت یا صی که صورت بندد اورا حقیقی گویند **لاشک** دال بود بر حصول مقادیر اعلیٰ برآ
 همچنان که اگر مرکز بود و این شکلین در مرکز یکدیگر واقع شوند نتیجه که اعدادش کردند
 او صلی است مجزی و زوج هر اش حقیقی است مجزی **اما** در حکم عقدی است حقیقی و زوج
 آب عقدی است حقیقی و خاک صلی است حقیقی و مجزی و اگر $\frac{1}{2}$ در مرکز یکدیگر واقع شوند
 همچنین باشند چنانچه شکلین در این شکلین طاب و مطلوبند **اما** در حکم نظر نمایند
 که مطلوب از هر فانه است از صورت رقیه و عقد و عمل موجب این صورت مرعی در آن چنان
 اگر مرکز او از مرکز بود نظر در عقد و حاصل را نمایند و اگر بود او از مرکز او اگر آب بود
 آب و اگر خاک بود از خاک و همچنین تا آخر مراتب **باب چهارم** در بیان امر حقیقی و مجزی
 و این عمل در شکلین اربع و مثلث اربع می شود و شکلین که اعدادش کردد این شکلین ازین
 شکلین اورا امر مانند و آن امر یا حقیقی باشد یا مجزی و چون مراد از فانه باشد شکل
 آن فانه با حساب این شکلین ضرب نمایند و آن شکلین را ضرب نماید خود و شکل که آنچه
 کردد از میان این شکل اورا امر مانند و اگر نسبت بجا نه مراد از ذبک باشد در این
 شکلین امر حقیقی باشد و الله مجزی و باز در فانه که واقع شده باشند نظر نمایند که
 عقد می شود یا عمل و عقد و عمل مث به مقصد است یا مخالف و حکم کلی استنباط نمودن

در حصول الموصول

در حصول الموصول مقصد چنان که اگر مراد از فانه هم و پنج باشد و در فانه هم $\frac{1}{2}$
 باشد و در پنج $\frac{1}{2}$ امری که در این شکلین اعدادش شود $\frac{1}{2}$ بود امری است حقیقی و
 صادق چه $\frac{1}{2}$ در این شکلین قریب یکدیگرند اگر مرکز ذبک فانه باشد عملی که
 در اول مسطور شد باید نمود یعنی در این شکلین ضرب نماید آن نتایج را ضرب نمودن و
 از آن شکل حکم استنباط نمودن چنان که اگر مراد از چهارم باشد و در چهارم $\frac{1}{2}$ بود
 در مثلث اربع است و در اربع $\frac{1}{2}$ نتیجه است چون با جمع ضرب نمودیم امری که اعدادش
 کردد بود امری است مجزی چه در این شکلین از چهارم مراتب دلالت کند بر بعد
 تمام در مقصد و مطلب تخصیص که در احوال و نبات نباشد **باب پنجم** در بیان امر
 در این باب احوال مختلف بسیار در دست بعضی گویند ان الامر شکلی باشد که از شکل
 یا بیشتر اعدادش کردد چنان که سوال از اول و پنجم باشد نتیجه این شکلین مرکزین را
 ان الامر گویند و اگر از مرکز و بیشتر باشد آن شکل که از مجموع استنباط کردد اورا
 ان الامر و امر باشد گویند چنان که سوالی کذا که در این رده مراد از فانه حقیقی
 پس بجا جهت شکل اول را با پنجم ضرب نماید و حصولش را با پنجم از نتیجه حکم کلی است
 نمودن و بعضی شکل پنجم را ان الامر گویند و بعضی ششم حاصله بر شکل که در این شکلین است
 کردد اورا ان الامر گویند پس **ع** هذا التقدير نهم ان الامر اول و هم باشد و این
 در پنجم و چهارم و باز در پنجم و ششم تا آخر صورت چنان که است فانه و الدین در دست

مراید و بن اللام و بعضی بن اللام و از مجموع سورت استنباط کنند چنان که اگر مردان فاعله
 اول باشد پیش از اول بگیرند و فاعله و سوره او با در پنجم و آیه از پنجم و خاک از سیزده شغل
 س زنده و در آن بن اللام گویند و بعضی نیز از ازم که از کوره بردارند و فاعله و فرد او اگر مردان
 هم باشد هم او را اگر مردان در آب باشد آب را او اگر مردان خاک باشد خاک را زنی و
 فرد او بطریق مذکوره و جمعی گویند چون نقطه درم کزی از مردان ز رقیه مشقی کرد در آن از آن
 نقاط را برگیرند و شغلی س زنده چنان که اگر نقطه پیش به پنج منق کرد و نقاط افراد او را
 نازد از ازم که ناز برگیرند و شغلی س زنده اگر هو بود او اگر آب بود آب را او اگر
 خاک بود خاک را و جمعی از اصحاب این علم چهار شغل استنباط نمایند و از چهار شغل یک شغل
 و آن شغل را بن اللام نامند و این بر چند نوع است **اول** چون نقطه شغلی منق
 کرد و در شغل با فاعله در کند و نقاط افراد و از ازم از آن شغل بگیرند تا آخر سورت در چهار
 شغل استنباط نمایند و از آن چهار شغل یک شغل چنان که چون نقطه با در پنج منق کرد و در
 آنش از اول تا سیزدهم برگیرند و در ازم تا چهاردهم و آب از ششم تا نوزدهم بر جمعی
 چون نقطه بانه خود منق کرد در آن فاعله استنباط نموده مجموع نقاط از آن شغل برگیرند
 و در اول تا سیزدهم برگیرند و آب از اول تا سیزدهم و خاک از اول تا سیزدهم بر جمعی
 آن شغل منق بر او برگیرند و صاحب مکرز بنفیند شغلی که اصل کرد بعد از زنده و
 مکرز را در شغل او صاحب فاعله مقصد را در اربع او آن شغل را بعد از استخراج دانند

و شغل ازنی

و شغل ازنی امری است بود و مذاهب جمعی آن است که چون نقطه شغلی منق کرد و نظر فاعله
 حرکت مادی نموده یا صوری و از این حرکتین هر شغل صورت می بندد و سادای یا ثانی آن شغل
 در اول ثبت نمایند و شغل منق بر او از جهوی او و شغلی که احداث کرد در منق بر او و صحت
 در ثانی او صاحب فاعله در اربع او ثبت نمایند بدستجهت نیران از هر فاعله احداث کرد
 باشد و شغل اول و سیزدهم آن رمل یکی باشد و فرد بر بودش نزد هم میزانی باشد بدستجهت
 در این فاعله احتمال است و ز در این غیر استیجاب بعدت این نیست و آنچه ذکر است
 در یک رمل میان فاعله تا بر سستی منق کرد و مثلاً چون رمل زدهم اجتهات این است
== چون نقطه ناز چهارم منق شد بمقتضای عمل و م از امر ثانی ابتدا از دفع
 کردیم که شغل منق به است اکتن چهارم و ششم و در زدهم و ش نوزدهم بر کرم پنج شد و در
 اخذ مراتب هوای ازم که مذکور است **==** در اربعه امر ثانی این شغال است
 بمقتضای عمر ثانی چون منق به است بر کرم ششم نوزدهم و باز صاحب مکرز بنفیند
 و در تشکیل افراد شد صاحب مکرز **==** است در سیم ثبت کردیم و چون تحقق شد که مراد
 از مویات عاشر است و **==** که صاحب فاعله مراد است در اربع ثبت کردیم این شد **==**
== و بمقتضای عمر رابع چون نقطه چهارم منق کردیم در اجتماع این نقطه با فاعله **==** اصل
 میگرد و شغل منق به است و از ضرب **==** با **==** که رب مرکز است استخراج میشود
 مرکز **==** است و چون جمع نمایند این اجتهات کرد **==** در این عمل **==**

از او گویند بر ثبات ۱۳ و در کثر اسلکین مذکورین احکام و ضمیر و ضمیر در دین استنباط طبعی
 چنان که این در شکل در اصل در هر خانه که واقع شده باشد ضمیر مبرز الیه آن خانه
 باشد و اهل هم مجب سعادت و کثرت و کثرت و ثواب آن اسلکین مذکورین استنباط طبعی نمود
 این عمل کم خط شود و در هر یک از این احوال که در مضمون آن امر واقع شود معنی شکل نیز در
 اجتهات عالم مطلق باشد در احوال و حصول و لا حصول مقاصد **باب ششم** در معرفت
 قوی سبب بدان که **یا از قوی مذکور** ماسکت و آن در تحت قوت پرست خاک است
 و از احوال رقیبه **یا فعل ماسکت** مطلق و فاعل آن از کلب زعل است **یا قوت**
 حیوانیت و مفعول آن دل است و شریان و حودق محکم که از دل رسته از او حرکت اندوخت
 در تحت قوت حرارت نارت و فاعلش از احوال رقیبه **یا است** و کلبش شترتی به قوت نفی
 نفاذ است و مفعول این قوت و مفعول است و حواس و حواس و حواس و حواس از وی تحقیق بود
 و چشم و ترس از او وجود آید و مکتوب **یا شمس** باعث تربیت او است چهار
 قوت طبیعی و مسموع این قوت جلالت و در حودق جهنده و ماسکت در کلهای باریک که با
 گوش محوط شده پراکنده شده تا بخدی که **یا کلب** کلبوس را با قوی اجزای حسی علامت قوت
 و این قوت به **یا کلب** او قوت است **یا شمس** قوت شهوات است این قوت در تحت تصرف
 و قوت باشد **یا حیوان** و بی طبیعی و شکلی که این هر دو در در **یا است** تا نوح
 الکواکب مناسبت و اگر این قوت را نسبت بقیع دهند فانی از تحقیق نیست چه علامت شهوات

در قوت تغییر این قوت تابع است حیوانات در شکل در احوال و مفعول است

فی احوال

مش به ادب من حیث الکواکب که زهر است و شکل که **یا اما** اسفم قوت حافظت و
 خوانه این قوت و جهت چنان که او را که هستی زنده و عمر کند و این حالت را به **یا است**
 دانسته اند چه فعل کلمی که عطر رو است و حالت عطر وی مش به این قوت است و باقی شکل
 من حیث العطر شریک باشد چنان که در احوال و شکل تحقیق پرست که شریک **یا است**
 و شریک **یا است** و شریک **یا است** و شریک **یا است** و شریک **یا است** و شریک **یا است**
 در احوال و به شند قوی حال باشند و دلالت کند بر تزیید و ترقی آن قوت و اگر در احوال
 شوند بر اشتغال و اگر در زواید افشانه تقوی و ضعف چنان که اگر **یا است** که مکتوب قوت ماسکت
 در وندی از او تا دل به ترابیه واقع شود دلالت کند بر ثبات و سلوک و سکوت و دلالت
 و حکمت و استقامت و تقا و مش به مذکورات و اگر در کلبی در احوال نماید واقع شود دلالت کند بر
 صبری و تانی و تحمّل اما آنها و اگر در رایل نیست دلالت کند بر ضلالت کثیر در صد احوال و
 مذکور شد **اما** قوت نفاذی که مکتوب است به **یا است** اگر در وندی از او تا واقع شود دلالت
 کند بر حال سخاوت و سعادت و ثروت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 حساب المرام اگر در احوال نماید واقع شود دلالت کند بر عدالت و زهد و ورع و پاک طینت
 و اگر در احوال نماید واقع شود دلالت کند بر خردس و آنچه خذف خذف او است **یا است**
 حیوانیه که مکتوب است به **یا است** اگر در کلبی او تا واقع شود دلالت کند بر حال سعادت از احوال
 و عدالت و عدالت و در رایل زهد و ورع و تقویه باطن و تیری ذمین و در رایل او تا در کثرت و کثرت

و عدم آنچه در او واقع شد که در وقت قبضه که منسوب به **۳** اگر در یکی از او واقع شود الله
 کند بر حال غضب و تنگی و حیلک و غفنه جوئی و سخت دلی و در بیل و بیل است بر شجاعت و سخت
 دلی و پر دلی و در نظر هر خوف و بد دلی و هزیمت و مغلوبت اما قوت شهوانیه که منسوب است به **۴** اگر
 در او واقع شود دلالت کند بر حال محبت و ودادت و عطف و دلف و میل و اضطراب و سهرابی
 و در بیل بر تنعم و میل بغایت و استرجحت و در زایل بر ترک شهوات و لذات و عدم رغبت اما
 قوت حافظه که او را فکر به گویند و منسوب است به **۵** اگر در او واقع شود دلالت بر کفایت
 ذمئی و استقامت ادراک و جواس باطن و کثرت یادداشت و اگر در بیل افتد دلالت کند بر
 و تصور و تفکرات و اگر در زایل افتد بر سنان و فراموشی و توشیح و اس **اما** هر یک از این احوال
 که منسوب اند بقوای مذکوره چون ضعیف گردند دلالت کند بر ضعف و نقص در آن قوت بنا
 بر یک از این احوال شکره که منسوب اند به ضعیفی از بعضی این محضی فاندر که ضعف
 میشود به قسم یکی از آن در قسم را ریشیه خوانند و قسم دیگر را خادم ریشیه **اما** قسم اول که او
 ریش خوانند تقسم میگردد بچهار عضو و مانع و دل و جگر و امشین و مانع هر یک است از ماده
 یعنی پنج فرایم آمده از حقوق بر ایک از او درده و شرابین که در وی پراکنده است و خشک کرده
 دی پوشیده است و آن خشک که محاسن جوهر و مانع است اللطف و ملائمت و خشک که محاسن است
 کثیف تر و غلیظ تر است و مزاج مانع سرد تر است و بجزودت آن است که حرارت جوهری
 که پوسته از دل باو میرسد او را معتدل دارد و سبب تری آن است که از بسیاری نظر و تذکره

والا بجزودت

و دل ترکیب یافته از کثرت و غضب و حقوق شرابین که از او رسته است و دل بر شکل و صورت
 و مزاج او گرم و خشک است و جگر مثل خون منورده است و معدن روح طبیعی است و امشین کوشش
 مانند غده و سفید شود و منی گردد و مزاج او سرد و خشک **اقسام** **۱** که خادم رودی است
 احصاب که خادم و مانع اند و او را می جنبند که خادم دل اند و حقوق انجمنه که خادم
 جگر اند و اللات منی و تناسل که خادم امشین اند اما هر یک از این رودی از بعد
 متعلق اند یکی از احوال بسیط چنان که **۲** منسوب است به عفت و امانت و خادم وی اند **۳**
 منسوب است بیکر و امانت و خادم وی اند **۴** منسوب است به مانع و امانت است خادم وی اند
 و **۵** منسوب است با ممانت و امانت خاک خادم وی اند اما سبق ذکر یافت که قوی سبب است
 طبیعی و حیوانی و نفسانی چون معروض شد که قوت طبیعی در جگر است مقسم میگردد بدو
 خادم و محذره و خادم و قسم است قسمی است که در قضا تقریف میکند بواسطه بقای شخاص
 و آن که کونه است غایبه و نامیه منع دیگر آن است که تقریف در غذا میکند از جهت بقای
 منع و آن در وجه است موله و مصوره و فعل و قوت غایبه آن است که غذا را معده می میکند
 که بدل و بختل شود و کار نامیه آن است که در قطر رجهن افزاید بر تناسل طبیعی تا سگد شود تا
 و قوت موله در منع است یکی باشد تو له منی در امانت و ذکر و منع دیگر قوت ثانی که در رخی
 باشد متصرف سزنده تا هر جوئی از اجزای منی آن حضور کرده که در استعداد آن حضور داشته
 پس این قوت موله آن جوهر را بر این مزاج میگرداند تا آن حضور کرد و جسمی این قوت را

مغز اول نمند و قوت مصوره بصورت نیز قلم قدرت حکیم قدر قبل جلد له و عظم شایسته
 و اشغال مختلف را در ابدان پیدا کرد و در هر چه روح است جاذبه و ماسکه را ماضیه و
 اما فعل قوت جاذبه است که جذب آنچه نافع باشد نماید و در هر چه اجزاء این قوت موجود است
 چنان که آنچه در مع رایش پیدا بدو مع جذب نماید آنچه در رایش جذب کند و بر حقیقت
 بر این طریق است اما فعل قوت ماسکه آن است که آنچه جاذبه جذب کرده باشد ماسکه لکانه
 در رد که تا ماضیه مضیم کند و فعل قوت دفع آن است که آنچه جاذبه جذب کرده است را
 لکانه داشته و ماضیه مضیم کرده باشد بقوام معتدل در دفع کند اما جاذبه از هوا و اشغال
 هوایی بصدد رمی بپونزد ماسکه از تراب و اشغال ترابی و ماضیه از زرا و اشغال زمینی و در دفع
 زراب و اشغال آبی و در هر یک از این قوتی در اعتدال دلیل بر نیکی حال محنت و سستی
 آن قوت است و تناقض و تضاد دلیل مضیم و عدم محنت از ابدان و نفس چنان که اگر نقطه
 از نقطه محله که میزان حرکت سالم معتدل کند تا شغل طبع یا ششم یا دلول المیه فانه غیر مجرب
 تعدیل نقطه حقیقتا و اعتدال کند دلیل محنت و سست نفس مایل بود و نیکی قوت عقل آن
 محض و اول بود بر ضعف آن قوت و این حالات در تحت تصرف قوت طبیعی باشد اما
 قوت طبیعی درستی ذکر یافت که مغش دست و حس و حرکت ابدان از این قوت بود که حالت
 در جمع اجزاء و حالات و ترس و خشم در نفوس از او پیدا کرد و عروق متحرک از او در
 از آنها طبع و نقیض و این روح را که ممتوب شده اند بقوت حیوانا بر نبرد حکم روح

بطور غیر

لطیف است که در لطافت اخلاط اعداد کرده هر ماده بعضی کثافت اخلاط است و بود
 روح لطیف اخلاط است و در این صورت هم اعتدال مرغی است چنان که اگر اشغال لطیف
 مستحقه و این قوت تناقض و تضاد پذیرفته باشند هر آنچه دال باشد بر ستم و فساد نفوس چنان
 حرارت زیادتی نماید دلیل است و عمل بوده چهرت روح را که هم سازد و اگر تناقض پذیرد
 آن هم دلیل ضعف حرارت خویشی بود و تجنید روح و زرعی مملو از اشغال زمینی متغوی و
 مرتبی این قوت باشند اما قوت نفسانی محل طبیعی آن و سخت و در تحت او قوت است
 مدرک و محرک و قوت مدرک روح است مدرک ظاهره و مدرک باطنه مدرک ظاهره حواس پنجگانه است
 که آن با صوره و معروضات و ذرات و لذت است و مدرک باطنه لغت مملو شد و در اول
 او احساس شکر گویند و خوانند آن خیال است و در م را او هم گویند و خوانند آن حافظه است
 و قوت مقصد قوتی است که در محرکات این مغزیه تصرف کند یعنی خوانند حس شکر
 و خوانند و هم و القوت حیوانه و همی را استعمال این قوت کرد از آنکه در ابدان از آنجمله
 مانند اگر جوهر نفس ماضیه استعمال کنند آن قوت را انفعاله خوانند اما قوت محرکه
 بر او وجه است با حشر و فاعله و باز با حشر بر او قسم است با حشر شکر استیکر طالب است و امر
 ماضیه و حشر که بعضی که بواسطه دفع تصرف است اما فاعله است که تحریک اجزاء و مفصل میکند
 و من حیث الازاده محرک است و آنچه مذکور شد در تحت تصرف نارد هوا باشد و از اشغال
 فاعل علی الاطلاق باشد اگر حفرین مذکورین و اشغال مذکور در استه باشد بقوت دال و مرغی

دال باشد بر سلامت و قوت مذکرات و ذکالت ذمبی و تحت حواس غمسه مذکوره و
 قوی باطنه و اگر در صورت مذکوره ضعف و تناقص برید باید دلیل ضعف آن قوی بود آنچه
 در ناره و او اندک باشد عکس آن در ما و تراب محقق است و آنچه در صفات **ع** اظهار شده
 عکس او در **ط** ظاهر و برهت پس اگر کمال از قوت ترقی مذکرات بود و لفظین سفید
 بقوی و غرضی و ذاتی از آسته باشد یا **د** در خانه مدلول ایله ضمیر بود و قوت حال باشد
 دلالت کند بر ضعف حواس ظهیری و باطنی اما **ه** راهی در صوب باطنه دانسته اند **ه**
 را روح حیوانی و حرارت غیر حیوانی مخفی فاند که شمس و قمر از قوت **ب** صوره دانسته اند شمس
 چشم راست و قمر چپ و زحل و مشتری را **ا** مفعول کوش است مشتری که در حجب
 و عطارد را **ث** و زهره را **ذ** و زحل را **ر** و مریخ را **س** اما در مرکز زمره مراکز از متعلق است
 به مریخ و اجزای و مریخی و مراکز هوا منسوب است به بقوم و کردن و اطراف کردن و سینه و
 کتفین و مراکز ماله بشکم و ناف و مراکز ترابی سرین و در جلین و بالعبین و پشتان اما
 هر یک از این مراکز مفقوده باشند جانب بیری بود و آنچه فرود به باشند یعنی بر جسم جمعی
 اجزای با نهم و دهم و سیزدهم از زمین باشد و سبات یا زدهم و هجدهم و چهاردهم
 از بیری و اما استعلام انسان از جهت لوزم و لواحق این فن است و این بر چند نوع است
 جمله موقوف سیکرد و مخفی فاند که زمان سن منقسم میشود بچهار قسم **اول** سن صبیانه
 و آن را ایام کودکی گویند و آن سن بزرگ شدن و افزودن باشد و انتهای این سن

کتابخانه

سی سالگی باشد در این اوقات کرمی و تری غلبه کند **دوم** سن شبانست و این سن را
 جوانی نیز گویند و افزودن شدن در این سن تمام گردد و انتهای این سن و پنج سالگی است و این
 سن کرمی و خشک غالب است **سوم** سن کهنه است و این زمان است که نقصان ظاهر گشته
 اما از قوت نیست زنده باشد و انتهای این سن شصت سالگی است و سردی و خشکی غالب است
چهارم سن پیری و شوخیت است و این زمانی است که ضعف قوتها ظاهر شده باشد و در این
 سن سردی و تری بود اما سردی غالب بود از بیری تری که در بدن گرد آمده **اما**
 بر علم جمعی لفظ طناری منسوب است بن صبیان و هوای سن شبانست و مانی سن کهنه است
 و تراب بن پیری و مراکز زمره هم بر این منوال است **اما** اوت و متعلق است بن صبیان و
 مایل بن شبانست و زایل بن کهنه است و از ادوات سن پیری و بازو نه نار صبیان و اوت
 هوای سن شبانست و اوت آب سن کهنه است و دند فاک سن پیری و هر یک از این افعال که توی
 غرضی و ذاتی از آسته باشند دلیل قوت و سعادت آن سن بود و اگر ضعیف باشد دلیل
 آن سن بود و الله اعلم **باب پنجم** در بیان علامات که در صورت و ابدان و اعضا منقسم است
 و آن بر چند نوع است یا بحسب نقص و تصور است یا بحال یا در آن **اما** خوب و تصور
 بر وجه است با حدوث عقل و امراض یا از ضرب و احتراق مخفی فاند که اشغال بزنان دلالت
 بر عدم نقص و خوب میکند سعد عقلی و کس خضری و حرقی و اشغال غیر بزنان دلالت بر نقص
 میکند سعد بر عدم عیوب و کس بر عیوب **اما** اشغال نری دلالت کند که آن علامات

توضیح کن

بر سردی باشد و بادی بر صغوم در کون چنان که مذکور شد اگر آن با شترک کرد در
 دلالت بر داخدا و خوشی و آنچه در خوارت کرده و اگر ما **۱۰۰** شترک کرد دلالت کند بر زخم
 شمشیر و اللات حوب و اگر با **۱۰۱** شترک یا بد دلالت کند بر خاها و نون و نمانه در کون
 و صغوم بوده باشد و اگر با را و شترک کرده دال بود بر خاها و نون و نمانه که در جبهه و اگر با
۱۰۲ شترک یا بد دلالت کند بر زخم آبه و کلی و با **۱۰۳** شترک یا بد دال باشد بر خال
 نشان که در کون و جی متفا و دشته باشد و همچنین در بر شکل ناری و هوایی این عمل
 منظر و مخطات و چون **۱۰۴** شترک یا بد دلالت کند که آن نفق
 در مقام و در اینهای گرم و ازها لوزان آبی رسیده باشد و اگر **۱۰۵** شترک یا بد آن
 زخم از آبه و نون بود و اگر **۱۰۶** بود آن خال و نشان باشد و اگر **۱۰۷**
۱۰۸ بود آن عیب و صورتی بود در غایت قح که در دزدی و نون بدید آمده باشد و اگر از
 است **۱۰۹** باشد دلالت کند بر نون و خاها و نون و اگر از است **۱۱۰** بود دال باشد
 بر نفق و شمشیر و نیزه و جازان آبی چون مار و هی و اگر از است **۱۱۱** بود دلالت کند
 بر صورتی که آن قسج نباشد و اگر از است **۱۱۲** باشد علامت خال و نشان و اگر با
۱۱۳ شترک کرد دلالت کند بر حوب و صورتی چون رجبی بدید آمده باشد
 چون روحی و جوشنها و اگر با **۱۱۴** شترک کرد دلالت کند بر نون و خال که
 در سق را نو بدید آمده باشد و اگر با **۱۱۵** بود دلالت کند بر خال و نشان بکن اگر

۴۶۴

فردا

با خاک **۱۱۶** بود دلالت کند بر صورتی زخم اما قسج نباشد و اگر با **۱۱۷** بود دلالت کند
 بر خال و نشان نیک بود و اگر با **۱۱۸** بود نشان زخم و صورتی بود که در صورتی بر آن
 باشد و اگر با **۱۱۹** بود نشان و خال بود که از ترزد و نقل و حوت بدید آمده باشد اما نون
 مراتب را هم درین معنی منظر بدید است چنان که لفظ اول با لفظ دوم شترک کرد
 و لاشبهه آن نشان با نفق از جهت مال و وسیع و شری بود اگر با لفظ سیم بود به خط خویش و
 اخوان و اخوت و اگر با لفظ چهارم بود بجهت ملک و مقام بدید اگر با لفظ پنجم بود به خط
 فرزندان و حسی و حجت و قس عا هذا چنان که اگر لفظ ناز اول و زخم شترک کرد نشان
 داخدا بود بجهت عاشقی و اگر با نهم بود بجهت مرض و عمل بود و اگر با دهم بود بجهت
 محضه و دزدی و عداوت و مذهب بدید **اما** علامات آنچه از نقاط نازیه و او
 بود فی الجمله بر آمدگی در او محقق باشد و آنچه از نقاط نازیه بود فرورفتن خواهد داشت و با
 طول خواهد داشت طلاء و هو احواف خواهد داشت حواف و آب عمیق باشد وسط و خاک کج
 افراط و علامات نازیه طون ابدان و هو اایل بکرت و مائیه سفید و ترابیه تیره
 اما اگر حلقه بداند که نقص یا عیب در طرف یعنی یا لیری اوست حقیقی مانند که اجتهات
۱۱۹ و **۱۲۰** یعنی باشد و نبات با **۱۲۱** و **۱۲۲** از جانب لیری باشد و **۱۲۳** وسط
 الطافین در هر طرف از طرفین مذکورین که شکل خیر مرانی بتبیه باشد و لیدر نقص
 و عیب در آن طرف بود و اگر شکل میزان از شکل ناقص اصدات باشد آن درو

در نظر لطیف بود مشروط آن که اول وسیع ناقص باشند و اگر آن هتکال که دلیل
 نقیض و عیب بود در او تا بود آن نقیض و عیب چندان طاهر نبود و اگر در مایل نه لجه
 دلیل ظهور آن بود تا چندان وسیع نماید و اگر در مایل بود وسیع و طاهر بود چون قطع
 گوش و بینی و دست و پا و اگر آن هتکال از مرکز خود مقدم واقع شده باشد آن در آن
 اعلی بود و اگر فرودتر شده باشد هتکال ناری و هوایی و مائی و تریابی
 اعلی و الله اعلم **باب ششم** در معرفت استخراج اسمی بدان که حروف پست و شسته
 که نه مستقیم میشود بر چهار وجه **اول** ناری اند بدین نوع **اهط فشد وجه**
 هوای اند بدین منوال **بوی بنضض** نوع **سیم** آبی اند بدین گونه **جز کس قفط**
وجه چهارم خالی اند بدین وجه **دحلر خع** حرات پست هفت گانه لفظ را تقسیم
 نماید بدین حروف علی الترتیب چنان که نادر اول را به **الف** دهند و نازم را به
ه و همچنین تا آخر حروف و از حرات او همین عمل میشود باز ترتیب دائره
 اعتبار تمام در در بر نسق سخن تا ش نزدیک چنان که حرف هفتدهم همان نصیب
 شکل اول گردد و بعد هم از هم تا ه نزدیک و هر شش راه حرف رسد و هتکال
 زایدات بحرف و این تقسیم در چهار دائره معتبرست و تسکین من حیث المراتب ه
 تسکین من حیث تسکین و کجب دائره افراد و تسکین مراتب است که نه عقب از
 و تسکین حروف و واقع بر ترتیب سخن معتبرست اما هتکال بیستم خود حروف ذات

در اول

دارد در ششم خود حروف حوضی چنان که **در اول الف** در ذات او بود در ششم
ف و **ح** در ذات او بود در نهم **ص** و **غ** در سیم **ج** در ذات او بود
 در سیم **ق** و باقی هتکال بر این نسق باشند در غنم جمعی هتکال را به پند که در چندم
 خود واقع اند بقدر حرکت آن حرف را بر گیرند و با حرف ذات جمع نمایند چنان که ه
 خانه نقل کرده باشد ب حرف حوضی باشد در آن خانه حرکت کرده باشد **ج**
 و قسطنطنیه و با هتکال که طبع از میزان باور رسیده باشد با نقطه و معنی شده باشد
 در سخن خود واقع شده باشد آن راه حرف دهند و مکررند چنان که چون طبع
 از میزان در مرکز نالت **غ** رسد **ج** در ذات او باشد چون بعشرات بر نال شود
 و مکررند **اول** شود و بر هتکال در پست خود بر این منوال خواهند بود **اما** در
 استخراج حروف اول و حیات ملاحظه نمودن از عدد حروف هم و منقوطه و غیر منقوطه
 و عدد حروف منقوطه و آن که این اسم از چه جنس است از اسمی حیوان است یا نبات
 یا جاد و باز حیوان ناطق است یا غیر ناطق و معرفت شرافت و خجاست اسم هم در است
اما اعداد حروف هم را بعضی از مکرر نقل طالع گویند و بعضی از عدد صغری او بعضی
 از مراتب او بر غنم جمعی مراتب آن ریل را بر گیرند و بچهار قسمت کنند خارج قسمت عدد
 اسم باشد یا آن که هفت هفت طبع نمایند باقی عدد حروف اسم بود با عدد و مرتب
 شکل اول و پنجم و نهم و یازدهم گویند و طبع همان هفت هفت است و منقوطه و غیر منقوطه

از شکل میزان کوبیده چنان که اگر شکل میزان از شکل خیر میزانها صادر شده باشد ^{موقوف}
 بود و آلفلا و عدد و حرف موقوف از باقی عدد طرح کوبیده و آن که در چشم است عدد
 مراتب را بر کوبیده **ص** طرح کوبیده را یک و پنج مانند اسم معادن و اگر در گوشه
 حیوان و اگر در دست و پاهای نبات و اگر چهار پا باشد و باز اگر طرح میزان یا نقطه
 بر مرکز باشد یا در آن اسم معادن و نفایس بود و اگر مرکز بود آتش یا باد آسمان
 بود و اگر مرکز آتش یا در پاهای نبات و در مرکز خاک حاد است باز اگر شکل منقح
 بعد بود آن اسم اجناس شریف و نفیس باشد و آلفلا و نفیسات شکل و در مرکز
 آن منظور باید داشت چنان که اگر منقح به شکل مشرقی بود همی اشراف بود چون
 اسم آینه و آبی و عمده و زاده باشد و اگر آفتاب بود آسمان و سلاطین و حاکمان
 و اهل بروج و مردم عالیجه و اگر خط را بود صنعتی بود از صفات با تعریف و در آن چون
 عماد الملک و نظام الملک و صدر اعظم یا تخلص شعرا یا تعریف و القاب فضله و اگر
 مربع بود القاب و تعریف تراک و سر نهنگان و همی ایشان باشد و اگر زهره بود آسمان
 انانث و القاب و تعریف ایشان و زحل اسم غده مان و کبریا و اگر در اول و اول و قمر
 اسم و تعریف و مریخ بود و اطفال و اگر آن شکل منقح به مرکز بود آن اسم باشد و اگر
 هر دو در وقت و ضعف موی باشد هر دو اسم بود و اگر مختلف باشند یکی اسم و یک
 تعریف یا صفت بود **اما** چون رمی زده باشد اول جمله فایده که کدام شکل از

الحال

شکل در سکن خود واقع اند بحسب سکن افراد اول استخراج حروف از او است مانند در
 در غایت اعتبار است و اگر در شکل در سکن خود واقع شده باشند شکل که از
 بسط اخراج شده متحرک سازند تا منقح کرد و بجای آن منقح به شکل
 شده که شرح و تاویل و تفسیر سینه استنباط باید نمود و اگر در ایشان را اعتبار
 نمودند در استخراج حروف و ضعف و قوت را منظور داشته باشند تا حروف مقصد استخراج
 کردند و باز شکل که نفیاس پذیر باشند آن شکل را در حرف دهند در سکن
 طلوع و غروب که مسامت سکن لقان و حروف آنچه معلوم نشود من جهت شکل
 او را در حرف دهند چنان که در در آره حرف ایشان را در زیادت سکن داده اند
 بناء علیه ایشان را در حرف نصیب شده و در آره این است که هر قوم میشود و با بر عین
 حروف طلوع و غروب بر پنج مثلثات بر این وجه است **البغ** **بک**
جلس **دمت** **هنت** **و سنج** **زعد** **حفض**
طص و هر یک از این حروف را شکل که منقلبند آنها را در حرف دهند مثل
 حروف است و درین مرکز مذکورند او را صاحب شده دانند و همچنین در او را در
 ما من و همچنین **و** که بقیه شکل ترکیب **البغ** از این صورت دارند و

حرف است و درین مرکز مذکورند او را صاحب شده دانند و همچنین در او را در
 ما من و همچنین **و** که بقیه شکل ترکیب **البغ** از این صورت دارند و

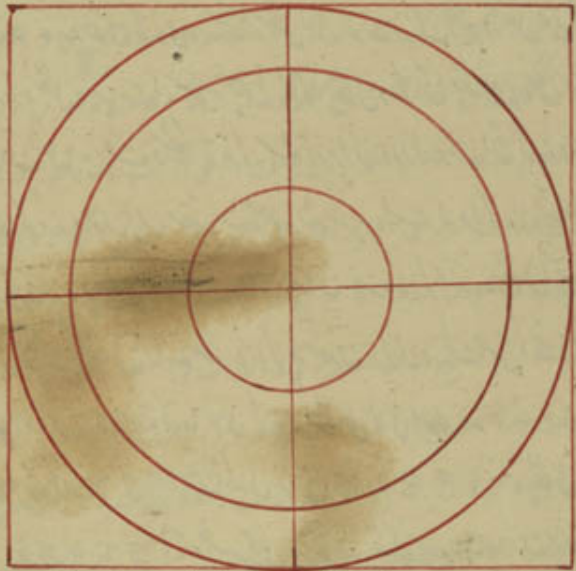
و الحال را بجهت ثابت هر یک در حجب بخراف باشد و در ششده هم که در این یافته اند و کلمات
 غیر ایقاع را بواسطه طول و عرض و عمق وضع نموده اند لهذا حرف اول اداها
 و ادرا طول نامند و چون بعشرات برند عرض حاصل کرده و چون نبات بر
 عمق باشد بنا بر این علم استخراج دفین هم در این تسکین کنند **امثال**
 در تحقیق طول و عرض و عمق مخفی مانده که طول شکل کجب عرض او است یعنی اوزا
 و عرض مرتبه مع عرض و عمق در مرتبه یعنی ضرب عدد در مرتبه باشد چنان که
 طالش یکی و عرض شش است و عمق هفت فافهم بعد از ضرب آنچه از شش زده شود
 نایر طرح نمایند که باقی عمق باشد یعنی شش زده شود طرح نمایند و بر عزم صبی
 هر شش تا چهارم خود صاحب طول است و در ربع ثانی صاحب عرض و در ربع ثانی
 صاحب عمق و در ربع رابع عمق و در ربع پنجم عمق و در ربع ششم طول است
 و در رابع صاحب عرض و در رابع صاحب عمق و در رابع الوت عمق و در رابع پنجم
 عمق و در رابع ششم طول است و در رابع هفتم عمق و در رابع هشتم عمق و در رابع نهم
 عمق و در رابع دهم طول است و در رابع یازدهم عمق و در رابع بیستم عمق و در رابع
 و عدد ازادی و زود اجمی عمق و این اصح و این طریق است و بعضی عدد را در او
 ضرب نمایند و در طول منب و عدد او را در آب ضرب کنند و در او عرض خوانند
 و عدد آب را در خاک ضرب کنند و عمق دانند و این هم فانی از صدق نیست

باب نهم

بخشم در استخراج دفین در این مملکت توانی و طرق متعدده بیان نموده اند و حق
 آن است که موضع دفین از چهارم گویند یا چهارم منقی به نقطه شکل منقی به وجود در شش
 بعضی از پنجم گفته اند بمذرات شش و شش و شش و شش است و از او یازده و مخفی مانده
 که بر رمال و جب بیکر و تحقیق وجود و عدم دفین در این از چهارم باید جست بمذرات
 ششم و ششم چنان که اگر شکل چهارم یا چهارم منقی به خارج منقلب باشد بمذرات
 ششم گوئیم این دفین خارج شده و اگر خارج بخش و منقلب باشد در آن برده اند اگر عدد
 باشد که فی تصرف نموده اند که صاحب دفین بوده اند و خوش بختی واقع شده
 اگر در مرکز مذکوره داخلند باشند آن دفین محفوظ و مدفون است و ثابت نیز مدفون
 و مضبوط است و داخلند بعد حصولش تیر کرد بستان و کس بدواری و در ثوابت است
 و صبر در محل تحقیق است بعد بستان و کس بدواری و چون تحقیق کرد وجود دفین را در آن
 واجب میگردد تحقیق جهات دفین را در این هم از چهارم و چهارم منقی به گویند در این
 عمل دقیق و تحقیق تمام لازم دارد چه اگر تحقیق وجود دفین معلوم کرد تا دام که جهات
 ظاهر و حقیقه استنباط نشود استخراج دفین مهم مانده پس در این باب مایل تمام باید بتقدم
 رسایند چنان که در مراکز نقاط مختلف باشند تعدیل باید کرد در تضاد و تضاد و بنا بر طبع
 اغلب بنادان و اگر نقاط موافق باشند تعدیل باید کرد حکم بر غلبه طبع باید نمودن
 و اگر اشغال بسیط باشند آن هم احتیاج تعدیل میگرد چنان که در چهارم یا چهارم منقی

نشیند و در آن زمانه مستدیر رسم کند و در پیش رو نقطه فرض کرده خطی مستقیم بکشند چنان که از مرکز
 دایره که در نقطه اول را جنوب گویند و دیگر را شمال و در نقطه دیگر بر طرف گیری و یعنی
 رسم نماید و خط مستقیم بطریق مذکور بکشند چنان که این رسم از مرکز که در او از این نقطتین
 آنچه در طرف گیری واقع شده نقطه مشرق خوانند و آنچه بجانب یمنی واقع است جنوب
 پس بجهت این خطوط چهار قوس اعداد کرده و خطی و اصل باشد میان نقطه جنوب
 و شمال و سمت آنرا که در آن را خط نصف النهار گویند و قوسی که بجانب گیری
 واقع شده مدار را قوس باشد از افق مشرق تا نصف النهار و قوسی که بجانب یمنی باشد
 از نصف تا حد مغرب و باز نقطه یمن این نقطتین اعداد باید کرد که یکی مشرق چنانچه
 در یکی مغرب اعداد است که نقطه محل و میزان است و این قوس که در تحت واقع است
 محل ظل است از طرفین و آن در ظل را غل محروط گویند و آنچه در جانب مغرب است
 در محل ظل است و آنچه در جانب مشرق است محج ظل است و خطی مستقیم که در داخل و
 محج واقع کرده آن را خط مدخل و محج باشد در جهت شمال چنان که ما در این
 رسم کردیم تحت صفحه بدان سوال و چون جهت دین معلوم کرده و در همان جهت
 طول و عرض و عمقش را استخراج باید کرد و تقصیر تحتی و فوقانی باید نمود چنانکه
 فوق آن محسب را از رسم معلوم باید کرد و تحت از پنجم یعنی سیم باشد است بر فوق پنج
 شش که در خانه سیم واقع است کواکب است بر فوق دین و شش که در خانه پنجم واقع است
 کواکب است

کواکب است بر تحت دین و بعضی گویند خانه دهم بر طرف جنوب است و الله اعلم



فصل در بیان جناب انانیزی و درشتی از شکل اول یعنی به گویند در نیک و قیمت و علم از آن
 یا در تم مثنی به شکل دینیات از رسم یا سیم یعنی به و جوهر و محقق از چهارم و بجز کار
 می آید از رسم حوت و جوزی از دهم و بجز آنچه است از نهم و دهم و در رسم شریک است
 به ششم و چهارم و بر رسم جمعی نرمی و درشتی را از آن اندام مرکز را گویند بشرط آن که
 با شکل اول محوطه سازند و در نیک و قیمت و علم از آن اندام مرکز او بشرط شکل هفتم
 و شکل دینیات از آن اندام مرکز است که سینه بشرط سیم و جوهر و محقق از آن اندام

چهارم در بر پست این طایق جاری و مرغی است و بعضی این حالت را از شکل اول
استنباط نمایند چنان که زخمی و درشتی از شکل اول گویند و رنگ و طعم از شکل هتم کج
داثره و شکل و هیات از سیم به پنجم تا آخر شکل و اگر آن شکل در مل موجود باشد
و محل آن شکل با قدرت و شکی که مذکور باشد در هرگز او در حالات آن گویند و این عمل
و روی گویند و خون این مقدمات معلوم شد بیاید است که در اکثر از شکل اول
مجموعه کافی اند و در اکثر از شکل هوانی حیوانی اند و در اکثر از شکل اول بیانات
و در اکثر از شکل تا به معدن اگر چه معدن و کان از یک جنس اند اما آنچه در
تربیت از آنش بوده باشد در اکثر کافی گویند و شکل کافی اینها اند **۱۱۱** و شکل
حیوانی اینها اند **۱۱۲** و شکل نباتات اینها اند **۱۱۳** و شکل معدن
اینها اند **۱۱۴** و آن بر غصم جمعی هر یک از شکل معدن معادن شفاف
لطیف دانند مثل **۱۱۵** و **۱۱۶** و **۱۱۷** و **۱۱۸** سفال و آلبستین و **۱۱۹** و آن در بر
و **۱۲۰** فیروزه و سنگ لاجورد و شبه و امثال اینها و آنچه معدن شیرین و خوشبو و کس طبع
و ترش و تیز و بدوی و امثال معدن غیر لاجورد و کس به قیمت و شکل میزان معدن
بی عیب و تمام و غیر برای کس معسوب و ناقص و شکل که توان خورد بطریق عادت
اینها اند **۱۲۱** و **۱۲۲** و **۱۲۳** و آنچه از آن کولت غیر عادت بود که کجبه مداد او خوردن
۱۲۴ و **۱۲۵** و **۱۲۶** اند و آنچه نثران خورد **۱۲۷** و **۱۲۸** و **۱۲۹** و **۱۳۰** اند **۱۳۱**

مخوف **۱۳۲** اند و مربع اینها اند **۱۳۳** و مدور **۱۳۴** کردی **۱۳۵** و مربع
ناقص مدور ناقص **۱۳۶** منبری **۱۳۷** و **۱۳۸** مخروط **۱۳۹** و **۱۴۰** منجلی و **۱۴۱** عمود **۱۴۲**
و **۱۴۳** شکل معین **۱۴۴** و **۱۴۵** مربع مطول **۱۴۶** و **۱۴۷** دلالت بر آنست که لون و قعد
خوبی کند و هر یک از شکل بیض بر یک رنگت و باقی را کج تا بجهل آورد چنان که
لون **۱۴۸** رزوی که بر سفی کراید **۱۴۹** اصل مطلق **۱۵۰** امین **۱۵۱** و **۱۵۲** اورد و البقر
۱۵۳ سبزی که بیهی کراید و **۱۵۴** سفی که بر زدی کراید و **۱۵۵** سفید و سفید و البقر
بالعصر و **۱۵۶** زرد و سفید و البقر و تیره بالذات و **۱۵۷** سفید بالذات و زرد و سفید
و سفید و البقر و البقر و تیره بالذات یعنی سیاه **۱۵۸** اما چون
در مل بسیار کمر کردی از اوج علیه کند دلالت بر قعد خوبی کند یا شکل اول در چرخانه
کمر شده و چون جوهر و علامات خوبی بوضع شوند همیش از تناسب استخاط نمودن
بصورت بعید خواهد بود **باب دهم** در بیان احوال مختلفه و آن بر چند فصل است **فصل**
اول در بیان احکام پیوسته شازده که در این موقوف است بر چند مقصد **مقصد اول**
آن است که بدانیم ضمیر مفرد است یا مرکب یا ضمیر مفرد آن است که از یک خانه باشد
و مرکب آن است که از بیشتر چنان که از عمارت یا عمارت پرسند و این سوالات
مفرد باشد از حال خود یا پدرش یا معشوق یا رزقه چشم پرسد این گونه سوالات
مرکب باشد و مفرد چنانکه از یک خانه اعدا کرد و مرکب از چند خانه معشوق

و طرح مقصد هم استخراج از دواج در پرت مشترکه که واقع از چون باید که حاصل را بطریق
 طبع باید نمود و ضرب از سه تا در کند و طرح از **مقصد سیم** آن است که اگر آن پرت را
 بدانند در احکام و ضرب بشکل چنان که ۳ و ۶ و ۸ و ۱۲ در مائیت مشترک اند و
 ۳ و ۴ و ۶ در حرکت شریک اند و ۳ و ۹ در سفوح و ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ در علم مشترک اند و ۱۱ و ۱۱
 ۵ سستی و الفت شریک اند و ۶ و ۱۲ در قید و محن و بحر و کلبت و حیوانات و شقاوت
 شریک اند و ۱۲ در عدالت و ضحیت و ۸ در تقصیر با ۶ و ۱۲ و ۱۴ در والدین
 و ۱۲ در عقل و عمل و محاسب **فصل** در احکام خانه اول مشدد مثل لوال کند از دست
 و شقاوت یعنی اولد باید معلوم کرد که سعادت و شقاوت با بفعول میرسد یا آئینه یا
 ماضی سعادت و شقاوت ماضی زرد و زرد هم و طالع استنباط باید نمود و با بفعول
 از طالع و مستقبل را از هم و نهم به شهادت مهم و این احکام بنسبت به بدهی یا بخرید
 از این در حال پروی نیست و اگر لوال نماید که سک حال که ذکر یافت که ام راجح است در
 سعادت و کجاست و شود و لوال این سه سک شغل که در این سک خانه واقع است آن
 گویند و جهی دیگر طالع را چهارم ضرب نمایند و حاصل را با بسم و حاصل را با بزم
 طرح نمایند آنجا که سیمی شود از حالت سعادت و کجاست و دخول و خروج شود
 و از آن گویند **فصل** دیگر ناز اول تا سیر ذم زودا و فردا بر کند و شغل سازند
 از سعادت و کجاست و دخول و خروج گویند و اگر مثل از کیفیت زندگانی پرسد

اول را

اول را با چهارم ضرب کند و از سعادت و کجاست و ضعف و قوت شغل و نتیجه گویند چنانکه
 اگر آن در اوقات بود دلیل بجا و خوبی و ثبات آن بود اما تفاوت معنی دارند چنان که در
 آن اختلاف کند بر نعمت و جنت و روزی و فراغت که از آن و اگر در وقت سابع بود برکت و نقل
 و حرکت و غیبت و تزویج که از آن باشد و اگر در وقت رابع بود در رزق و سعادت و از شهر
 و دور و مقام تمسح یا بد و سلویش از حرکت بهتر بود اگر اوقات بلط و توطن را غیب کرد
 و اگر در وقت طالع باشد در نمی خود و در پرت صاحب اوقات بخوبی که از آن باشد و اگر
 در میل بود متوسط که از آن بود در آن سهم تفاوت جاری است چنان که اگر در هم بود
 اگر اوقات بیس و شری و الحل و شرب که از آن در الحل ماک کلدت و جمع کردن اموال
 حلیص بود اگر در پنجم بود اوقات عبود و طب و صعب و غنی تازی و غنیمت سعادت
 و احباب که از آن بود در الحل و شرب مسکرات حلیص باشد و اگر در هفتم بود از مال موردی
 و زوجه و شرکا اوقات که از آن و اگر اوقات محض و متعلق بود و اگر در نهم بود
 اگر شغل بیفج و کلام آن که از آن در اموال ملوک و حکام و قادر که تصرف و نقل بود و مسک
 زود بر آید و اگر در زایل باشد و اگر اوقات از منوب آید آن خانه در شقت بود و اگر در
 اگر خوشحال بود حضرت از قوت بفعول نماید و سیم از ذکر مرکز کم مشقت تر است و اگر کسی
 سوال نماید از سبب ای امور اول باید معلوم کرد که آن امر از غنیمت که ام خانه است شغل
 آن خانه را بشکل اول ضرب نماید نمود و حاصل را با شت به خوب ضرب کرده و بیاید

طرح نمودن آنجا که سیری کرد از سعادت و نوبت و دخول و خروج و انقلاب و شورش
 احکام که بر هر صفت استنباط نمودن چنان که اگر مراد از کسب علم بود شکل نم رایج
 ضرب و حاصل را با پنج طرح نماید و باقی را بر این صفت **فصل دوم** اگر سائل بوال
 گذارد کیفیت مال که زیاد شود یا کم شکل هم و سیم اگر داخل و آورنده بود زیاد کرد
 و اگر ثابت بود زیاد شود اما باقی و نقب زیاد شود اما زود صرف کرد و خارج سعد
 باستان و سخن بدواری و اگر بوال کند که این مال از هر کمزیر و نقصان کرد
 شکل هم را سیم بنت دهند بک سکن اگر در دو م یگیرد واقع شده باشند بجهت
 بیرون در دو سته و اگر سیم یگیرد باشند بواسطه نقل و حرکت و اجوان حجت بر او کرده
 چهارم یگیرد باشند از غلت و زراعت و پدرا تا آخر پودت بدین دستور و اگر سائل
 بوال کند که فلان جنس بخرم چون است اول باید معلوم کرد که آن جنس از
 عنایات کدام خانه است و شکل هم را با او ضرب باید نمود و حاصل را با شاد خوب
 و حاصل را با شاد بعید طرح نمودن در خانه که آنها یا بد نظر نمودن در آن خانه
 قوی است یا ضعیف سعادت و نوبت و دخول و خروج و ثواب و لوازش احکام
 استنباط نمودن و اگر پنج اولی قوی حال باشد در عمل موجود باشد آن خرید نیلگوشت
 و شری صورت یا بد اگر داخل یا ثابت بود در تصرف با نذر اگر خارج بود زود از
 تصرف برود و نقب حکم بر ترده کند سعد باستان و سخن بدواری و اگر سائل بوال

۷۲

کند که فلان شتر

که فلان شتر را بخرم یا کله دارم نظر نمایند بر شاد قریب و بعید که شهادت خروج
 میدهند اگر شهادت بخروج دهند و سعد باشند خود شرب الب بود و وقت فروخته شود
 اگر شهادت بدخول دهند و سعد باشند لکنه داشتند اولی و این بود و عاقبت
 لکنه در دو عکس این حال علم بر خلف نماید اگر سائل بوال کند که فلان بی
 واقع شود یا نه اگر هم و شادش بر عجم حقیق اگر هم و شادش خارج باشند از
 قوت بفعال آید داخل و الله فلا و اگر حجج خارج باشند واقع نشوند اگر بعضی خارج باشند
 و بعضی داخل این صفت را ضرب نمایند اگر پنج در عمل موجود بود داخل باشد واقع شود
 الله نفع دیگر نظر نمایند که آن مع از عنایات کدام خانه است شکل هم را با او ضرب نمایند
 و حاصل را با شاد قریب ضرب نمایند و حاصل شاد بعید طرح کنند اگر در امر او تاد و
 نظره آنها یا بد حکم برینا و وقوع بیع و اگر در امر او زایل و س قطع بخصیص سیم آنها یا بد
 حکم بر عدش کنند نوع دیگر اگر شکل منتهی بر او احسن بود واقع شود اگر ثابت باشد
 باقی و خارج و نقب حکم بر عدش نمایند سعد باستان و سخن بدواری و اگر سائل بوال
 کند که مال من زیاد است یا مال صدوز و شریک در دخول و خروج شکل هم و ششم
 گویند نوع دیگر هم را با چهارم ضرب کنند و حاصل را با ششم طرح کنند حالت مال سائل
 از آن استنباط نمایند و ششم را با دهم ضرب کنند و حاصل با دهم طرح نمایند و حال مال
 مذکور است را آنجا معلوم نمایند چنان که اگر شکل منتهی الب بوال قوی باشد در دخول و نوبت

مال سائل ربنده بود و اگر منتهی به ثانی اتوی بود مال مذکورات وجه دیگر با در هم تا چهارم
 اخذ نمایند و زوجه و فرزند اشخاص سازند و خاک از هاشم تا چهارم و از این هاشم علم مطلق
 نمایند بجز خروج و دخول و نکوت و وقت این صورت را ان الله اعلم
 و خانی از حقیقی نیست و اگر سوال کنند که مال من زیاد شود یا مال مذکورات هم را با
 سیم ضرب کند و حاصل را با ششم و حاصل را با چهارم طرح نمایند هاشم را با پنجم و حاصل را
 با دوازدهم و حاصل را با دهم طرح نمایند و اگر منتهی به اول اتوی بود در دخول و وقت
 زیادتی سائل را بود و اگر منتهی به ثانی اتوی باشد مسؤل را و اگر سوال کنند که فلان
 کس کردن خوب است بزعم جمعی از سعادت و نکوت هم گویند با سعادت چهارم
 و ششم و دهم و بزعم جمعی هم را با دهم ضرب کنند و نتیجه را با ششم و حاصل را با چهارم طرح
 نمایند همچنانکه انتهای بد از سعادت و نکوت و دخول و خروج شکل منتهی به گویند **رفع**
 دیگر با در هم تا چهاردهم بر گیرند و باز هوارد سیم هاشم و از ضرب شکل منتهی اشخاص
 نمایند و از آن حکم مطلق کنند اگر سوال کنند که این کس بیثود یا نه اگر هم و سیم
 و اتفاقا به شند واقع شود و الله اعلم اگر سائل سوال کند که فلان شیء بجهت معاصی بگردد
 چون است هم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با چهارم و حاصل را با ششم طرح نمایند
 استی که منتهی شود اگر اشغال مصلح سعادت شود دلیل خوبی و اگر مضرت من بود دلیل
 اگر بجهت رفع و اندفاع بود خروج مرعی است چنان که اگر اشغال در منتهی واقع شده

و خواهد گفتار

و خواهد گفتاری خروج کند نفع بود سعادت باقی و کس بد ثواری و اگر مرد از زوجه قوی باشد و
 است است و اگر سائل سوال کند که اوضاع معیشت من چگونه بیکند در زعم جمعی از سعادت
 و نکوت هم و شش بد قریب چنان که اگر سعادت داخل بود در معیشت و از بود با ثانی گذرد
 و اگر کس خارج باشد قبیل باشد بد ثواری بر بود و مقرب را حکم بر انقضای نماید و
 ثابت بصورت ثانی و بزعم جمعی هم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با پنجم طرح نمایند و از
 شکل منتهی به حکم استنباط کنند اگر کسی سوال کند که در معیشت من از چه عمر باشد نظر
 نمایند در شکل هم با منتهی به مذکوره که بجز دائره حاجت کدام خانه است و از منسوب خانه
 او سخن گویند یا آن که شکل مذکور از منسوب کدام کس است از آن گویند اگر سعادت بود در هر حال
 اگر کس با شش از عمر حرام و مکرر آن شکل را سیم معتبر دانند و از مکرر هم احکام استخراج
 نمایند و الله اعلم **فصل سیم** در احکام خانه سیم اگر سائل سوال کند که احوال جوانی
 چون است بزعم جمعی از سعادت و نکوت و وقت و ضعف شکل سیم گویند و خواهد بود و از
 اعتبار کلی دانند اگر سوال کند که برادر من چون است و قوی از سعادت و نکوت
 شکل سیم گویند و قوی از موافقت طالع و سیم من حیث اشغال و ضعف و بزعم جمعی طالع
 سیم ضرب کند و حاصل را با پنجم و حاصل و سیم طرح نمایند اگر منتهی به سعادت مطلق
 شکل طالع دلیل هستی و الفت بود و کس و مخالف طالع باشد دلیل مخالفت و عدالت
 باشد مرد و آن که شکل مذکور در خانه منتهی به ناظر طالع باشد بظهور است و بزعم جمعی

ایش از اول تا سیم زدهم بر یکند تا سیم تا پانزدهم در مخالفت و موافقت سلکین گویند
 یا آن که ضرب نمایند و از نیمی حکام کلی استنباط نمایند مشروط بر آن که در عمل موجود باشد در وقت
 نظره و معهود بود و قوی حال باشد و اگر سائل سوال کند من زیاد است یا کم برابر
 من از ضعف و قوت و دخول و خروج شکل هم و چهارم گویند نوع دیگر با در هم تا
 چهاردهم بر یکند و خاک از چهارم تا ششم و در وجود عدم و دخول و خروج و ضعف و
 قوت سلکین گویند الکلی را چند براد باشد و کیفیت احوال مجروح سوال کند حتی آن است
 که برادر بزرگ تر از سیم و آن که تو دشمن بعد از او بود از پنجم و همچنین بعد از او از ششم تا بیست
 او را از نهم و بعد از او از دوازدهم و منازل برین نوع علی میگردند هر تام شود و اگر کسی از
 نقل و حرکت اخوان پرسد سیم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با نهم حاصل را با نهم
 طرح کنند و قس و عدش از خروج شکل منقی بر گویند و بنا بر بدی از سعادت و کونیت شکل
 نوع دیگر تا سیم تا پانزدهم رو به و سدها بر یکند و در وجود عدم و دخول و خروج و
سعادت و کونیت حکام استنباط نمایند و الله اعلم فصل چهارم در حکام فائده فائده چهارم
 اگر سائل سوال کند که چارمین نامن چون است اول را با چهارم موازنه نمایند من حيث الطبع
 و سعادت و کونیت و دخول و خروج اگر شکل اول را با چهارم رابطه بود درین صورت
 مذکوره او را در بوط گویند و در بوط بر سه وجه است یا آن که هر دو صورت در سعادت
 مربوط باشند یا هر دو در کونیت یا در خروج و دخول و اگر هر دو سعادت مربوط باشند

این را رابطه

این را رابطه سعادت گویند چه هر دو موافق اند در سعادت و اگر هر دو محض باشند این را رابطه
 کونیت نامند در خروج و دخول سیم این صورت همی و جاری است و اگر در این صورت
 مذکوره مختلف باشند آن را هر دو نامند لهذا دلالت کند بر اختلاف طبع و عدالت و در
 مضمون با سیه هر فائده از پرت که سوال کنند بر این دستور عمل میشود و چه دیگر شکل اول را با چهارم
 ضرب نمایند و حاصل را با ششم و حاصل را با ششم طبع نمایند آنچه که سیری شود در حالات شکل
 منقی بر گویند نوع ایش از اول تا سیم زدهم بر یکند و خاک از چهارم تا ششم بر نهم
 جمعی از رابطه سلکین و بر نهم جمعی از نیمی این در شکل حکام استخراج نمایند بر پنج مذکور اگر
 سائل سوال کند که فلان ملک بجزم چون است بر نهم جمعی در سعادت و کونیت و دخول
 و خروج شکل هم و چهارم گویند و بر نهم بعضی هم را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با ششم و
 هشتم طبع نمایند و اگر سوال کند که تصرف در آید یا نه هم را با چهارم ضرب نمایند اگر نیمی
 داخل باشد و در عمل موجود بود تصرف آید و اگر نیمی خارج باشد و در عمل موجود باشد
 که هیچ واقع شود و تصرف نیاید و اگر منقلب بود سائل متصرف شود و با در تصرف بیرون
 رود و ثابت تصرف آید اما بصورتی که تمام سعادت است و کونیت بر او بیرون و اگر نیمی در عمل
 موجود نباشد تصرف نیاید مطلق و اگر سائل سوال کند که فلان شهر یا فائده بر دم چون است
 در سعادت و کونیت شکل چهارم و ششم و هشتم گویند یا آن که طبع را با چهارم ضرب نمایند
 و حاصل را با ششم و هشتم طبع نمایند از این در کونیت و دخول و خروج و وجود و عدش

اعظام کلا استنباط نمایند و اگر مثل سوال کند که این مقام بهتر است یا مقام دیگر از جهت
 و نحوشت شکل چهارم و پنجم گویند یا آن که چهارم را بیستم ضرب نمایند و حاصل بیستم
 شکل سازند و یا پنجم را با نهم ضرب کنند و حاصل با نهم و از حدت و کونست و
 دخول سنگین مذکورین احکام گویند یا آن که خاک از چهارم تا نهم و آب از نهم
 تا بیستم یا بالعکس شکل سازند و احکام از حدت این در شکل گویند و اگر مثل سوال
 کند از اقامت خود از حدت و نحوشت شکل چهارم گویند یا آن که شکل اول را با چهارم
 ضرب نمایند و حاصل را با نهم ضرب نمایند تا آنجا که نهایت یافت از حدت و نحوشت
 و دخول و خروج آن معنی بر گویند یا خاک از چهارم تا نهم بر گویند و خاک از نهم تا
 نهم و بیستم این سنگین را ضرب نمایند و از نتیجه گویند و اگر مثل سوال کند شکل اول
 با چهارم ضرب نماید اگر نتیجه در او تا دو اضع شود خطیه گیری و در حضوره که آن شکل داخل باشد
 و اگر در داخل باشد و سطحی و اگر در داخل بود صغری و در مراتب از اول و سیزدهم و بیستم
 از چهارم تا نهم و تفاوت بین المراتب را بگیرند و آن تفاوت را در عدد مذکور ضرب
 نمایند و برش زده قسمت کنند که خارج قسمت خطیه باشد از خطیای قسم و به تفاوت این
 شکل طلع در اربع را بگیرند در عدد شکل چهارم ضرب کنند تا عدد لبری حاصل کرد و این عدد
 با عدد صغری قسمت کنند خارج قسمت خطیه باشد تا بقیه عمر لوح دیگر عدد شکل دوم را
 تا نهم ضرب کنند و با عدد نتیجه سنگین قسمت نمایند که خارج خطیه باشد و اگر سوال کند که از

عمر فلان چه

عمر فلان چه باقی ماند بر غم جمعی شکل دوم را با نتیجه ضرب کنند و با عدد شکل این در کزین قسمت کنند
 که خارج قسمت بقیه عمر بود یا مراتب هزار از نهم تا چهاردهم بر گویند و آنش از پنجم تا اول و تفاوت
 مابین المراتب من حیث المراتب معلوم کنند و با عدد شکل نتیجه در کزین ضرب کنند و حاصل را نصف
 کنند که باقی عمر بود **حاشیه** اگر کسی سوال کند که از عمر فلان چه باقی ماند شکل دوم را با نتیجه ضرب
 و با عدد شکل حاصل این در کزین قسمت کنند که خارج قسمت بقیه عمر باشد فرضا در این است **۱۱۰**
۱۱۱ ضرب هم را با صاحبیت که **۱۱۲** است حاصل شد و از سنگین نقی تا خانه نهم ششم
 خانه باشد و از نهم تا سیزدهم هزاره و تفاوت **۱۱۳** است نتیجه از اول طلع نمود و پنجم نتیجه
۱۱۴ که شکل سال است در بزرگ گویند هفت سال یا **۱۱۵** سال که عدد و خانه مهم است در سنگ
 بزرگ و در خود و یا مراتب هزار از نهم تا چهاردهم بر گویند و مراتب از پنجم تا اول بر گویند و در
 اشغال ری **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** جمعا پانزده شده است که فرموده است و اگر از عمر گذشته پرسند
 مراتب خاک را از نهم تا سیزدهم تا چهاردهم بر گویند و مراتب است از نهم تا نهم و به سوره مذکور
 عمل نمایند یا شکل سیم را در نهم ضرب نمایند و اول را با چهارم و تفاوت بین سنگین را
 در نصف خودش ضرب کنند بقیه عمر باشد و آنرا علم **فصل نهم** در منزلهات است پنجم اگر
 کسی سوال کند که موقوف بمن چون است بر غم جمعی از مخالفت و موافقت شکل اول و پنجم
 گویند من حیث الغنم یا من حیث الشغل یا شطریا بحسب نتیجه سعادت و مکرار خواهد بود و از نظر
 چنان که اگر سنگین مذکورین بحسب کیفیت و موافق باشند و نتیجه موافق طرفین و احوال

و بعد بپوشیدن و نیز در صورت مناسب واقع شود و خواهد بود و از این شهادت یعنی در موافقت و پسند
 سگین مذکورین ناظر باشند بظهور دلت و دلالت کند بر موافقت و مصداق است و ایتام تمام از
 طریق و در اتم ایام بجهت وقوع سرور و حضور تخصیص که نتیجه از آنم و نیز در اسم واقع شده باشد
 و اگر نتیجه در اتم واقع شده باشد این محبت و مظهر و مظهر است نه اتم اگر در اسم بود بجهت
 اقرب و محبت بود اگر در چهارم بود بجهت اهل بیت و در اولیاء چهارم انجام دعایش نیک
 و اگر در مقام نسل واقع شود اگر نتیجه در ششم بود بسبب موافقت و خدمت و رسیدن و نیز در
 محبت مستور و پوشیده ماند و اگر در هفتم بود بسبب شرف و عصمان و ازواج کردن خانه
 مقبول باشد مذکورات بحث موافقت باشد و الله در موافقت موافقت نمایند و اگر در ششم بود
 اگر مقبول باشد بسبب غایب و میراث وصل واقع کرد در مقام معشوق یا بجهت توفیق
 و عاریت و اگر در هفتم خانی از خوف و خطر باشد و آغوش نمودم بود باز این سگین
 اگر نظر نمودت باشد مثل نظارت دلت کند بر هفت و محبت تمام بینما و اگر تیس
 باشد در حد و نظار و اگر تریع باشد خانی از کدورت و مانعی نباشد و اگر مقوله بود بجهت
 عدم هفت تخصیص که سگین مذکورین اسم محسن باشد و اگر سعد باشد عاقبت اصلاح آید و لذت
 بینما محبت باقی است و بسبب محبت غیری است و اگر هر دو یک شکل باشد این صورت را قرآن گویند
 دلالت بر موافقت در سعادت و کونیت و دخول و خروج و ثبوت و انقلاب و بر جسم جمعی طرا
 با یک ضربت بند و حاصل را با بنهم و نتیجه را با بنهم طبع نمایند و بقول بعضی با یازده اسم در هر شهر

الاعمال

احکام کلی بحسب سعادت و کونیت و دخول و خروج استنباط نمایند و بقول بعضی نوزده اول
 تا سیزدهم زوجه و خرد و بردارند و از پنجم تا اول و از موافقت و مخالفت سگین گویند و آن که
 در سگین نتیجه استخراج نمایند از سعادت و کونیت و اگر نوزدهم و نوزدهم آن گویند و اگر نوزدهم
 سوال کند که معشوق را معشوقی است بزعم جمعی پنجم را بنهم ضرب نمایند و اگر نتیجه در اول موجود بود
 او را معشوقی است و اگر در اول سطر موجود بود او را معشوقی نیست و شکل مرکز حاش را کعب
 دائره در اول طلب نمایند که موجود است یا معدوم در مرکز ناظره واقع است یا سطر اگر کعبه
 نباشد در جای دیگر است و نسبت باید داد و در این شکل پنجم که ناظر است یا سطر در چندم
 یکدیگر واقع اند اگر تثبیت یا تیس یکدیگر باشند دلالت بر هفت و محبت تمام کند سیما
 پنجم و یازدهم اگر در تریع و مقابله یکدیگر باشند دلالت بر عداوت و توش و فتن و
 مولف کند و آغوش این دو طرف تمام بظهور آید و اگر این صورت در او تاد بود بزودی امر
 نیکی و بدی بظهور آید دلالت بر حال کند و اگر در زایل بود بر نقطه دلالت بر استقبال کند
 و اگر در زایل بود توش خانی از اعتقاد و تطویری خواهد بود دلالت بر ماضی نوع دیگر
 شکل مرکز حاش را نوزدهم را معشوق و سده و سده و سگین که از احتیاج و
 و انفاق صورت بند بپسند که در اول موجود است یا معدوم و اگر هر دو موجود باشند در
 مرکز ناظره باشند دلالت کند که در اسطر و دیگر باشد و رویت و انتقال است تمام
 در میان ایشان باشد تخصیص که بیست اسم در آن رمل موجود باشد سیما در مرکز نوزده

و آب در شکل نظر باشد و انتقال معدوم در میان ایشان حفظ نظری باشد و انتقال شود در اثر
 انتقالی موجود بود خصوصاً در مکرر آب آن عشق مخصوصی انتقال و دخول بود در مکرر موجود باشد
 یا عدم حکم بر عدس کشنده و اگر پرسند که انفصال واقع خواهد شد باز شکل در آن زمان
 حالت مضموع و معقودس زنده اگر آن صورت در عمل موجود باشد سیمای در مکرر ترا بیدار
 بر انفصال کشنده و اگر موجود نباشد حکم بر انتقال نماید و در نقل با شکل مذکور در مضموع و
 مسدود بر قانون مذکور عمل نمودن و احوال رجا در غنیمت و در از دست معلوم باید کرد برینج
 مذکور و منظور و اگر سئل سوال کند که معشوق من مذکرت یا نموت از شکل پنجم دیدار مذکور
 و مکرر شکلین در مکرر از بیدار شدن که در مکرر از ناری و هوایی باشد یا در مکرر از هوایی یا
 ناری مکرر کند مذکرت و الله نموت یا آن که شکل پنجم را تعدیل باید کرد و حکم بر آنج
 طبع باید نمود چنان که در پنج طبع غایب است و برودت است چون در پنج واقع شود
 و در هر برودت با حرارت خانه معتدل شود و برودت مضعف گردد پس نموت خواهد
 بود بر خلاف پنج که طبع غایب در او ناریت چون درین جزو واقع شود لکن ضعف
 حرارت و برودت بود از حد ادوات بر ذکورت کند و وجه اطلاق برین نقل آنکه در برودت
 و در ولادت او در این پت با برودت معین همین دستور عمل می شود چنان که اگر سئل
 سوال کند که این فسیله زنده در مکرر مذکرت یا نموت اگر اوقات این تعدیل مبیح
 می شود بشرط خواهد بود و مکرر در مکرر ناری و هوایی و اگر سئل سوال کند که مکرر

باز
 از

مذکرت است یا نموت بر جمعی مکرر اول تا پنجم بر گیرند و آب از اول تا پنجم حکم ضعف
 و قوت و غنیمت و مکرر این شکلین مذکورین نمایند یا آنکه حکم بر غنیمت طبع کشنده چنان که مذکور
 شد و مکرر او منظور است در مکرر نموت و مذکور در سئل سوال کند که مکرر از دست مذکور
 یا نموت بشرط خواهد بود برینج و نقل مذکور عمل می شود در ذکوردانات اما تفاوت در ماضی
 مستقبل چنان که اگر شکل پنجم مکرر نموده باشد بر میند که در مستقبل خود مکرر نموده حکم مطلق
 آن کند و الله شکل نیز در مکرر حکم مطلق گویند بر طراز مذکور و سعادت و شقاوت فرزند
 از سعادت و کلمات و مکرر و خواهد بود و از طراز شکل خاص گویند و موافقت و مخالفت در باب
 بطریق سابق گویند چنان که در محبت معشوق بیان شد و اگر سئل سوال کند از این
 رسول شکل پنجم اگر خارج باشد بزرگت هفتم و هشتم و هم داخل رسول بزودی سپاید
 پنجم خارج باشد و هفتم و هشتم داخل رسول در آمدن مایل و ساجی باشد اما از خارج شده
 باشد اگر پنجم خارج و هشتم خارج و هفتم داخل رسول از آن مقام خارج شده اما در
 راه توقف نموده اگر پنجم و هشتم خارج کنس یا معقب کنس بود از آنجا بجای دیگر نقل نموده
 اگر سئل سوال کند که این خبر صحیح است یا سقیم و صحت و غمش از کمالیت و ناقصیت شکل
 پنجم گویند و خواهد بود و از طراز مکرر چنان که اگر در مکرر از طراز مکرر نماید عمل بر مکرر خبر نمایند
 و الله صحت بزرگت از اول تا سیزدهم بر گیرند و پنجم پنج طبع کشنده اگر یکی در پنج

و اگر اشتراک باشد بنا بر سیم که شش مزاج این محل گردید بعینستی این را منع سبب از دیدن
 و مواد یعنی و چون بنا بر اشتراک کرد که در چهار مرتبه است این مزاج از فرط خود انحراف یافته
 لهذا دال است بر ظهور مواد نمودانی چون مایع و چون مشترک شود بنا بر چه که از چشم است الموم
 من حیث المربه مثل نار است اما نکونت بالذات مزید علت می شود لهذا حضرت تا م خواهد
 بواسطه زیادتی غش و حرارت و پوست و اگر بنا بر اشتراک باشد که نار ششم است و این نار ششم
 مشترک کرد بنا بر اشتراک چون نار ششم است و مکنونت ششم دال بر ستم و مرفی است و مانع غلبه
 یافته از سبب رطوبت و مواد خونی و چون بنا بر چه اشتراک باشد که لاده است بر از دیدن
 و اگر این اشتراک با نار بی بود دلالت کند بر نقص اندک مانده رطوبت و کثرت برودت
امثال که مکنونت یک چون باد و مشترک کرد بنا بر مزاج جلو صحیح بود و اگر با چه
 اشتراک باشد که نار مائی است دلالت بر نقص اندک مانده حرارت کند و کثرت رطوبت و این
 مزاج در حرارت از نار که کثرت در امراض مثل اوست و اگر بنا بر اشتراک باشد که نار بود
 درین صورت دال است بر کثرت خون تا که در نمودا حاصل شده باشد و لهذا دلالت کند
 بر ظهور اورام و جوششها و سرطان و آنکس و امثال آنها و اگر بنا بر اشتراک بود دلالت کند بر
 خونریزی مفرق صفوان و از امراض دال بود بر یقان و شط الف و وجع و امثالها و اگر
 بنا بر ششم بود که بی است درین صورت حرارت و رطوبت غلبه کند مثل نار ششم است و ستم و غیره
 او بیشتر است و اگر بنا بر چه بود دلالت کند بر مواد الغنیه و تنسقا و امراضی که از غلبه برودت

اولین

و رطوبت اعدا شد کرد و چون از حال کبیدی و اگر بنا بر چه بود هم این صورت در رطوبت
 بود و مزاج برودت اعدا شد کرد و چون که مکنونت است بدل وقت جوانی با اوست و اگر
 اش از مشترک کرد بنا بر اشتراک که نار مائی است دلالت کند بر کثرت حرارت و خیزی و گرمی
 قلب بواسطه از دیدن حرارت و مشتت باشد با وجود این حالت دال بود بر قوت حیات و
 طول عس و اگر بنا بر خودش اشتراک باشد لاده حرارت و پوست زیاد کرد و دال بود بر
 کثرت حرارت و رطوبت و بخارات و از امراض دلالت کند بر خفقان و غش و اگر بنا
 بر اشتراک کرد که نار سیم است دلالت کند بر کثرت رطوبت و قلت حرارت دال بود
 بر ضعف قلب و وقت و ضعف حرارت و خیزی و اگر بنا بر اشتراک بود که نار بود دال است
 دلالت کند بر کس و دیوانگی و پریشانی قلب و امثالها و اگر بنا بر چه بود آن هم مثل نار بود
 اما ششم بیشتر است بواسطه مربه خانه و اگر بنا بر چه باشد دلالت کند بر ضعف قلب و حرارت
 خیزی و لهذا دال است بر ستم و بر کس و بددی و زودمان در امور و آنچه مستتر مذکور است
 در سایر مراتب نفاظ این صورت منظور و مخطوط است در ستم و تراب و تا فصل امراض و خصلط
 و اگر کمال که سبب مرفی چه بود بر عس جمعی از کثرت ششم که نیکو چنان که اگر
 چشم گزار کرده باشد کوئم بجهت زیادتی غش و حجت سبب فرزند یا اخلاط در مجامعت باهل
 شروبات یا جناب بود و اگر در سیم بود حجت کثرت نقل و حرکت یا انخوان و عس بود اگر دم
 باشد بجهت نال و کلاک و انچه نیکو اگر عدیم الکرار باشد بر عس که نقل مذکور و حسب کلام

فانته یا از مراتب یا عدد نقل گویند و اگر سوال کنند که فلان معالج بر مریض را فرغ است یا نه
 اگر مخرج از آن کولات باشد و هم را به ششم ضرب کند و حاصل را به ششم و حاصل را با هم طرح کنند
 و اگر مراد از آن مریض است و او دیده باشد طالع را به ششم و حاصل را با پانزدهم چه نتیجه می آید
 ضرب کنند و حاصل را به ششم و هم طرح کنند آنجا که سیری کرد در سعادت و نحس است و در طول
 و خروج حکم مطلق کند و درین صورت خروج دلیل نیلی بود سعد باسانی و نحس بد ثواری و اگر در حق
 از ضد و حجت دختنه و طلایه و تمهین و ضحاکات و امثالها بود و شکل طالع را به ششم ضرب
 کنند و حاصل را با سیزدهم و حاصل به ششم طرح نمایند برین معنی که در حکام استنباط نمایند
 و اگر سال از حال محروم سعادت رسد و گوید فلان عمل مؤثر خواهد بود یا نه اول معلوم نماید
 که مخرج چیست اگر کجبه دوستی باشد ابطال مسعود در روز ششم دلیل کند بر نیلی و مؤثر است
 با خواهد بود و لواط و کولر اگر کجبت عداوت بود ابطال محس قابل مقصد است خروج دلیل سرعت
 اثرش باشد و داخل دلیل بطلی و اگر مراد از آن خروج و تقسیم بود ابطال خروج دلیل حصول
 مطلب بود با خواهد بود و لواط سعد باسانی و نحس بد ثواری در خروج و دخول و ثابت قبل و حاصل
 و مقرب تابع خروج و بر ششم جمعی اگر مراد از محبت باشد از شکل با یازدهم گویند مطلق یا نه
 یا زدهم را بر ششم ضرب کنند و از آن گویند و اگر مراد از عداوت بود شکل ششم را با زدهم
 ضرب کنند و حاصل و هم طرح کنند آنجا که انتها یافت اگر ابطال مقصد باشد دلیل اثر
 و الله نه و اگر مراد از خروج و تقوی باشد ششم با یازدهم ضرب کنند و حاصل و سیزدهم طرح نمایند

الابطال طرح

اگر ابطال خارج انتها یا بد دلیل حصول مطلب بود و الله فله و اگر مراد از عداوت بود **و**
و در ششم با خواهد بود و لواط دلیل حصول مطلب بود و الله نه و اگر سال سوال کنند که فلان
 برده بخیم چون است بزعم جمعی از سعادت و نکوست و دخول و خروج شکل ششم و دوام گویند
 مع خواهد بود و لواط و بزعم جمعی هم را به ششم ضرب نمایند و حاصل با طالع و از آن گویند بعضی
 ششم را با نهم ضرب نمایند چه نتیجه اول و دوم است و نتیجه دوم را طرح نمایند و بعضی گویند که
 و هم را به ششم ضرب کنند و حاصل را به ششم و حاصل را طرح نمایند و اگر که با دوازدهم یا چهارم
 بر گیرند و از ششم تا هم و از نتیجه شکلین گویند و اگر سال سوال کنند که فلان برده که فوت شده
 بتصرف آید یا نه ششم را با هم و حاصل را با چهارم و حاصل و ششم طرح کنند و بر ششم جمعی از
 دخول و خروج هم ششم اگر سال سوال کنند که کجبه یا نه اگر چهارم و نهم خارج باشد
 بشرکت ششم خارج شده و الله نه و جهات و محاسن بطریق جهات و قیاس باید گفت و اگر پرسند که
 کجبه رفیق دارد یا نه بر ششم جمعی شکل مفهم را یکب دارند و طلب نمایند که در مل موجود است یا معدوم
 و از آن گویند یا شریک است یا یک شکل ششم را طلب نمایند و جمعی از کولر شکل گویند و اگر سال سوال
 کنند که فلان سر پوشیده یا نه یا نه از دخول و خروج شکل ششم و از دهم گویند و بر ششم جمعی
 ششم را با دهم ضرب کنند و حاصل را با یازدهم اگر داخل باشد یا ثابت آن سر مخفی مانده
 تحقیق که در پوست آبی و فانی باشد و اگر نتیجه خارج بود در مل موجود باشد فاشش کرد و در
 موجود نباشد شاید که فی کجبه افش شود و سر اول و هم را از نهم گویند و سیزدهم و چهارم را الله

سئل سوال کند که فلان شرکت کیم چون است اول را به معنی ضرب کند و حاصل را با هم وصل
 و اسم طرح کند حکام از معنی به استنباط نمایند و اگر اصل از امانت و بیانت شریک پرسد
 اگر شکل معنی و چه و چه بود این دو این باشد و مسک و چه و چه و چه و دین
 و سرف و چه و خیر دین و مملکت و چه و چه و چه سرف خیر دین و اگر سوال کند نفع من
 پیشتر خواهد یا شریک از دخول و خروج و ضعف و قوت ثقل هم در هم گویند برین و طریق مال ذمیه
 چنان که مذکور شد اگر سئل از احوال غایب پرسد از ضعف و قوت و کثرت و نادر و نادر و نادر
 شکل معنی گوید و اگر از مال غایب پرسد از حالات ثقل یا من گویند و اگر از آمدن غایب پرسد
 اگر شکل معنی و نهم و دهم خارج سعد باشد و هم داخل دلیل آمدن غایب شد بزودی و اگر
 داخل باشد میل آمدن نادر و منقلب متردد است میان آمدن و بودن و بعضی گویند که خارج
 شخص و منقلب غایب بجای دیگر ره سعد بماند و شخص به ثواری و بعضی سعد ابراهیم گفته اند که
 خیر اراده و کثرت معنی در مل و جنل است چنان که اگر شکل معنی در اجتهات کثرت کند خصوصاً در
 چهارم دلیل آمدن غایب شد و اگر هم داخل بود و اگر در هم کثرت کند اگر چه خارج باشد آن هم
 دلیل حضور غایب باشد اگر چه داخل بود بهتر و اگر شکل معنی در هم کثرت کند اگر چه خارج
 باشد دلیل من آمدنش باشد و اگر در ششم کثرت کند گویند سبب پاری یا کم شده و وقید
 بحر توقف واقع شده و اگر در ششم بود بجهت خوف یا تحقیر یا توقف واقع شده و همچنین
 اگر در یازدهم بود اگر خوشحال باشد بجهت حصول میدی توقف شده و اگر بد حال بود

بسم الله الرحمن الرحیم

بجهت رسیدی و همچنین در سیر پوت بین طایق حکام کند و اگر شکل معنی بحال خارج
 شخص و منقلب شخص باشد غایب بجای دیگر نقل نموده یا سینه یا و اگر در وقت بود در ضمن است و
 اگر در مال است خواهد رفت و اگر در زایل بود رفته است باز اگر در قبض کثرت خود رفته است اگر
 در مال بعد واقع شده خواهد رفت امثال از ششم تا هفتم برگردد و شکل سازند و پیش از نهم تا
 پنجم و شکل بازی را با نهم نسبت دهند و اگر با هفتم و حکم بر غلبه قوت شکلین مذکورین
 نمایند امثال در حکام سارقین اگر در صورت سارقین پرسد از منوبات شکل معنی گویند
 و طقات اشخاص چنان که در منوبات بحال در اوایل کتاب مذکور شده و پیش از ششم و نهم
 و حکمش از نهم و معشاش از دهم و پیش از یازدهم و اگر سئل سوال کند که مال در هم
 مقام مدفون است از شکل یازدهم گویند و اگر سئل از شرکت پرسد اول را به معنی ضرب
 کنند و حاصل ابا دهم و حاصل و هم طرح کند و اگر سئل سوال کند در چند کس است از
 کثرت شکل معنی گویند بر عزم جمعی از عدد شکل معنی و اگر پرسند که در ذمیه جای درون
 آمده است اگر ششم خارج سعد باشد برکت نهم از ذمیه آمده است و اگر خارج شخص باشد
 از دیوار و شگاف دیوار و دروازه یا شگافها آمده و اگر پنجم خارج شخص باشد از سقف آمده
 و سعد به آنکه بر خنیاور انخی کرده باشد و شخص بر عکس و اگر شکل ششم هم موافقت نماید
 در صورت مذکور با پنجم از خانه خویش یا سینه نزدیک آمده است و جهات در از انچه
 و طایع بحال گویند اگر سئل سوال کند از افعال سیرات پرسد شکل معنی دهم

سعدیات و بخش بد ثواری و مقرب بعضی از آن بدست آید و ثابت در توقف افتد و اگر
 سائل از وجود عدلش پرسد هشتم را با چهارم ضرب کنند و حاصل را با $\frac{1}{4}$ و حاصل و
 ششم طرح کنند آنجا که باز بسته اگر داخل بود بر جابت و اگر خارج بود برده اند
 و مقرب بعضی از آن تغت شده و صحت هم تابع داخل است اما حکم بر استحکام تمام غایب
 سعدیات و بخش بد ثواری و ابطال دین این است $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ و $\frac{1}{4}$ و بعضی $\frac{1}{5}$
 را گفته اند $\frac{1}{2}$ مهرب و سلوک است و $\frac{1}{3}$ و $\frac{1}{4}$ غیر سلوک و $\frac{1}{5}$ و $\frac{1}{6}$ ناپاک
 و $\frac{1}{7}$ و $\frac{1}{8}$ راجع و $\frac{1}{9}$ زرقب و همچنین طرف جی را از چهارم مثنی به گویند اگر $\frac{1}{10}$ بود
 آنچه که اویش باریک و آخرش پهن و $\frac{1}{11}$ برعکس او $\frac{1}{12}$ آنچه اویش و آخرش باریک و
 میانش سطر و صاحب منطقه باشد چون خم و مشرب و همثال اینها $\frac{1}{13}$ صد ذوق و باقی
 صورت را با جهت ابطال گویند اگر سائل سوال کند که دین دسته حق بگویند یا نه از انصاف
 و کفایت نیت تا هم داشته گویند و ثواب و لواطر را درین مدخلیت تمام است و بزعم جسمی
 میاید که تمام خروج سعد باشد و هشتم داخل سعد زد داد او ثابت نه و اگر برعکس او
 دلیل عزت و بدی قریب بود و الله اعلم **صفت** در حکم خانه نهمه اگر سائل بپرسد
 کند که فلان سفر بگویم چون است بقول بعضی از انصاف و کفایت شکل نهم و سیم و پنجم
 یا آن که اول را در نهم ضرب نمایند و حاصل را با سیزدهم و حاصل و پنجم طرح کنند و بجز
 جمعی پیش از نهم تا پنجم بر گیرند و آب از سیم تا نهم و پنجم و از پنجم تا سیم و سیم تا پنجم
 و سیم تا نهم

نماینده و لواطر

نماینده و لواطر و ثواب و لواطر محوط باید داشت و اگر سوال کند که این سفر واقع شود یا نه
 اگر نهم و سیم و چهارم خروج باشد واقع شود سعدیات و بخش بد ثواری و مقرب
 باشد و داخل و ثابت دلیل رفتن بود و ثواب و لواطر منظور باید داشت و بزعم جمعی نهم
 و یازدهم و سیم و پنجم اگر خارج باشد شکر آن سفر از قوه بعضی آید و درین صورت
 که شکر از ششم نقطه نهم نهم خواهد بود و اگر دهم خروج باشد در صورت
 مذکوره آن سفر از قوه بعضی آید مشروط آن که نهم حقه مجازی و عمل حقیقی
 باشد و همچنین اگر نهم نهم نهم حقیقی بود بر عزم جمعی سفر واقع
 گردد چه در صورت مذکور طالع و شراکیش خارج است و در صورت نهم و اول و نهم
 و همچنین سیم و چهارم با دهم و پنجم و ششم با یازدهم خانه علوی و یکی سفر شراکیش
 و حکم در صورت و کفایت و دخول و خروج گویند **ایضا** در وقوع سفر نهم را با سیم
 ضرب کنند و حاصل را با سیزدهم و حاصل و پنجم طرح کنند اگر ابطال خارج در نهم
 خارج معنی کرد و دلالت بر سفر کند و اگر ابطال داخل و ثابت استنباط باید
 دلالت بر توقف کند و مقرب واقع شود بعد از تردد سعدیات و بخش بد ثواری
 سائل از تحصیل علوم پرسد در این صورت هم سیم و نهم شکر اند طالع را در
 سیم ضرب نمایند و حاصل را با نهم و حاصل و یازدهم طرح نمایند اگر کفایت
 علوم و سیوی بود اول را با سیم ضرب کنند و حاصل را با نهم و حاصل و پنجم

طرح کنند و در نهم دلالت کند بر علت و چون در هندسیات و در تفسیر و
 اشرفیات و در موسیقی و در حکمت و علم هر دو نیز نجابت و نجارت و نجابت
 و در کیمیا و لیمیا و سیمیا و در آتش بازی و سیمیا و شجده و در و در و
 بر نادانی و جهل کند اگر حاصل لوال کند از حوزب اشغال سعد داخل دلیل بود بر خوابهای راست
 که نتیجش تیر باشد خصوصاً بر آنکه اشغال نفس دلالت بر بدی و ناراستی خواب بود خصوصاً
 غیر مزاج و صادق و کاذب از کتار و پوسه و قطره زایل در امر اگر منوره و غرور کند
 در این اصح قواعد است چنان که اگر اشغال نهم یا سیم در ششم و در نهم یا در اگر زایل خود را
 شود دلالت بر ناراستی خواب کند و اگر اگر از ناظره سیمادیم و یازدهم و پانزدهم تکرار کند
 دلیل صدق آن خواب بود و اگر اشغال نهم از ششمین بر آنکه سعد اصدات شده باشد دلیل شک
 و صدق آن خواب بود و الله بر عکس و اگر اشغال نهم در دهم تکرار کند گوئیم پوشانده و مردم خیز
 و عظیم است آن در خواب دیده و اگر در نهم تکرار کند دلیل بود بر فرزند یا مطلوب و سیمیا
 و چون در نهم تکرار کند دلالت کند بر خوابهای خوف و ناخوش و اگر سه بار از زمین و حقیقت
 پرسد بزخم جمعی اشغال سعد دلالت بر دین و حقیقت کند خصوصاً اشغال مشرقی و اشغال نفس
 دلیل بر بی حقیقت بود **فصل دهم** در حکام خانه دهم **الکامل لوال کند از اشغال عمل**
 بر عزم جمعی از سعادت و نجابت اشغال دهم گویند و اصل دلیل حصول نفع بود و ضار بود
 عدمش سعد با سنان سخن بدو زاری منتقب تابع خارج است و ثابت تابع داخل بر عزم جمعی در آن

۸۵۶

با دهم همسایه

با دهم ضرب نمایند و حاصل چهار دهم طرح نمایند بر عزم جمعی حاصل چهارم طرح کنند
 معنی نماید که بر مال و جهت تحقیق حمل کردن اگر حمل جنس باشد مثل ملازمت و شکر کردن
 و غرضی در راه باشد ضرب بر نموده حاصل را با دهم و اگر زهدت و سعادت بود در آن راه
 چهارم ضرب نمایند و حاصل را با دهم و اگر از عمل سفار یا عسوم و فزون شریفه باشد اول را
 با دهم ضرب باید کرد و نتیجه را با نهم از حصول اشغال اول می شود و در هر یک اشغال
 و اشغال این طریق مرعی و جاری است و اگر مرتب علی و اشغال ر ضیع القدر و مطاب
 اعلی بود در آن صورت محض خانه دهم با خواهد بود و از طریق همس منوره و محفوظ است چنان که
 در صورت مذکوره طرح را با ضرب نمایند و حاصل را با چهار دهم یا در آن دهم که شاهد حقیقت
 اگر در این امر اشغال سعد داخل محفوظ باشد دلالت کند بر نیکی و ثبات جهام بر انجام
 آن حسب المرام و اگر در اشغال سعد حاصل باشد و خواهد بود و از طریق اشغال خارج نفس
 و آن باشد بر بی سر انجام جهام و اگر عکس این صورت بود دلالت کند که اول آن قسم نفع
 و آخرش مرضی و مستحسن بود و اگر در عاشر و خواهد بود و از طریق اشغال نفس خارج باشد دلالت
 کند بر عجزت و ناشایقی و ندمومیت آن هم در و در و در عاشر و نسیل نیک و
 و ثبات جهام و انتفاع کلی از آن و در عاشر دلیل ثبات و بقای جهام باشد
 خالی از عجزت و مشقتی نخواهد بود و در عاشر اگر چه درین اشغال خایت حفظ و قوت
 و از آن است بقول دانته و عرضی **امثالاً** عدم بر شای در او باشد که از او خواهد بود و از طریق

بعضی بخانه هم مزین است آنچه از کباب و سب و شری حاصل شود و قیمت او در خانه گویند
 و آنچه اجناس رفیع القدر بود که موکت و سله طین را در کار بوزاری شری و کمال سعد
 محظوظ دلیل غنت در رفعت عالی بود و بخش مراد دلیل یقیمت و خواری و ک دی باشد
 خارج سعد دلیل رواجی و داخل کنش دلیل ک دی و نادر رواجی بود و معتقد تابع خارج است
 و ثابت تابع داخل در رواجی و ک دی و در نا کالات شکل هم منظور است و در مشرب است
 و مبرسات پنجم در عبید و طیور و دس و صنایع و عقار راجع و در ارب خانه **حشر نقدی**
 در احکام خانه یا زده هم اگر سائل سوال کند که هر آید بر می آید بر عزم جمعی از سعادت
 و کونست و دخول و خروج شکل یا زده هم گویند و کزاد و ضعف و قوت و ثواب و اولاد از
 مرعی باید داشت و حق آن است که در امور اقبال سعد داخل دلیل حصول آید باشد و
 امور اقبال خارج سعد دلیل آید واری باشد **و دیگر** طالع را با زده هم
 نمایند و حاصل را با بیزدهم و حاصل و پانزدهم طالع نمایند آنچه که برسد حصول و کزاد
 از آن گویند و با شکل آید را شکل خانه معتقد نیست پس با آن برنج مذکور
 ضرب نمایند و حصول آید از آن گویند و حال افرام و هموم و ششم را هم از
 ضعف و قوت و کزاد و ثواب و اولاد از آن خانه استنباط نمایند و در احکام کمال حال از شکل
 طالع با شکل خانه مراد در آن خانه مذکور کند دلیل حصول آید بود سعد با آن و بخش ثواب
 و از سعادت و کونست شکل پنجم و ششم هم با نتیجه حکم حصول و کزاد حصول آید نمایند

و اگر سائل سوال کند

و اگر سائل سوال کند که مراد از سلطان نفی رسیده یا نه بزعم جمعی هم را با بیزدهم
 ضرب نمایند و حاصل را با بیزدهم و حاصل و پانزدهم طالع نمایند اگر شکل سعد داخل
 برسد یا شکل هم هم هم و چهارم و یازدهم دلیل حصول است و ثابت در وقت سعد
 با آن فی و کنش بد خواری و نیکه کزاد هم تا چهاردهم برگردد و ثابت از بیزدهم تا هفتم
 و از غیره تا ششین گوید یا آن که در حصول مراد که خواست استنباط شده اگر در خانه
 باشد و شکل که از آن کزاد حاصل شده خارج سعد و در مل موجود باشد آن هم
 دلیل حصول بود و الله بر عکس اگر سائل سوال کند که هر آید بر می آید بر عزم جمعی از سعادت
 نمایند که شکل یا زده هم حسب کدام خانه است و در چه خانه کزاد کرده و چه شکل مراد
 اوست و حکم مطلق از آن کند **فصل در احکام خانه** در احکام خانه **و از دهم** اگر سائل سوال
 کند ظنان حیوان و دستور پنجم چون است بزعم جمعی هم را با بیزدهم ضرب نمایند
 حاصل را با چهاردهم و حاصل و شش و پانزدهم طالع نمایند و بزعم جمعی حاصل ششم
 طالع نمایند جمعی از سعادت و کونست شکل هم و در دهم گویند بشرط دخول و
 جمعی از هفتم و ششم و پنجم است احکام مطلق گویند و شکل داخل سعد دلیل است
 حیوان کنند و خارج سعد نیز جمعی هم نیک است اما عدم ثبات در آن محقق است
و شش و هفت و هشت و نهم و دهم و یازدهم و بیست و یک و بیست و دو و بیست و سه و بیست و چهار
و بیست و پنج و بیست و شش و بیست و هفت و بیست و هشت و بیست و نه و بیست و ده و بیست و یازدهم

و اتام محایب و تحصیل علوم و کید و جهد در حصول و وصول مدلول الیه و خصوصیات
 شکلین و الدین و غیره و لهذا این مسئله را اتم خوانند چو بکمال شکی نیست من حیث بعض
 و شکل مش بهیم اند و اگر از خود صورت بسته باشد دلالت کند بر عدم ثبات و بقا و وقوع
 تردد و اختلاف در رای و وقوع بگذار و تغییر در اوضاع و الحال و باین ثبات در عهد و بی ثبات
 و اگر از خود متولد شود و ال بود بر تردد بحسب عشق و محبت و طبع بود و طبع و در بعضی
 در طرب منزل و تولد اولاد و وقوع عقیقه و سور و ضیافت و شمع یا فانن از منزهات و
 مطونیات و شهوات و لذات جسمانی و در جهانی و استیجاب مذکورات و اگر از خود
 متولد شده باشد دلالت کند بر یکنواختی و ثبات جهام و یکنواختی بگذار و پاک دین و
 اعتقاد و او آتی دبا و داستان و محبتان و رخص عداوت و عظمت و یکنواختی نوم و عدم حرکت
 در حصول پیشیا و یکنواختی عواقب امور و اگر از خود متولد شده باشد دلالت کند بر
 کثرت غم و دهم و قبض خاطر و شکی معیشت و از راق و نقل امراض و طول مدت
 جس و کثرت و بحد اخراجات و کید و مکر و ظهور کینت و شقاوت و مضرت از عدم امید
 و تحقیق مانند اسرلا و دغان و استیجاب مذکورات و اگر از خود صورت بسته باشد
 دلالت کند بر بسیاری مغنه و تغل و تیری دهن و عدس و کیاست و کثرت مکر و حسیه
 و حیاسه و محایب و ثبات در مدلول الیه مذکورات و اگر از خود اعدا شده
 باشد دلالت کند بر کثرت بکثیف و تمیز حارات و قبض خاطر و کینت و عظمت

و تعظیم از آن

و تعظیم و ترک و تحریک و نقل اشیا و حصول امور بعسرت و کدورت و تحصیل امور بحسب
 و ظهور شبهه اینها بنامی و مبر و کثرت طول امل و اگر از خود اعدا شده باشد دلالت کند بر
 اتویش و پراکنده گی در حواس و کثرت ارجح و عازم شدن در امور با ضرر
 و عسرت نقل و حرکت نظیر رقیق و قطع الطریق و مردم کذاب و بد مطنه و ظهور
 در ثبات و لذت یافتن در بگذار و کثرت فنی و فخر و امور مکرر و اگر از خود متولد
 شده باشد دلالت کند بر کثرت سخت و سخت و یکنواختی نقل و حرکت و وقوع امر ناضع و
 یکنواختی جهام و تسام و رخص کدورت و سختی و کثرت کبر و تجر و تحریک در امور ناضع
 و سرعت حصول مطالب اعلی مرتب و یکنواختی در امور سلطنت و سعادت و توانگری و اگر از خود
 اعدا شده باشد دلالت کند بر حصول و وصول سعادت و بهیوب و عدم عسرت
 و اتام جهام و ترک تحریک و تجر و کثرت مکن و وقوع بقا و اتحاد عهد و عقد و یکنواختی
 و ثبات در امور و تأخیر و تعظیم ناضع و تحصیل از دست رفته و کویچه و رخص کدورت و جز
 و یکنواختی منسیح و عقار و مقام و باغات و کثرت آبها و یکنواختی جهام مشر و عد و اگر
 از خود استنباط شده باشد دلالت کند بر فتنه و آشوب و اگر از خود اعدا
 شده باشد دلالت کند بر خوف و بیم و ترس از نقل و سنجون و منازعه از جهت میراث و کثرت
 و دغان موردی و منع از خیرات و تصالحات و ثبات در امور مذکوره و کثرت امراض
 عمومی و بسیاری حارات در طرب و کثرت ظلم استم و بدی مطنه و کردن تپرات نامر آ

و عدم ثبات در نیات و عبرت نقل و حرکت و وقوع شکار و شبا و اینها در چون در طای
 این شدت در جهتم منظور و ملحوظ است در باطن نیز منظور میباشد چو خط هر دلیل ابتدای
 امور است و باطن آنها و این صورت ممتد به اعتقاد است چنان که در طایر مشتمل است
 باشند $\equiv \equiv \equiv$ لکن در باطن این شمشیر خواهد بود $\equiv \equiv \equiv$ دلالت کند بر
 سعادت کلی در اوایل و اواخر در امور در اوایل حال مایل فریب وقت ثبوت میکند
 و در انجام عکس این صورت در جمهور صورت در مشقت این نسی جاری و مخرج است والله
 اعلم **باب دهم** در تغییر نقاط و اشکال من حیث التیسر و التفریب بدان که نقاط و احوال
 تحریک و حرکت در حالت عارض میگردد یکی حرکت طبیعی است که در اوقاتی که در آن
 قریب است که در احوالی نماید و گاه باشد که نقطه من اوله الی آخره حرکت طبیعی و
 مادی کند و گاه صورتی و گاه مضاف و حرکت طبیعی و مادی آن است که در مرکز نقطه
 کل بر خیزد بشکل موافق تطبیح در مرکز موافق تطبیح گذرد تا آنها چون نقطه
 ناز در میزان طالع شود پس در آن و از آنجا بنیم و با قول نیست یا بد شکل ناری و قریب صورت
 آن است که نقطه است با میزان طالع گردد در صورت مذکوره و اشکال مضاف و مضاف
 و قطع گذرد و آنها یا بد مضاف آن است که نقطه حرکت مختلف در صورت مختلف
 و قطع و این حرکت نیز بر وجه مقبول و هر دو مقبول آن است که در صورت مختلف
 و قطع بشکل مصادق المراجعه می گردد در دو بر ضد این حرکت است و گاه این حرکت

در اول

در دلیل حصول مطلب و گاه حدس چنان که نرسد در میزان حرکت نمود و شمی گشت
 در ثبات هم بر خط کونیا که هر حرکت قریب است در خانه آقا کج عبور حرکتش مضاف است
 لا شاک در سیزدهم بدیم حرکت نمود چون خانه مخالف است و موافق و بر شمشیر است و آنها
 موافق و در این خانه مادی طبیعی او بسهمان است چنان که با در اول \equiv مینویسد و در
 در \equiv و در چهارم \equiv پس کونیم این نقطه در این حیز مادی و طبیعی است من حیث اشکال و
 قریب و مضاف است من حیث الطبع و کج مبد و مضاف مادی و این صورت را نیز در
 گویند لهذا دلالت کند بر حصول مقاصد و مطالب بعد از عبرت و صعوبت و مطالب
 از ملول الیه هر کز فاضل است مع مویجات ثبات و ثانی و الی این نقطه در این حیز \equiv
 منقح گردند این چنین باشد اگر چه کج اجتماع نقطه متحرک و بیوت \equiv صورت می بندد
 آه من حیث اشکال ممتد به یکدیگر نیستند و این حرکت را مخالف و در دو کونیا کج عبور
 مضاف است که می که در میزان باشد و نازش در \equiv آنها یا بد سهم به \equiv این صورت را
 مادی گویند من حیث العبور و من حیث اشکال و من حیث الطبع مضاف فافهم پس
 در این صورت دلالت کند بر ممتد علی و مقاصد و حصول ارتفاع از منسوب الیه نیز
 ثانی و رابع و ثالث و گاه باشد که این صورت را هیئت اشکال است و در اول اشکال
 طالع میزانی و کامل بود در شکیست با شکل سهم مادی است و سیر زهر عمل بود اگر چه
 در این اثر عمل ذکر کردیم و چون در این محل مناسب است اعاده کنیم چنان که شکل

طبعی مادی را در اول نهند شکل منتهی بر او در تمام و منتهی که حاصل گردد از شکل منتهی بود
 خانه در سیم و بیست و چهارم و این اقیامت را بهفت شکل سازند و چهارم کج
 غلبه افعال سعد و کس و خیر و در اصل استنباط نمایند و کلام شکل در اصل اعتبار
 تمام دارد بر این صورت $\equiv \equiv \equiv \equiv$ و آنچه ذکر می است حرکت نقطه است در خود
 خود لایمی که بر آن خود حرکت کند لا شاک مسرور گردد و گاه خارج در داخل گردد و گاه داخل
 خارج گردد و این صورت $\equiv \equiv \equiv \equiv$ چنان که پیش از آن که فرزان بی در اول
 انتهی میاید کج تر ناز \equiv و کج ضرب \equiv کوئیم خارج ثابت شد من جهت شکل آمان
 حیث العنصر خارج است چه کج طبع دلالت بر آشته از خود میگذرس کوئیم که در اول
 حال حرکت و سرعت شایع و واضح گردد در ثانی افعال بواسطه حصول و وصول مطلب
 لذت حرکت و سرعت باز نمایند آن که مانی خارج شد و شکل آن کنند این مانع حرکت
 سائل گردد چه ناز هم مسدود میگردد و باقی تمام ظاهر شود مع شکل هم و فردا معدوم
 میگردد و زوج ناز هم طایفه میگردد و با زوج ناز \equiv طایفه زوج ناز \equiv است
 چون تم بیک حرکت و با \equiv طایفه \equiv است چو کج معنی در یک قد واقع اندو
 سایر حرکات و جمیع حالات این نوع و طایفه لاحق و لازم است و گاه باشد که در یک
 صورت نقطه مسدود شود و عکس معنوی گردد و این حرکت و کج عین حرکت است
 چنان که ناز در سیم بی \equiv انتهی میاید این ناز مسدود گردد کج کیفیت زوج آب کج بیاید

انواع در شکل

بیش بر جسم اوست شکل صورت بند $\equiv \equiv \equiv \equiv$ کوئیم کسی بیانه دشمن آید و مخفی گردد
 و دوستی او را بد کند بواسطه مال و مالول بیهر هم دشمن مخفی ظاهر گردد از منویات سیم و چهارم
 هر حال غلبه دشمن را بود یا کجته عشق و محبت او را با جوان و خویشان عداوت آید
 و مانی صرف گردد و غدر او بی بود و گاه باشد که ضد لفظ مسدود گردد در خلاف مذکور
 چنان که ناز در سیم بی \equiv انتها میاید بر این صورت $\equiv \equiv \equiv \equiv$ کوئیم در این لفظ آب دشمنی در
 باطل کند جهت مال منویات سیم و پنج فایم و گاه باشد که لفظ مسدود گردد در پیش معنوی
 گردد چنان که لفظ با در اول منتهی گردد بر \equiv نازش بیش \equiv بدین وجه $\equiv \equiv$ کوئیم
 شخصی بخانه دوست رود دوست غایب حاضر گردد از منویات سیم و دشمن در خانه محروم و کج
 بود و این صورت کجته افعال و اتحاد و دوستی و جهت یکو است و بکار باشد که لفظ
 مسدود گردد یا معنوی و این صورت بد ضرر و بلا نفع باشد اما کجته بقا و ثروت نیکی بود اما
 بر نعم جمعی نقطه در مرکز خود شکل مادی \equiv گردد و زخم جمعی شکل سببی چنان که اگر ناز
 بود \equiv و اگر هوا باشد \equiv و اگر آب \equiv و خاک \equiv و نقاط مرکز خیر سدا می اگر مضائق
 بود در زمین و اگر مسلم بود \equiv و اگر مخالف باشند \equiv و الله اعلم فصل اول در
 معرفت در نقاط است لانه بدان که از این نقطه که در محل عقل کل طایفه میگردد هر یک
 که اتوی باشند نفس حقیقی رمل بود و اگر اتوی نیست نشود ثانی و اتوی نقطه آن بود که در
 محل مناسب انتها میاید و کج عبور در هر مسلم انقش بوده باشد خصوصاً که افعال بیانی

سعد انتهای باد و راه این چنین حالتی شرح کرد و لا شک آن نقطه نفس حقیقی رمل بود
 لهذا آن نقطه را طالع ساخته چهارم کج در کوبند و نقطه ثانی است هر منسوب این خانه
 هم بود و ثانی در ربع اول تمام بود مثل رملی زود و صورت رمل این است
 = = = ناز از سیزدهم به نهم آمد و بول انتها یافت این نقطه نفس حقیقی رمل باشد
 طالع خستیم در سکن و طالع ناز هم است و کج زو جیت فرادول بر ضمیری مشرک
 بود میان حال مستقبل چون در مستقبل گزارده است در سکن اصلی کوبیم در مستقبل خود
 و مطلوبش در بطن بیت رابع واقع شده پس از عاقبت آینه از ملک و مقام پر سه
 پس از رابع در رمل طلب نمودیم در هر کز عقل کل یا قسم من حیث المراج ضعیف است
 اما اش اول از ترکیب آینه و این نقطه در تیش یکدیگر واقع اند من حیث المراتبه
 بیت و چون نقطه ناز در این حسیتر سدد و شکل منتهی به = = = میگردان
 سدد شده لایحه ناز پنجم هم سدد خواهد شد و شکل پنجم = = = میگردود و ظاهر
 = = = در هم و در هم است در بطن = = = در هر دو هم است در بطن دلالت کند بر حصول ملک
 و تصرف آوردن آن بعد از گذرت و عداوت بمنسوبت عاشر و چون مقوی نقطه
 مستقی راطب نمودیم در بطن رابع یا قسم این ناز در خانه است = = = واقع شده
 که دشمن ناز است کوبیم در حسیتر در حسیته است بسبب محبوز و زانو
 و دشمن بر او تسلط است و احوال منسوب این هم طالع راز ناز = = = کوبند و حال منسوب

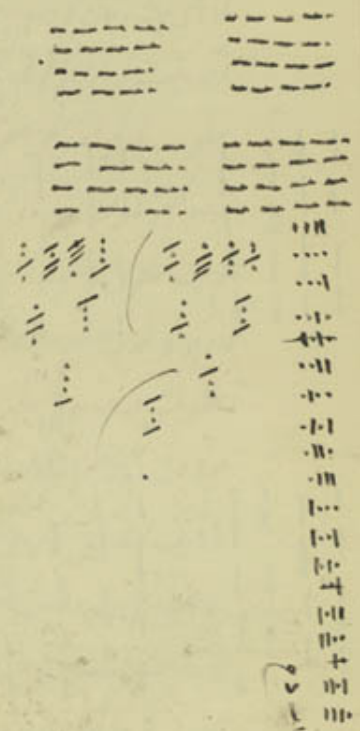
۹۴

نار

ثانی راز ناز = = = در ربع راز ناز = = = پنجمین تا ز لیحان و بعضی منوبات تا سابع را
 از باد کوبند که بعد از نقطه طالع باشد تا در تمام باد و چون حال اقوام و اقارب کج
 کند از ناز = = = چنان که درین رمل در س دس واقع است کوبیم س ل را با اقوام و کج
 ثانی معطل مال و ملک واقع شده بود قبل ازین بر پنج مراد هر ناز = = = از باد است
 و باد هم با ناز چهارم اشتراک یافته و در ششم که نفعی رمل است و در س بر نقاط این
 نسق جاری است و اگر مراد از دزد و لجاج باشد ناز را طلبید کرد و مالش از ناز
 = = = و اگر نقطه مذکور در رمل موجود بود از وجود قوت و ضعف آن کوبند و آن نقطه را
 باز طالع ساخته جمع حالات و خصوصیات راز آن استنباط توان نمود چنان که حال
 روزه و شریک و خصم از نقطه انقسم طالع کوبند و مالش از هم آن نقطه و نقل و کوش
 در سیم و حال مقام و عقیبت از منوبات نقطه چهارم او و حال فرزند از نقطه پنجم
 او و مال فرزند از ششم و نقل و کوش از نقطه انقسم تا ششم در رمل بر نقاط
 این نسق مرعی و جاری است و همچنین اشکال ش نزهه کانه را هم طالع س نزهه مالش
 از شکل هم او کوبند و اقوام از شکل سیم چنان که رملی زودیم بر این صورت = = =
 = = = نقطه ناز از هم مستقیم بول انتها یافت و مالش از شکل هم او کوبند
 و اقوام از شکل سیم تا آخر اشکال و پورت اصا بطری در نقطه و شکل چون نقطه
 ناز از هم مستقیم بول منتهی شد = = = و نقطه خاک از مراد است آمد هشتم آنها یافت

نقطه اول که مخبر غیبت از پی برخواست و از پی و کذشت و برشته انتها یافت
مجموع مراتب ۱۶ است در مل ضلعی بود پس در حضرت نزد هم نظر نمودیم بود چون خاک

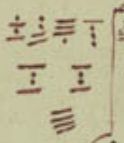
طلخ نمودیم بر پنج رسید و در این خانه پی
خبر غیبت است و چون نقطه خاک پی و
در کرد که سخن اصلی او است و در این نزد هم تکرار
است و سایل امید از او در دو نقطه ناشی که گفت
و چون مراتب این نقطه ما را جمع کردیم شده
ت و خاک بر ششم غرق شد و او خاک که سیم است
م خاکش قوی است و در دهم خود واقع است لطیف
و جو دستر و چون این نقطه ضمه با خود در د
و معارضی باشد از منوب الیه سادس اما سواد
ب لفره داخل که در ش نزد هم واقع شده
م از مدلول الیه پنجم هستی و عظمت یا بدو
ت او را صاحب شرف و عدد ششم اند لطیف که
پارده روز دیگر این اعانت هستی بر او ظهور رسد و چون عدد مراتب را منظور
سند آنجا که عسد در آواز آنجا که روز نهم خبر دهند و الله اعلم فصل سیم در



سه نفس البقی

فصل العین
تسع مائة رسمی در پشت است این بحجت از کاتب میباید بایون اعلی سلطان عباس علیه

السلامه
که در مشهد مقدس مدار سلطه قزوین زده بودند صورت رطل این است
چون ناز از دم چهارم رحمت می نمود و نقطه او از چهارم بر پنجم و نقطه اول
که ناطق بر غیبت در طول رسم است که بنا بر هم انتقال می نماید و این تعظیم
بحسب هشتم در ششم یکدیگر واقع اند بوضوح رسیده که صاحب رطل را خوف در
واقع است چو دلالت میکند که از کسی که قبل از این مسیبه داشته حال طمان دشتنی
چه نتیجه این شکلین میشود که در روز نهم و در روز دهم رطل است و چون نقطه از دم چهارم
مجموع مسیبه از قدم او بشهری نیز دلالت میکند چه شکل هم در چهارم تکرار نموده و شکل
هم در ششم این هم دال است بر آن که از قدم غایب خالی باشد و باز در روضه رحمت
این نقطه را بر پنجم است و خاک هم این است که هم دلیل ظهور غایب است و چون
این صورت من حیث المکرر در بطن پنجم حادث می شود بوضوح رسیده که این غایب در
از او خبر خری بسع شریف شرف در یوم جمعه گذشته رسیده و روز شنبه آینه هم
خواهد رسید که دلالت بر نقل و حرکت و سرعت آمدن غایب کند که خوفی بخاطر
اشرف لعل راه یابد چو صاحب پنجم در ششم و هم واقع اند و چون نقطه او است
بر حکم از چهارم بر پنج رحمت می نماید از ناز با حرکت اول بود هم است و ثانی هم
و این صورت دال است بر نقل و حرکت از شهر و مقام بواسطه خبر رطل چه خاک اول



نقطه اول که بحر غیر است از بی برخواست و از بی و گذشت و بی است انتهای یافت
مجموع مراتب ۱۶ است در اصل ضلعی بود پس در حضرت نزدیم نظر نمودیم بود چون خاک

قی طرح نمودیم به پنج رسید و در این خانه بی
پیر از بحر غایب است و چون نقطه خاک و بی
تکرار کرد که سخن اصلی او است و دریا نزدیم تکرار

م است و سایل پیدا او دارد و نقطه ثانی که منقول
ت و چون مراتب این نقطه ما را جمع کردیم شده

است و خاک بر ششم منتهی شد و او خاک که سیم است
م خاکش قوی است و در دهم خود واقع است لغتیم

و وجود سفر و چون این نقطه ضمه ما خود دارد
و معنی بی شده از منسوب الیه سادس است

ب کبره داخل که در ش نزدیم واقع شده
م از مدلول الیه بحسب هستی و عظمت یا بدو

ت او را صاحب شرف و عدد شمره اند لغتیم که
پرده دور در این احوال و معنی بر وجه ظهور رسد و چون عدد مراتب را منظور
سازند آنچه عهده دارد از آنچه روز نهم خبر دهند و الله اعلم فصل سیم در

کس غرض بقول

تسعه نامة رسمی در پشت این بحبت از ابک میب بیا یون اعلی سلطان عباس علیه
سلسله

کله از مشهد مقدس مدار سلطنت قرون زده بودند صورت رمل این است
چون باز از دهم چهارم رحمت میزند و نقطه او از چهارم بر حسیم و نقطه اول

که ناطق بر غیر است در طول را سیم است که باز هم انتقال می نماید و این لغتیم
بحب ه ر شمه در ششم یکد یک واقع اند بعوض رسیده که صاحب رمل را خوف در ه

واقع است چو دلالت میکند که از کسی که قبل از این میسر داشته حاله طمان دانشی
چهارم غیر این شکلین میشود که در دهم و در دهم رمل است و چون نقطه از دهم چهارم

جمع سیصد از دهم او بشهری نیز دلالت میکند چه شکل هشتم در چهارم تکرار نموده و شکل
هم در ششم این هم دال است بر آن که از دهم غایب خالیف باشد و باز در عوض حجت

این نقطه را به هشتم است و خاک به ششم این شتراک هم دلیل ظهور غایب است و چون
این صورت من حیث الکر در بطن پنجم حادث می شود بعوض رسیده که این غایب فرزند

از او خبر جزئی بسع شریف اشرف در یوم جمعه که شته رسیده و روز شنبه آئینه هم
خواهد رسیده که دلالت بر نقل و حرکت و سرعت آمدن غایب کند که خوفی بخاطر

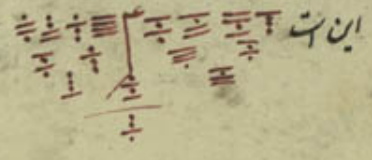
اشرف را عی راه یابد چو صاحب پنجم در ششم و هم واقع اند و چون نقطه او است
بر حکم از چهارم به پنج رحمت می نماید از دهم با د حرکت اول بود هم است و ثانی هم
و این صورت دال است بر نقل و حرکت از شهر و مقام بوجه پنجم رمل چه خاک اول



۹۷ که در ششم یکدیگر اندر جیش المکرز هشتم خانه موت و فوت است و در نهم که محقق و مقرب است
 مکرز کرد پس گفتیم که این رمل بجهت غایب است که در بعضی است و معترب بود موت خواهد
 خواهد رسید و چون بنام این نقطه را طلب نمودیم کجب در رات بود که در ششم است گفتیم
 که ملازم شما روزی نوزده روز یا نوزده روز می آید و خبر غایب را تحقیق می آورد و خود روز
 پنجم نهم روز هشتم بود که خبر موت را آورد و در رمل دیگر بجهت خصوصیات حمل
 وزارت پناه اصفیای میرزا شکرالله وزیر اصفهان کشیده و صورت رمل است
 چون در مرکز عقل لکل بود و نقطه بادش را طایفه
 خود گذشت و باز طایفه مطلوب گذشت تا بهر ای
 انتهای یافت و مطلوبش در چهارم یافت شد با نقطه معقوی و کاش همان نقطه معقوی
 منته است و کمی در نهایت استقلال و استیلا در این محل بارش مضموع میشود و نقطه
 معقوی و مطلوب ظاهر و با هم میگردود در مرکز دیگر آتش معقود میشود و نقطه طایفه
 مستحق به ظاهر میشود که در حادی عشر است و در این مرکز آتش مضموع میگردد و نقطه
 حاصل یافت میشود و باز نقطه ثانی از طایفه خود میگذرد و باز مطلوب رسیده است
 اول میرسد و از او رابع شده هشتم انتهای یاد است و حاصل این نقطه آب
 است که در ششم است پس این نقطه تین مذکورین بعضی حقیقی حمل اند و از اول است این
 و نقطه ضمیر و چهارم استنباط میتوان نمود پس در مطلوب سایر نقطه نظر نمودیم در بطن

بمحل عقل

همین شکل یافت شد مع معقوی که آب و خاک و عیالی در آن در او رس گفتیم که بجهت
 حصول امید از غایب خاطر اصفیای است که در خوفان است و امید و مقصد با تمام بر آمده
 و دشمن جانب ایشان را گرفته و جانب ملازم و خدمتکار و بر خلاف توقع هستی بقدم
 رسیده و آمده و اعانت کلی بظهور آمده و خود شش نقطه تین مذکورین یکی در طالع است و یکی
 در ششم و این ناز که ضد آب است معقود میگردد و در ناز هم که خانه امید و سلطان است
 پادشاه است گفتیم که خود روز یکشنبه که سحر نموده باشد خبر قدم غایب ملازم
 شریف میرسد و سحر است از روز شنبه میگذرد و نومی آیند از راهی معنی یکی از آن
 ملازم خدام است و یکی ملازم است که با سحر است باریک ترکیب زرد موی که در پی او زخمی باشد
 و ملازم خدام هم در صورت مشابه است و جامه سبز پوشیده و چهار را غذای آورد
 طایفه پنهان و یکی از آن که ظاهر باشد از خویشان است و یکی بجهت استمات و پنهان
 یکی بجهت مملکت رابع که امور مملکت است و یکی بجهت ملازمت و یا ساری پنهانی چه در بطن است
 و ساری یافت میشود شکل مخصوص و از مضمون یکی از این ناچار تعویق حتی یافت میشود
 بواسطه موانع چون نه ساعت از روز یکشنبه گذشت جز این که کس بسبع شریف نظارت
 و وزارت پنهانی اصفیای رسید علی الصبح بشهر داخل شده صنعت و ناچار چنان که
 ذکر یافت آوردند و یکی دیگر بجهت نازب حنیف سلطان ارشاد کشیده و صورت رمل
 این است چون نقطه نازب برخواست که نازب



بدان را که در باره اسکن و بنا رسیده که نهمین است و از آنجا بنا بر رسیده و از بار نهمین است و از
 ششم هر جهت نمود هشتم منقح شد بنا برین و نقطه آب از بار نهمین است و رسیده از
 پنجم یا نهمین بر پنجم رسیده و منقح شد و این حرکات تا می دال بود بر طلب کشته
 پس گفتیم که طلب کشته کرده اید و این حیوان نکاشی است و چون این نقطه آب
 با و $\frac{1}{2}$ اسراک می یابد کفتم که منقح نکاشی است گفته که بازی کم کرده ایم کفتم که اول
 بجانب شمال پروان رفته بودند چون فوت شده بجات جنوب رفته و در روز سه شنبه
 هفت ساعت روز فوت شده چون در روز سه شنبه میگذرد و کس
 می آیند او را گرفته تسیم ملازمان می نمایند بحمل که می لزان در نفر خانی از حسنی و
 صورتی باشد و الله اعلم صورت جهام مع اشکال بنا بر صورت مبتدی پانچ
 تا از توضیح و تشریح آنها مخطی و افرو نفعی کامل نمایند و این کیسه را با فکته فایده
 سرور زنده فصل چهاردهم در جهام سیر اشکال داین بر چند نوع است بدان که در
 رمل نظر نمایند در اشکال که متعلق است بجان مراد او را طالع سزانه بنا را در او حرکت
 تا بجان آنها یا بدور حرکت اول بهر فانه که منقح کرده حال و منو سالیه هم را از آن
 گویند و عدد او را با عدد اشکال منقح بر جمع نمایند و طرح کنند بهر فانه که آنها یا بدو است
 تا شش و جهام سزانه استنباط نمایند و همچنین عدد این اشکال را با عدد اول جمع نمایند و در
 دهمند و در رابع را و منو سالیه رابع را استنباط کنند و همچنین تا شش زنده حرکت

کند دال را

کند دال را حرکت هری گویند و جهام کلی استنباط توان نمود و این طریقه در جهام
 سال و عام عالم مفید باشد و بعضی تا شش زنده سال جهام بر تیسیر اشکال گویند و
 این نموده تیسیر در جات طالع است در نجوم چنان که بعضی جهام را بطریق مشتمله گویند
 چنان که سه اشکال از تیسیر بهر فانه استنباط شود یعنی شکل فانه صاحب فانه و نتیجه از صورت
 خانی از صورتی است در جهام اما اسهل اعمال در جهام محاسب است که اجزای منقح
 توان کرد که چون تیسیر محلی قرار گیرد اشکال مستوی بر او در اول نموده و صاحب فانه را در
 دوم و نتیجه را در سیم و شکل طالع کعب مرکز مفضوح یکصد و سه زنده و نتیجه آن را در رابع
 و این اجزای شود صحیح و بلا ستم دان را شش زنده شکل نمایند و جهام طالع هر حقه استنباط
 نمایند چنان که در تیسیر اشکال شش زنده اجزای اهداث کرد و این طریقه تیسیر در بیجا
 ضبط و خوب است و نزد جمیع علمای این فن معتبر است تیسیر اشکال است از مرکز اشکال کل
 که آن را بطریق فانه گویند و این طریق هم خالص از تحقیق است چو جوری است در
 جمع صورت شش زنده لانه و اشکال شش زنده لانه و طالعش آن است که شکل میزان را
 در صاحب است مرب نمایند و نتیجه را شرح گویند و شکل میزان را متن و شکل که استنباط کرد
 کعب مستقیم یا انفا در متن آن را تفسیر گویند و شرح آن را نیز کعب مفتح یا بقاع
 آن را تاویل گویند بعد از استنباط اشکال شش زنده از شکل میزان هر یک در اشکال اول
 حرکتی باشد در ذات افراد و از رابع چو شش زنده حرکت از وجود عدد افراد نقطه فقط

۱۰۰
 مثنوی بر اشعاش باشد لاشک مراد بر وجه حصول پیوند دو شخص به شکل قابله باشد و
 مذکور چون احکام بر خصوصیات سال آینه نویسد بمقتضای حرکات شازده گانه
 استنباط باید نمود چو حرکت از وجود افراد لفظ و ازواج و حرکت عدد حروف
 مستنبط گردد و هر یک از این حرکات را چهار حرکت لازم است حالات مذکور
 طبع را از حرکت اول استخراج می نماید نمود تا اثر را از ثانی تا آخر هر یک از آنها
 و چهار زایدات را تا هداید سخت چنان که مشهور است و در این عمل از احکام
 سال علی صحیح استنباط توان نمود و اگر بجهت خصوصیت احوال شخصی نیت کند تا
 شازده سال احکام توان گفت چنان که هر یک از این حرکات شازده گانه
 بر علی طایفه سازند و احکام یک سال از آن عمل استنباط نمایند از هر یک از
 این اشکال یکماه تمام و این عمل بطریقی است که بجهت استخراج سالی و خجایا و
 و فاین بغایت مفید و معتبر است اگر چه این قواعد و قوانین را استخراج استادیان
 مکرر اند و مخفی داشته اند اما تحقیق بله جاب و مظنه مشروط معروض داشتیم تا
 طایبان این علم را فایده کند موجب دعای خیر در حق مکتبته گردد و انشاء
 العفو حرکت دیگر همیشه در ذات اشکال در آن حرکت سه صورت لازم می آید اول است
 در آن شکل سیم لفظ چهارم مراد در این حرکت مقاصد بسیار در وجه حصول برسد اول استخراج
 اسم دوم عدد سیم احکام چهارم منبر پنجم و نین ششم حتی و طریق و قانون این عمل است

از

که در ذات حرف ذات اوج است چون در ششم واقع شود **حجط** و در هفتم
 جدیب و در هشتم **جمله** و در نهم **جوج** و **ج** که در دهم حرف ذات
 ب است چون در چهارم واقع شود بید و در پنجم **مجو** و در ششم **بدج** و در
 اشکال را این سیر لازم می آید در صورت رعایت از این حرکت طول و عرض و
 عمق یافت میشود چنان که حرکت اول طول باشد و ثانی عرض و ثالث عمق و
 این در دین و خوبی نافع است **ط** طلاله مطلق باشد و طالش است در سیم
 طالش همان است و عرض یک و در چهارم طالش است و عرض دو و
 عمق چهار و وجود معدن و حیوان و نبات هم مفهوم میشود و احکام از این
 چنین گویند که چون شکل در عرض سکن خود باشد و طرح از میزان باورسد فقط
 بود وقتی کرد آن شکل را در اشکال که واقع اند در صورت طول و عرض و عمق او
 ضرب نمایند و احکام کل از آن استنباط نمودن زیرا چون لفظ از میزان در ششم
 بر **س** منتهی گردد و در اشکال که در چهارم واقع است ضرب نمایند و حاصل را
 با ششم و حاصل و در م طرح نمایند یعنی که سری کرد و احکام کل استنباط نماید
 نمود فافهم و چون هر یک از این اشکال عمق از او را گذرد عدد در طرح نمایند
باب یازدهم در بیان استنباط احکام از سکنین طاب و مطلوب که او را
 جود له نامند بدان که شیخ المحققین و قدوة المتأخرین محقق طوسی قدس سره

چهارم بران دایره نوشته اند بواسطه صدقیت این سیکس نسبت بدلیکت کین و در
 شکل را متغیر خسته اند بجهت درست آوردن موازین و جمعی را از این نزد
 بنهم آورده اند و در این نزدیم برده اند و این غایت جعل و نادانست
 که چرا که میزان اصل این دایره است که قطب و جهات او صحیح باشد و قطب
 که در یکدیگر ضرب نمایند اعدادش کرد چنان که در اوایل کتاب ذکر یافت و
 اربع هم متوی باشد حال آن که اگر در نهم باشد از ضرب قطب خفله
 پذیر میگردد در موازین اربع هفتم واقع میگردد پس در هر قضی که این صورت
 یافت شود حکایت ب اطلاق از اوضاع رقیه خوانده است و جمعی در نهم
 قرار داده اند و در نهم در این عمل اسمی معلوم میگردد چنان که شکل ۱۳ هم می
 که در ۵ واقع شود و ۱۳ هم در ۶ تا شکل ۵ در ۱۳ هم در ۶ تا شکل ۱۳ هم می
 میباشد که دایره من جبت اللوات و اجبات متوی و موازی باشد و در جمع صد
 و قطب مساوی چنان که مثلث که عبارت از اول و پنجم و نهم و هشتم و
 هشتم و چهارم و هشتم هر ربعی از اربع در ضرب موافق باشد چنان که از ضرب
 او تا دو اجبات و نبات اعدادش میشود از ضرب نبات با متولدات
 در متولدات با نباتات و از نباتات با اجبات و با شکل اول را با ۱۶
 اعدادش کرد و در ۸ با نهم و هشتم و ۱۳ با ۱۳ تا اینچنان نقطه تعیین هم

۱۰

بر سه و در هر ربعی را با سیم خود چون ضرب نمایند شود با چهارم خود و باز میزان
 اجبات و نبات است و میزان متولدات در نباتات و باز در اوزان چهار
 کعبه است که از قطب اعدادش کرد و کاهی که در نهم و در نهم باشد خفله
 بطوری آید تخصیص که در نهم باشد و در نهم و صورت دایره این است
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 باید دانست که هر شکل مهم یکدیگر را طابا چنان که در او ۱۳ را در ۱۳
 عین او چون شکل در طالع واقع شود مطلوب او را در مل طلب نمایند که موجود
 یا معدوم اگر طابا از اخلت بود و شکل مطلوب داخل باشد در او تا باشد
 دلالت کند بر حصول مقاصد و مطالبی مرتب و الحاح جهات حساب المرام و
 اگر در مایل بود دلیل توسط در حصول امور بود و در اخلت دلیل قوت حصول است
 بلکه عدش اگر مطلوب از داخل است بود و شکل مطلوب خارج حصولش معذرت
 و عکس این صورت هم معذرت در حصول مطالب و از منفی بعضی از
 از مطالب بر آید و ثابت در توقف افتد سعادت فی و حسن بعزت و شرف
 و جمعی شکل مطالب را با حساب آن خانه ضرب نمایند اگر شکل مطلوب باشد
 باشد آن نتیجه را در مل یا بند دلیل حصول مقصد بود خصوصاً در او تا خانه
 ضمیمه و بر عسم ضعیف خانه شکل مطلوب نظر کنند که به شکل مثله مقصد واقع است

هفت شد و چون دروم آید عدد که عدد نقل است بعد دهانه هم که است از دهم
 رخ شد و در اول سکه دهانه آمده بر عدد دهانه اول که یک است افزودیم چهار شد
 پس هر شش از چهار دهانه اول همان طریق است و چون نقل از مرکز خود متوجه
 شیب شوند در عدد یک باشد چون در پنجم یکدهانه شده از پانزده که عدد
 دهانه است یک عدد کم کردیم چهارده شد و در ششم نوزده و در هفتم بیست و پنج و هشت
 علیها و دایره است $\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10} \frac{1}{11} \frac{1}{12} \frac{1}{13} \frac{1}{14} \frac{1}{15} \frac{1}{16} \frac{1}{17} \frac{1}{18} \frac{1}{19} \frac{1}{20}$
 $\frac{1}{21} \frac{1}{22} \frac{1}{23} \frac{1}{24} \frac{1}{25} \frac{1}{26} \frac{1}{27} \frac{1}{28} \frac{1}{29} \frac{1}{30}$
 مقهور است چنان که در دهم میزان او فرد الفز است و در سیم زوج زوج
 و در چهارم زوج الفز همچنین تا آخر پست و در غیر سکن میزان از دهم چنان
 که در چهارم میزان از زوج زوج است و در سیم فرد الفز است پس اگر شش دهانه
 خود واقع شود و میزانش موافق میزان دهانه باشد دلالت کند بر موافقت
 و ثابت در امور و حصول مرادات اگر این صورت در پنجم و نهم بود دلالت بر
 قاعی هستی کند و اگر در سیم و یازدهم بود نیم هستی و اگر در چهارم و دهم بود
 نیم دیشستی و اگر در اول و هفتم بود تمام دیشستی و اگر در دهم و ششم و چهاردهم
 بود دلیل ناقصی چهارم چنانچه که مقاصد عالمیان منقسم میکرد مدتهاست که آن
 النقل و الفصال است اگر مطلب از این حالات بود آب و خاک فاعل امور

بعو در الفصال

بود اگر الفصال بود نار و هو پس انتقال میزان سفین بود و الفصال عیون
 و سفین روحه و سفین جسمانی فافهم اگر از اینجا دو انتقال معشوق بود
 میزان تنبلیش در عمل آورند و اگر اقوام دعوت یزد انتقال با صدق و حصول رجا
 باشد میزان تسلی در عمل آورند و اگر مراد از زرع است و عمارت و مساب
 و نوک با جادو و امدان بود میزان ترسی در عمل آورند و اگر محاصمه و جدال
 و مناکحه و شرکت و غایبان باشد میزان مقابله در عمل آورند و اگر از پیوسته و
 طلب اموال باشد در هفتم را در عمل آورند و اگر از مرخص و عسب و وراثت
 و سخن و سخن بود ششم و در دهم را در عمل آورند و اگر چه در اایل کتاب ذکر
 یافت و ما اینجا یک مثال ما آوردیم بر این وجه $\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10} \frac{1}{11} \frac{1}{12} \frac{1}{13} \frac{1}{14} \frac{1}{15} \frac{1}{16} \frac{1}{17} \frac{1}{18} \frac{1}{19} \frac{1}{20}$
 براد از انتقال معشوق بود پس پنجم و یازدهم در عمل آوردیم $\frac{1}{21} \frac{1}{22} \frac{1}{23} \frac{1}{24} \frac{1}{25} \frac{1}{26} \frac{1}{27} \frac{1}{28} \frac{1}{29} \frac{1}{30}$
 مع شرا $\frac{1}{31} \frac{1}{32} \frac{1}{33} \frac{1}{34} \frac{1}{35} \frac{1}{36} \frac{1}{37} \frac{1}{38} \frac{1}{39} \frac{1}{40}$ پس قبض الله اجس از وضع اصداش شد بر این
 وجه $\frac{1}{41} \frac{1}{42} \frac{1}{43} \frac{1}{44} \frac{1}{45} \frac{1}{46} \frac{1}{47} \frac{1}{48} \frac{1}{49} \frac{1}{50}$ پس دلالت میکند من حيث الشكل بر عدت اعلم است
 و حصول مقاصد بر وجه اتم و اکل و من حيث القورت زوج الفز و من حيث
 العدد فرد الفز و منقسم در جمع احوال این مثال کافی است و طبع در این
 عمل شش است و الله اعلم فضل اول در معرفت احوال متفرقه رعبه فایده
 در عمل یومی از اول روز تا سه ساعت از اول چهارم کوبت و از چهار ساعت

۱۱۵ در دلالت ثبات و در باقی اربع این نسق مری است در حکام یومیه فایده
 در اثر آن نقطه در سیر نقطه در طول و عرض بدان که چون نقطه در خانه انتها
 باید جمع مشترکات بر تیره را منظور باید داشت چنان که آتش در اول منق
 کرد از هم مستقیم بخم و نیم و سیزدهم را ملحوظ باید داشت و نظر باید کرد در لغت
 و کونست احوال مشترک و همچنین معنوی و معین آن نقطه را هم منظور باید داشت تا
 باشد که آن نقطه در عرض جانب دشمن گیرد که ضرر زنند توقع دشمنی از او
 نباید داشت بلکه خلاف توقع بظهور آید چنان که اگر نقطه با در سیم انتها باید لازم
 که نقطه آب در جهایم باشد با نقطه آمار در چهارم مستوی کرد میاید که با در
 سیم معدوم بود یا خاک با اول منق شود آب در هم نباشد یا آب در هم
 منق گردد با در اول نباشد زیرا که چون در این مراکز باشند درت و متوی
 تر و در غدر کنند و در عرض جانب دشمن گیرد در شجره ذکر یافت که
 با در سیم انتها باید بسیار که آب در چهارم نباشد چو آب در چهارم خاک میبود
 در عرض و میان هوا خاک بقا تمام است فایده آتش مراکز آتش را همد
 صیف و با آب امراض فصلین در رستمان یعنی امراض رستمان بر سب و با در
 مراکز با در سب و آب در آب رستمان و خاک در خاک پایز آتش در هوا یا خاک
 امراض چهار صیف و با در آب یا خاک امراض فصلین در رستمان یعنی امراض

المنان

رستمان بر سب و آتش در خاک یا خاک بر عکس امراض صیف بر خیف و این سخن بیشتر که در هم از
 یکدیگر این صورت دارند آنچه غیر مشترک که با خف مخالف و منفی دلالت بر کسرت و تخفیف
 اعتدال آن فصل کند چنان که اگر آتش در آب منق کرد دلالت کند بر قوت برت
 در فصل شتاب و اگر آب در آتش انتها باید دلیل قوت گرمی بود در فصل صیف و اگر با در
 خاک منق کرد دلالت بر قوت برت کند در فصل خریف و اگر بر عکس بود یعنی خاک
 در هوا دلیل قوت برت بود در فصل ریح ایضا آتش در آتش دلالت کند بر اول روز
 تا چاشت آتش در با در چاشت تا ظهر و در آب از ظهر تا عصر و در خاک از عصر تا خوب
 و آب در آب از اول شب تا شام و در با در آتش تا نخست و با در آب از نخست تا نصف
 شب تا صبح و در خاک از صبح تا طلوع آفتاب و با در آتش دلالت کند بر حره آسمان و
 شتانی و رفع تیرگیها و آتش در هوا دلالت کند بر شهب و نیازک و در دنیا با در
 آب دلالت کند بر زول باران با در طوبت ابر با در آب در با در دلالت کند بر عید
 و یخ و با در خاک دلالت کند بر بخار ماو تیرگیها و از زلزله و خرابی اماکن و لشکر
 پیکانه و پراکنده اشیا فایده در سعادت و کونست احوال بدان که در سعادت
 معظوظ بعد از معظوظ است و درین احوال من جبت الطبع تف و در تلخی
 بناشته اند بلکه موافق و تدافل تمام محقق است و بی و بی و اگر چه سعادت یک مقصود است
 اما عدم توافقی و تدافل طبیعی لازم می آید چه اگر نقطه موافق ذات دارند اما با هم در توافقی

و تقاضای در یک نقطه دیگر بطوریکه این دلالت بر تاهی سعادت می کند در سعادت
 هر یک مقداری تعیین نموده اند چنان که **یکمقال** و **یکدالک** **یکمقال** و **یکمقال**
یکدالک و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 حیث العوضین در ذات او عدم اعتبار بقایا فیه اند سعادت او را یکمقال دانند و
یکمقال و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 نفع عنضین در **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 بقا در کونست فیه اند و کونست **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
یکمقال و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 یا سماعی یکمقال و یکدالک در خروج و دخول و انقلاط و ثبوت اتم بر این مبنای
 فایده در نظر و نظر و انقال و انفصال بدان که نقطه نازی و انقالی و مرکز نازی
 متعلق اند بنظر و نقاط هوایی و انقال هوایی و مرکز هوایی منسوبه بنظر و نقاط مانی
 و انقال و مرکز مانی منسوبه با انقال و نقاط مانی و انقال مانی و مرکز مانی منسوبه
 بانفصال بین نقطه اش اول و خانه اول که است منسوبه بنظر مطلق و خانه پنجم و **یکمقال**
 منسوبه بنظر و نظر و خانه پنجم و **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 بنظر و نظر و انقال و **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**

نقطه مطلق

بنظر مطلق و خانه **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 بنظر و انقال و خانه چهارم و **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
یکمقال و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 منسوبه با انقال و نظر و انفصال و خانه پنجم و **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 و **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 و خانه ششم و **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 این صورت تحقیق پوست بیاید است که **یکمقال** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
یکمقال و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک** و **یکدالک**
 و انقال یکمقال یکدالک در انقال و انقال یکدالک در انقال و انقال یکدالک در انقال
 بدانست رویت شخصی حاصل گردید یا نه انقال مانی با انقال مانی منسوبه بنظر و انقال مانی
 سازند و اگر مسدود بود و موقوفه کند اگر بنظر در مانی بود دلیل رویت بود خصوصاً در مرکز مانی و اگر
 مسدود بود دلیل عدم رویت میباشند در نظر و نظر و انقال و انقال یکدالک در انقال و انقال یکدالک در انقال
 شکل که صورت بند بعد از استخراج یا بعد از کسب چنان که گاه باشد که در نتیجه سعادی کسب
 مضموع یا معقود سعادی اخراج شود دلالت کند بر سعادت کبری و اگر از سعادت کسب صورت بند
 دلیل و شرط باشد و اگر از شخص کسب تولد کند دلیل کونست مطلق بود و اگر در شکل و نتیجه در انزال

رغمه در خصلت در حکم چنان که اگر شکل مذکور در عاشر ذکر کند یا واقع شود دلالت کند
 رویت را باب مضرب حاصل کرد و بود هر خوب بشرط سعادت و قوت شکل مذکور و در واقع
 شود در هشتم دلیل رویت شخصی بود که خوبی و تری در آن بود و خانی زرگراتی خوانده بود و بخشن
 اگر در پنجم بود رویت اولاد یا محبوب میر کرد و در باقی مر از بر این نطق حکم استنباط کرد
 فایده اگر شکل مذکور که در واقع شود در حال رویت میر کرد و در اگر در مایل بود در مستقل و اگر
 در مایل شد رویت واقع شده قبل از این و بنا بر آن در سکن خود بود و در حال واقع شود و اگر
 مقصد بر سکن بود دلیل کافی باشد و مؤخر دلیل مستقل و بخشن در نطق و اتصال و انفصال
 این صورت لازم می آید در حکم نظر نمایند در شکل فیه که باطل چه نظر دارد اگر در شش
 بود دلیل رویت نیگوید و در آن دیدن مسرور کرد و در واقع و اتم و اگر در تیس بود متوسط
 و اگر در مقام بود دلیل عدالت باشد تخمین کنش بود در تریع متوسط و اگر در باقی مر از
 رویت واقع نشود و اگر در مایل که باشند عدم رویت بود به طامال و دلالت ثانی بود و اگر
 در ششم باشد بجهت محروم و عقود و افاض و ملاکات سادس و اگر در هفتم باشد بجهت خوف
 و قرض و بیم و در در دهم بجهت اعدای و عین و قیودات فایده بدان که \equiv بمنزله مزاج
 واقع است و این مرتبه را من حیث الکیب اتم خوانند و من حیث الباطن نقص و بعد
 اشکال سباعی این اشکال بمنزله قوای سباعیه است و در صورت افراد مطلق تحقیق است و در آن
 صورت افراد معدل تام و اشکال سدا سی بمنزله جهات شده اند و لهذا ایشان را معدل تام خوانند

۱۰۷

و در افراد مزاج

و در افراد مزاج سدا سی اند در وسط افراد معدل و تقریبا تام و تقریبا معدل واقع
 و لهذا مستی اند اشکال میزانه و خاصی بمنزله جوهری غیره اند و مزاج ایشان تقریبا معدل است
 چنان که ذکر یافت و بمنزله لکان و طبع واقع است در ذات و من حیث ترکیب تقریبا
 تام تحقیق است فایده بدان که اشکال سباعی در عقده تابع ثانی اند و در اصل تابع سدا سی و اشکال
 سدا سی در عقده بابت تابع سباعی اند و در عقده بابت تابع خاصی و اشکال خاصی در عقده بابت
 تابع سدا سی اند و در عقده بابت تابع رباعی و در امتزاج ثانی در رباعی چون تا مل کی مویس باشد
 صورت بند چنان که در اشکال که از این شکلین من حیث الامزاج متموله شود و باطل
 مضبوط شود و سه سدا سی عکس پس در هر صورت که نظر کنی در غلبه صورت سه صورت غالب بود
 در زو جیت و فردیت چنان که در امتزاج با این اشکالین \equiv و با اعداد که در در صورت
 اول غلبه سه نزدیک است و در ثانی سه فرد و سدا سی موالید محسوس کرد و چون افراد و از مزاج
 ملحوظ و منظور سدا سی در بعد و آنچه مذکور شد که اشکال سباعی و خاصی متحقق است که زاید بخند
 و نفس اند و اشکال سدا سی بنا بر اولاد و شکر لاند اند و اصل فصل هشتم در معرفت استخراج
 رمل سابعیه علی این فن متحقق اند که رسیدن جوهر شمس اول ثانیه حل بجهت خلونک حالت
 هر کس رطل زنده و حکم یک که ظاهر و حقه استخراج نمایند چنان که مشهور است و در شصت
 و استخراج آن طریق متعدده بیان نموده اند اما مشهور اعمال آن است که چون رملی زنده
 ۳۱ و ۱ و ۱۱ و ۱۱۳ آن رمل را بر گیرند و اتم تا س زنده و با تمام رس نند و همچنین بر شق مذکور

از این رمل شکل از هرگز نکرده برکنند تا نبوت رسد و علامت نبوت آن بود که آن رمل
 خود گشت یعنی ۱۳ در اول آید و در ۴م در ۵م در ۶م در ۷م در ۸م در ۹م در ۱۰م در ۱۱م در ۱۲م در ۱۳م
 در و ایالات رمل آخر یک شود با رمل قبل و باید که هر یک از این رملها متعین شود و چون این رمل نبوت
 رسد او تا چهار رمل را برکنند و در هر یکی یک کلمه است بخوبی که در سحر و خلیف مجذوبی
 یک کلمه شود و صیغه دشتا به مقابل یکدیگر و این او تا در بعضی مذکور در آخر سحر غایب دارند
 هر شش شکل استینا ط کند و این رمل تمام سال باشد و گاه باشد که چهار شکل اول را
 اجتهات سازند و تمام نماند شش اول شد و چهار شکل هر دم در این سیم بر این منوال تمام
 کنند شش تا آخر سال بود چون خوانند که بشهر نقش کنند آن رمل شش اول تا در زده
 هر شکل و نغمه اش را یک ماه دهند به نخستین در شش تا آخر این عمل بجا آورند و چشم
 متفرقه را اندک ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و شش تا آخر رمل را سال استینا ط کنند اگر نخواهند
 که در این کتب گشته از هر شکل ده روز بچکام استخراج کنند و عادت الدمانه او تا در رمل تمام
 سال باشد و بابت رمل از برای مثال سپان کنیم تا بر بسته می آید آن کرد و در این معانی خیر
 بود کند



ادامد

اول

د

اول سیم چهارم

مصروب اول مصروب اول

و همچنین شش ماه اول بقول رمل تمام سال است و ماه هر رمل را میان نمودم تا واضح باشد
 و بسته می را آگاه کرد انداخت و عای خیر باشد و بعضی گویند بجهت هر یک از شهور در آنچه
 در هفتقه می بد که چهار فصل کامل استخراج کنند تا حکام با تمام استخراج توان نمود درین مسدقی
 تمام یافت می شود معلوم شده که این معنی را مخفی داشته اند و در کتب مذکور نیست بواسطه آنکه
 عمل در این قاعده بعد از استخراج استخراج صورت می بد چنان که اجتهات استخراج را بر مع بدینند
 نبات را بصیف در متولدات را بجان و در اجتهات را بشتاد و باز اوتاد در بل استخراج فصل اول
 باشد و بل فصل ثانی و زایل فصل ثانی در زیادات فصل رابع و باز اوتاد در فصل از فصل اول
 اول باشد و بل در فصل اول در ایل سیم در زیادات فصل ششم باشد باز اوتاد در هر مای در هفتقه باشد
 و ایل در هفتقه در ایل پنجم سیم تا آخر سال اجتهات هفتقه اول و نبات هفتقه در متولدات
 هفتقه سیم در زیادات هفتقه چهارم و اگر خوانند روز بروز و بسند رمل هفتقه را تمام نمایند فصل اول

حال اهل مغرب است هم را از آن گویند و سیم اور اطلب کنند حال عشا بر او خوان و مغرب است مال را
از آن گویند و در باقی خانه و مغربش این چنین عمل شود این بود غلظت عمل از طریق ارباب این نوع
و ترصد است از طریق این علم آنکه چون این علم خاصه و غلظت آنها در علم است و از علوم قدس
غیر و کرم دارند و از اهل نوشته و از اهل تحقیق دارند تا مگر آنکه الله سبحانه و تعالی تصیفات
مردم معذور است و الله اعلم رحمته علیه السلام و این است که حقیقه و غیره العالی علی حجر
شیرازی سکن طهران متوفی در قاریان چنان چشم خورد و پی از عیوب است آن پوشیده
حکایت است در ششم هزار جیب البرج

سنة ۱۲۵۰

م ۲ *

حکمی که مردم معذور است و علی البرج است تقال احوال و عجیب است و ای اکتسبه از تحقیق کلمه
فرموده بود که صورتش را برسم ترک آوردیم این است $\frac{1}{2} \frac{1}{2} \frac{1}{2}$ نقطه هوا بود مثنی شده و از هر دو
شد و چهارم مثنی شده یعنی خانه $\frac{1}{2}$ شد نقطه هوا یکی نه فاک و دلیل است بر این که از آنکه
از دیوار $\frac{1}{2}$ در چهارم مثنی خواهد بود در شش در نیم خود آمده و در نه و سه که از او دلیل است بر نقل و حرکت
بست شمال بل بشرق و باطن چهارم است و بهشت با رخ شد و بهشت مکان غیره و در پنج است
شخصی هستی در خط هر که در باطن جهت مکان غیر این مکان غیر مثنی و دیگر در خط طالع شده در هم
دلیل است بر جهت رزق و قوت کیمه و تند رستی و با بهشت شریک است در ششم دلیل حرکت است

با شرف اهل

بشرف اهل سنی چون زودی چون که $\frac{1}{2} \frac{1}{2} \frac{1}{2}$ است و اول به بهشت از باطن هزاره پرورد آمد
و در هر خاک خزان به شمار شد جهت جهاد و شغل و درین اوقات مدافع باشد که بی بهشت
و بهشت دارد از او تمام دستان نفع رسد از من نفع رسد و از رزق که نفع بشمار شد مخفی بگفته
آن که به بهشت از باطن ده و یازده پرورد آمد و دیگر عوالم امور آنها بجز باشد که در یک سال عمرت باشد و
بیزد و سال دیگر قرآن است میگذرد و در غیر نوبت است آنکه با در عمرت از باطن بیزد و چهار
پرورد آمد و در سیزده شرف عدد دارد و در یک سال و شغل سال که گمانه سال نشسته و معشوقی یا
در سنی همراه و به غیر آنکه در باطن با شغل ساده روزی در سفر محبت روزی چون که عمره از باطن ده و یازده
آمد که معشوق با بیست و در نیم طالع آمد و با طالع خانه خدمت کرد با بیست و در خانه با بیست
آمد قوت دارد دلیل است بقوت شکر و خدمت مطلوب است چون که در چهارم طالع آمد
و در چهارم و آن شکر در رزق کان باشد خانه زن و این از بیست است در خط هر سنی از باطن چنان
و است پیدا شده و لکاح و آن شکر یا از او تمام و یک غیر هر که ضعیف طالع باشد غیر قوت طالع بیشتر
و بهتر از مغرب است و سفر بعد از این اتفاق افتد که زیارت باشد جهت آنکه سفر و با رخ
و آب سخی است در باطن پانزده پرورد آمد است که سمت مغرب است بخیال دیگر خوب گذرد
و به از باطن شش پرورد آمد آن هم آب بر که او اس است جهت شمال این روزی حرکت واقع
شود خوب گذرد و شغل عمل آب بنیست در سیم آمده و مکرر شده در ۱۲ و از باطن سه هم پرورد
آمد در سه شغل خنای کرد و شغل غیر از این شغل کنی و خوب قوت گیرد که در خانه امید است

۱۱۰
الكتاب في بيان
حقائق علم الله عليه وآله